

ثروت ملل



انتشارات پیام

تهران، خیابان شاهرضا، روبروی دانشگاه، تلفن ۶۴۵۷۷۳ - ۶۴۹۵۳۱

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمه سیروس ابراهیمزاده

چاپ اول: ۱۳۵۷

چاپخانه نقش جهان

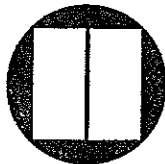
حق چاپ محفوظ است.

آدام اسمیت

ثروت ملل

ترجمه

دکتر سیروس ابراهیمزاده



انتشارات پیام

تهران، ۱۳۵۷

فهرست مطالب

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

۱

کتاب یکم

۷	علل بهبود نیروی مولد کارگر و نظم و ترتیبی که بر طبق آن محصول وی، به طور طبیعی میان گروهها و طبقات مختلف مردم توزیع می شود	بخش یکم:
۱۴	در باره تقسیم کار	بخش دوم:
۲۲	اصولی که موجب تقسیم کار می شود	بخش سوم:
۱۸	در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار	بخش چهارم:
۲۸	راجع به مبدأ پول و کاربرد آن	بخش پنجم:
۴۲	راجع به قیمت اسمی و قیمت حقیقی کالاها، یا بهای کالاها بر حسب کار، و بر حسب پول	بخش ششم:
۴۸	راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها	بخش هفتم:
۵۶	راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها	بخش هشتم:
۷۶	در باره مزد کارگران	بخش نهم:
۸۵	در باره سود سرمایه	بخش دهم:
۸۵	در باره مزد و سود کار و سرمایه در خدمات مختلف	
۱۰۱	قسمت یکم: نابرابری هایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می آید	
۱۲۲	قسمت دوم: نابرابری های ناشی از سیاست اروپا	بخش یازدهم:
۱۲۴	در باره اجاره زمین یا بهره مالکانه	
۱۳۷	قسمت یکم: در باره محصول کشاورزی که همیشه قادر است اجاره را پرداخت کند	
۱۴۸	قسمت دوم: در باره محصول زمین که زمانی از عهده پرداخت اجاره برمی آید و گاهی بر نمی آید	
	قسمت سوم: راجع به تغییرات در نسبت بین ارزشهای آن نوع از محصولاتی که همیشه می تواند اجاره را بپردازد و آن محصولاتی که گاهی از عهده پرداخت اجاره برمی آید و گاهی قادر به پرداخت اجاره نیست	
	گریزی در باره تغییرات ارزش نقره در طول چهار قرن گذشته	

۱۴۹	دوره اول
۱۶۱	دوره دوم
۱۶۲	دوره سوم
۱۷۵	تغییرات نسبت بین ارزش طلا و نقره
۱۷۹	علل تردید در اینکه ارزش نقره هنوز هم پائین تر خواهد رفت
۱۸۰	اثرات مختلف پیشرفت آبادانی در سه نوع مختلف محصولات خام
۱۸۰	نوع اول
۱۸۲	نوع دوم
۱۹۰	نوع سوم
۱۹۷	چه نتیجه‌ای از انحراف موضوع تغییرات ارزش نقره گرفتیم
۲۰۱	اثر سیر ترقی جامعه روی قیمت حقیقی فرآورده‌های صنعتی
۲۰۶	نتیجه این بخش

کتاب دوم

	درباره ماهیت سرمایه، نحوه انباشته‌شدن و کاربرد آن	
۲۲۱	پیشگفتار نویسنده بر کتاب دوم	
۲۲۳	درباره تقسیم سرمایه	بخش یکم:
	درباره پول که جزو بخشی از سرمایه عمومی جامعه تلقی می‌شود،	بخش دوم:
۲۳۱	یا بخشی درباره هزینه نگهداری سرمایه ملی	
۲۶۹	درباره انباشتگی سرمایه، یا کار مولد و غیر مولد	بخش سوم:
۲۸۷	درباره سرمایه‌ای که با بهره به‌وام داده می‌شود	بخش چهارم:
۲۹۵	راجع به کاربرد مختلف سرمایه	بخش پنجم:

کتاب سوم

	درباره سیر مختلف توانگری در بین ملت‌های مختلف	
۳۱۱	درباره سیر طبیعی توانگری	بخش یکم:
	فتوری که پس از سقوط امپراطوری رم در امر کشاورزی کشورهای	بخش دوم:
۳۱۷	قدیمی اروپا پدید آمد	
	درباره ظهور و پیشرفت شهرهای بزرگ و کوچک پس از سقوط	بخش سوم:
۳۲۹	امپراطوری رم	
۳۳۹	چگونه تجارت شهرها به آبادانی روستاها و دهات کمک کرد	بخش چهارم:
۳۵۱	واژه‌نامه	

مقدمه مترجم

نوشتن مقدمه‌ای بر کتاب معروف ثروت ملل، نوشته جاویدان مرد اقتصاد، آدام اسمیت، از طرف افرادی چون این حقیر، که دانشی فاجیز و مایه‌ای اندک در این زمینه دارد نه تنها صحیح نیست بلکه خطا هم هست. يك «اسمیت‌شناس» متبحر در علم اقتصاد لازم است و چند صد برگ کاغذ و حوصله فراوان و اندیشه‌ای فارغ از تعصب تا اندکی از حق مطلب ادا شود. خوشبختانه این کار را «اسمیت‌شناسان» انجام داده و بر چاپ‌های متعدد کتاب وی (ثروت ملل) قلمفرسایی کرده‌اند. ترجمه آنچه راجع به اسمیت نوشته شده است از حجم کتاب اصلی هم قطورتر می‌گردد، و به‌دو دلیل ما از آن احتراز کردیم. نخست، این که اصل فدای فرع می‌شد؛ دوم، آن که هزینه چاپ فوق‌العاده سنگینی را متضمن بود که بالمآل کتاب را از دست طبقه اصلی و خوانندگان علاقمند خارج می‌ساخت. لذا آنچه که در اینجا نوشته می‌شود فقط چند کلمه‌ای است بر زندگینامه این اقتصاددان بزرگ.

آدام اسمیت در سال ۱۷۲۳ میلادی در کیرک کالدی که ساحل شرقی اسکاتلند است دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مدارس محلی به پایان رساند. بعد وارد دانشگاه گلاسکو شد (۱۷۴۰-۱۷۳۷) و زیر نظر فرانسیس هات چسن^۱ درس خواند. سپس در کالج بالیول^۲ آکسفورد (۱۷۴۶-۱۷۴۰) تلمذ کرد. دو سال پس از مراجعت به اسکاتلند، اسمیت به ادینبورگ رفت، و در آنجا تدریس علم بیان می‌کرد که در اشتهار اولیه او بسیار مؤثر بود.

در سال ۱۷۵۱ به‌عنوان استاد منطق در دانشگاه گلاسکو برگزیده شد، و در سال ۱۷۵۲ کرسی قدیمی فلسفه اخلاقی هات چسن را بدست آورد، و تا سال ۱۷۶۳ در این سمت باقی ماند. در خلال این مدت «نظریه احساسات اخلاقی» را به چاپ رساند. در سال ۱۷۶۴ از شغل استادی مستعفی شد و معلم خصوصی دوک جوان بوکلو^۴ گردید، و این

1. Kirk Caldly.

2 Francis Hutcheson.

3. Balliol College.

4. Duke of Buccleugh.

کار به دعوت چارلز توتزهنده انجام شد. با همین سمت به فرانسه رفت و مسافرت‌های بسیاری در آن سرزمین کرد و با بسیاری از متفکران آن دوره چون ولتر، کنه، تورگو و هلوئیوس آشنا شد.

اسمیت نوشتن کتاب ثروت ملل را در فرانسه آغاز کرد و پس از مراجعت به انگلیس در سال ۱۷۶۶ تحقیقات خود را ادامه داد. کتاب مزبور در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسید و این درست سالی است که اعلامیه استقلال امریکا منتشر گردید. در سال ۱۷۷۷ اسمیت به عنوان رئیس گمرک شهر ادینبورگ انتخاب و ساکن آن شهر شد و تا سال مرگ خود (۱۷۹۰) در آنجا بود. در سال ۱۷۸۷ به جای دوست خود ادمند برك^{۱۰} به ریاست دانشگاه گلاسکو انتخاب شد.

زندگی اسمیت نسبتاً آرام و بی‌حادثه بود و اغلب گوشه‌نشین، پریشان حواس و منزوی بود. مع هذا با قدرت می‌نوشت و دارای شهامت اخلاقی بود؛ و این امر از نوشته‌های تند او که پس از مرگ داوید هیوم در دفاع از خصوصیات اخلاقی او نوشت به خوبی مستفاد می‌شود، چه هیوم به کفر و زندقه متهم بود.

آدام اسمیت یکی از چهاردهای درخشان اقتصاد و شخصی است که نوشته‌هایش بازتاب صحیح شرایط اقتصادی، اجتماعی، و معنوی آن عصر است. بدون تردید ترجمه حاضر خالی از عیب و نقص نیست و مترجم ادعا نمی‌کند که توانسته باشد حق مطلب را ادا کرده باشد و روی این اصل از خواننده عزیز ملتسم که چنانچه عیب و ایرادی را متوجه شدند بر من منت نهاده و آگاهم سازند تا به یاری خدا در چاپ‌های بعدی رفع نقیصه گردد.

سیروس ابراهیم‌زاده

تهران، ۱۳۵۷ خورشیدی

5. Charles Townshend. 6. Voltair. 7. Quesnai.
8. Turgot. 9. Helvetius. 10. Edmund Burke.

پیشگفتار نویسنده (بر کتاب اول)

کار سالیانه هر ملت، سرمایه و پولی است که در اصل تمام مایحتاج و وسایل زندگی که آن ملت در سال مصرف می‌کند برایش فراهم می‌سازد، نیازها و وسایل زندگی مزبور یا شامل محصول بلافصل آن کار است، یا چیزی است که با حاصل آن کار از سایر کشورها خریداری می‌شود. بنابراین همان‌طور که این محصول، یا آنچه که با پول آن خریداری می‌شود، نسبت کمتر یا بیشتری از تعداد کسانی که آن را مصرف می‌کنند در برمی‌گیرد، همان‌طور هم مقدار مایحتاج و وسایل زندگی که ملت بدان نیاز دارد بهتر یا بدتر تأمین می‌شود.

ولی این نسبت در هر ملت باید مبتنی بر دو شرط مختلف باشد؛ اول، مهارت، چیره‌دستی، و بصیرتی که معمولاً کار با آن انجام می‌شود؛ و دوم، نسبت بین تعداد کسانی که در کار مشغول و مفید استخدام شده‌اند، و کسانی که در مشاغل غیرمفید کار می‌کنند. خاک، آب و هوا و یا وسعت قلمرو و یک ملت معین هرچه باشد، فراوانی یا کمبود محصول سالیانه آن ملت، در آن حالت معین، باید به دو شرط فوق بستگی داشته باشد.

همچنین به نظر می‌رسد که فراوانی یا کاستی محصول نیز، بیشتر بستگی به شرط اول دارد، تا شرط دوم. در میان ملل وحشی که از شکار حیوانات یا صید ماهی گذران می‌کنند، هر شخصی که قادر به کار کردن باشد، کم و بیش در کار مشغول است، و تا آنجا که امکان داشته باشد، می‌کوشد که نیازها و وسایل راحت زندگی را، برای خودش، یا کسانی در خانواده و قبیله‌اش که خیلی مسن و یا کودکان و یا علیل بوده و قادر به شکار حیوانات و صید ماهی نباشند، فراهم کند. اما، این ملتها چنان با فقر و فاقه دست‌بگریبانند که، از شدت استیصال غالباً به چنان درجه از تندی اخلاقی سقوط می‌کنند (یا دست‌کم چنین می‌اندیشند که به این درجه رسیده‌اند) که کودکان و نوزادان، افراد مسن، و کسانی که مبتلا به بیماریهای لاعلاج شده‌اند، مستقیماً خودشان از بین برده، یا آنها را در گوشه‌ای رها می‌کنند، که تا از گرسنگی تلف شده، و یا خوراک حیوانات وحشی شوند. بعکس، در بین کشورهای متمدن و ثروتمند، با اینکه تعداد کثیری از مردم اصلاً کار نمی‌کنند، و بسیاری از آنان ده برابر و گاهی صد برابر محصول کار یک نفر را مصرف می‌کنند؛ مع‌هذا کل محصول کار جامعه آن قدر زیاد است، که همه

آنها اغلب به حد وفور از آن بهره‌مند می‌شوند، و یک کارگر، حتی از فقیرترین و پایین‌ترین طبقات، اگر صرفه‌جو و کوشا باشد، ممکن است سهم بیشتری از مایحتاج و وسایل آسایش زندگی داشته باشد تا یک فرد غیرمتمدن در یک کشور ابتدایی. علل این ترقی، یعنی بهبود نیروی مولده کارگر، و نظم و نسقی که به موجب آن محصول وی طبیعتاً بین طبقات و گروه‌های مختلف جامعه توزیع می‌شود، موضوع کتاب اول بحث ما را تشکیل می‌دهد.

مهارت، چیره‌دستی، و بصیرت کارگر در اجرای کار جامعه هر چه که باشد، میزان فراوانی و تنگی محصول سالیانه وی، در مدتی که این وضع ادامه دارد، بستگی دارد به نسبت بین تعداد کسانی که سالیانه در مشاغل متمرکز و مفید کار می‌کنند، و کسانی که به این گونه کارهای مفید اشتغال ندارند. بعداً خواهیم دید که، تعداد کارگران مولد، و مفید در همه جا متناسب با مقدار موجودی سرمایه‌ای است که برای اشتغال آنان به کار رفته، و طریقه مخصوصی که آن سرمایه را به کار گرفته‌اند. از اینرو، کتاب دوم، درباره ماهیت موجودی سرمایه، و نحوه‌ای که سرمایه به تدریج انباشته می‌شود، و میزان مختلف نیروی کاری که به حرکت در می‌آورد و راه‌های گوناگون به کار افتادن سرمایه مزبور، بحث می‌کند.

مللی که مهارت، چیره‌دستی و بصیرت کارگر در کاربرد نیروی کار در آن بسیار پیشرفت کرده است، نقشه‌ها و طرح‌های بسیار متفاوتی در هدایت و اداره کردن عمومی اشتغال به کار برده‌اند؛ و همه این نقشه‌ها به یک نسبت در افزایش و عظمت محصول آن ملت مؤثر نبوده است. سیاست و خط‌مشی بعضی از ملل موجب تشویق و دلگرمی فوق‌العاده صنعت در تمام کشور شده است؛ خط‌مشی بعضی از دولتها فقط سبب تشویق صنعت شهرها شده است. بندرت اتفاق می‌افتد که یک ملت نسبت به انواع صنایع با بی‌نظری و به‌طور یکسان رفتار کرده باشد. از زمان سقوط امپراطوری روم، سیاست و خط‌مشی اروپا نسبت به هنرها، صنایع، و بازرگانی، که جزو صنایع شهری است، مساعدتر بوده است تا کشاورزی که صنعت روستاهاست. موجباتی که ظاهراً سبب ارائه و استقرار این سیاست شده است در کتاب سوم تشریح شده.

با اینکه طرح‌ها و نقشه‌های مختلف مزبور، احتمالاً، نخست به وسیله منافع خصوصی و اغراض طبقات معین جامعه، و بدون توجه به نتایج آن روی رفاه عمومی جامعه و یا مال‌اندیشی، صورت گرفته است؛ مع‌هذا این امر موجب نظریات گوناگون اقتصاد سیاسی شده است؛ به طوری که گروهی برای صنایعی که در شهرها ایجاد می‌شود اهمیت قائلند، و عده دیگر صنایع روستائی را مهمتر می‌دانند. این نظریات نه تنها روی عقاید دانشمندان اثر فوق‌العاده‌ای داشته است، بلکه روی رفتار عمومی شاهزادگان و سلاطین نیز مؤثر بوده است. در کتاب چهارم، سعی کرده‌ام تا آنجا که امکان داشته باشد، این نظریه‌های مختلف را تشریح و تبیین کنم، و آثار مهمی که در دوره‌های مختلف و در ملل گوناگون بجا گذاشته نشان دهم.

در چهار کتاب اول هدف این است که نشان دهم درآمد گروه عظیمی از مردم

شامل چه چیزهایی می‌شود، و یا اینکه ماهیت آن وجوهی که در زمانهای مختلف مصرف سالیانه ملل گوناگون را تأمین کرده است چیست. کتاب پنجم یا کتاب آخر درآمد فرمانروا، یا هیئت دولت را بررسی می‌کند. در این کتاب سعی کرده‌ام که نشان دهم، نخست مخارج لازم فرمانروا، یا دولت کدام است؛ و کدام يك از این هزینه را باید مالیات عمومی کل جامعه بپردازد؛ و چه قسمتی از آن را فقط گروه بخصوص، یا اعضای بخصوص جمعیتی باید بدهند؛ و دوم روشهای مختلفی که به وسیله آن کل جامعه را می‌توان برای پرداخت مخارج واجب جامعه وادار به کمک کرد، و مزایا و معایب هر کدام از این روشها چیست، و در قسمت سوم یا آخرین قسمت سعی کرده‌ام نشان دهم علل و موجباتی که تقریباً تمام دولتهای امروزی را وادار کرده قسمتی از این درآمد را به‌گرو بگذارند، و قرض بالا بیاورند کدام است، و اثرات این قبیل وامها روی ثروت حقیقی، یعنی محصول سالیانه زمین و کار جامعه، چیست.

کتاب یکم

عامل بهبود نیروی مولد کارگر، و نظم و تربیتی
که بر طبق آن محصول وی به طور طبیعی میان
گروه‌های مختلف مردم توزیع می‌شود

درباره تقسیم کار

مهمترین اصلاح و پیشرفتی که در نیروی مولد کارگر پدید آمده، و قسمت اعظم مهارت، چابکی، و بصیرتی که این نیروی مولد با آن در همهجا هدایت شده، یا به کار رفته است، ظاهراً نتیجه و اثر تقسیم کار بوده است. اثر تقسیم کار در داد و ستد عمومی جامعه را وقتی خوب درک می‌کنیم که طرز عمل تقسیم کار را در يك کالای معین مورد بررسی قرار دهیم. معمولاً چنین تصور می‌رود که تقسیم کار، در مصنوعات بسیار کوچک بیشتر از همهجا صورت گرفته است؛ البته شاید حقیقتاً منظور این نیست که در این قبیل مصنوعات تقسیم کار بیشتر از کالاهای مهمتر عملی شده؛ بلکه منظور اینست که در آن کالاهای کوچکی که نیازهای جزئی تعداد معدودی از مردم را تهیه می‌کنند، تعداد کل کارگران ضرورتاً باید کم باشد، و اغلب می‌توان کارگرانی که در رشته‌های مختلف کار اشتغال دارند در يك کارگاه گردآورد و زیر نظارت يك ناظر قرار داد. بعکس، در کارگاه‌های مهمتر که به رفع احتیاجات تعداد بیشتری از مردم اشتغال دارند، تعداد کارگران در هر رشته از کار آن قدر زیاد است که جمع‌آوری همه آنها در يك کارخانه امکان‌پذیر نیست. در تولید چنین کالاهایی، بندرت، در آن واحد، جز کسانی که در يك رشته واحد اشتغال دارند بچشم می‌خورند. لذا با اینکه، فی‌الواقع در تولید چنین کالاهایی، کار را می‌توان به تعداد بیشتری از عملیات قسمت کرد تا مصنوعات کم‌اهمیت‌تر، ولی تقسیم کار در آنها زیاد مشخص و معلوم نیست، و روی همین اصل هم هست که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بنابراین، مثالی از يك مصنوع خیلی جزئی می‌آوریم؛ کالائی که تقسیم کار در آن اغلب مورد توجه بوده است، یعنی شغل سنجاق‌سازی؛ کارگری که در این شغل (که تقسیم کار آن را يك حرفه مشخص کرده است) آموزش ندیده باشد، و با طرز کار ماشین‌آلاتی (که همان تقسیم کار موجب اختراع آنها شده) که در آن به کار

افتاده آشنا نباشد، شاید با تمام کوششی که به عمل می‌آورد، بندرت می‌تواند يك سنجاق در روز بسازد، و محققاً در روز نمی‌تواند بیست سنجاق تولید کند. ولی به‌طریقی که امروز این کار عمل می‌شود، نه‌تنها مجموع کار يك حرفه معین و مشخصی است، بلکه به‌شعبات متعددی تقسیم شده، که هر رشته آن نیز به‌نوبه خود يك حرفه مشخص و معین را تشکیل می‌دهد. يك نفر سیم را می‌کشد، دیگری آن را راست می‌کند، سومی آن را می‌برد، چهارمی نوک آن را تیز می‌کند، پنجمی سر آن را به‌سنگ سمباده می‌گیرد که سر سنجاق روی آن گذاشته شود؛ ساختن سر سنجاق سه عمل مشخص و جداست؛ و نصب کردن سر سنجاق يك وظیفه معین است؛ سفید کردن سنجاق وظیفه دیگری است. حتی جمع کردن سنجاق‌ها در کاغذ جاسنجاقی خودش يك حرفه معین می‌باشد؛ و بدین طریق، حرفه مهم سنجاق‌سازی، تقریباً به‌هیچ‌نوع عملیات مشخص تقسیم شده که در بعضی از کارخانجات، همه این عملیات به‌وسیله کارگران معینی انجام می‌شود، ولو اینکه در پاره‌ای از کارخانه‌ها يك کارگر ممکن است گاهی دو یا سه وظیفه مشخص را انجام دهد. خود من يك کارخانه کوچک سنجاق‌سازی دیدم که فقط ده نفر کارگر داشت، و در نتیجه بعضی از کارگران دو یا سه عمل معین را انجام می‌دادند. اما گرچه این کارگاه خیلی کوچک و فقیر بود، و لذا برای کارگران آن ماشینهای لازم را تدارک ندیده بودند ولی می‌توانستند، وقتی که زیاد به‌خود فشار می‌آوردند، روی هم‌رفته هر روز در حدود دوازده پوند سنجاق تولید کنند. هر پوند سنجاق متجاوز از چهار هزار سنجاق متوسط است. بنابراین، آن ده نفر کارگر، بین خودشان چهل و هشت هزار سنجاق در روز تولید می‌کردند. یعنی هر کارگر، يك دهم چهل و هشت هزار سنجاق را تولید می‌کرد، مثل اینکه بگوئیم يك کارگر ۴۸۰۰ سنجاق در روز به‌وجود می‌آورد. اما اگر این کارگران سنجاق‌ها را به‌طور مستقل و جدا از یکدیگر تولید می‌کردند، و هیچ‌کدام از آنها در این حرفه معین آموزش نداشت، محققاً هر کدامشان نمی‌توانستند ۲۵ سنجاق تولید کنند، و ولو، يك سنجاق در روز؛ یعنی مسلماً $\frac{1}{44}$ ، شاید $\frac{1}{4800}$ آنچه که فعلاً تولید می‌کنند می‌ساختند، یعنی $\frac{1}{4800}$ تعدادی که در نتیجه تقسیم کار مناسب و ترکیب عملیات مختلف آنها تولید می‌شد به‌وجود می‌آمد.

در هر شغل یا صنعت دیگر اثرات تقسیم کار شبیه به آن چیزی است که در کارگاههای کوچک است؛ گرچه در بیشتر این کارگاهها، کار را نمی‌توان به‌عملیات کوچکتری تقسیم کرد یعنی نمی‌توان عملیات را این‌قدر آسان کرد. اما تقسیم کار تا آنجائی که قابل اجرا باشد، در هر صنعتی، موجب افزایش نسبی نیروی مولد کارگر می‌شود. ظاهراً جدایی حرف و مشاغل نتیجه قهری محاسن تقسیم کار است. همچنین، این تقسیم کار معمولاً در کشورهایی که بالاترین قدرت صنعتی و تولیدی را دارند بیشتر عملی شده است؛ آنچه که کار يك کارگر در يك جامعه ابتدائی می‌باشد معمولاً کار چندتا کارگر در يك جامعه مترقی است. در هر جامعه مترقی کشاورز معمولاً چیزی جز يك کشاورز نیست؛ و صنعتگر هم فقط صنعتکار است. کار نیز که برای تولید يك فرآورده

کامل ضرور است، تقریباً همیشه بین عدۀ زیادی از کارگران تقسیم می‌شود. در هر رشته از تولید پارچه‌های پشمی و نخی چندنوع کسب و کار وجود دارد، از تولیدکنندۀ کتان و پشم گرفته تا، سفیدکردن و صاف کردن پارچۀ نخی، و رنگرز و دوزنده در واقع، وضع کشاورزی این‌جور تقسیم کار را ایجاب نمی‌کند، و جدایی کامل يك حرفه از حرفۀ دیگر آن گونه که در صنعت هست در کشاورزی به چشم نمی‌خورد، ممکن نیست که حرفه يك پرواریند و گاودار را آن‌طور که پیشۀ يك نجار از آهنگر در صنعت جدا شده است، از پیشۀ کشاورزی که غله می‌کارد جدا کرد.

نخریس تقریباً همیشه متمایز از بافنده و جولاه است؛ اما شمشزن، زمین صاف‌کن (ماله‌کش زمین)، بذرافکن، و دروگر، اغلب يك نفر است. به‌علت کارهای مختلف که با هر فصل مختلف سال به‌وجود می‌آید، ممکن نیست که يك نفر به‌طور دائم روی یکی از کارهای یاد شده مشغول باشد. غیرممکن بودن جداسازی کامل و تمام عیار رشته‌های مختلف کار در کشاورزی شاید علت واقعی این امر به‌شمار آید که چرا بهبود نیروی مولد کار در این حرفه همیشه همدوش و همگام ترقی در صنعت نیست. در حقیقت، ثروتمندترین کشورها، عموماً از همهٔ همسایگان خود در تولید فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی جلوتراند؛ ولی معمولاً برتری آنها در تولید کالاهاى صنعتی است. روی هم‌رفته زمین این کشورها بهتر از دیگران کشت شده، و هزینه و کارگر بیشتری به آنها اختصاص داده می‌شود، و نسبت به‌وسعت زمین و حاصلخیزی آن بیشتر تولید می‌کند. اما این برتری در تولید فرآورده‌های کشاورزی بندرت بیشتر از نسبت برتری هزینه و کارگری است که به‌کاربرده‌اند. در کشاورزی، کارگر کشور غنی همیشه مولدتر از کارگر کشور فقیر نیست؛ یا اقلاً به‌اندازۀ کارگر صنعتی کشور خودش تولید نمی‌کند. بنابراین، با تساوی مرغوبیت، غله کشور غنی همیشه ارزانتر از غلهٔ کشور فقیر وارد بازار نمی‌شود. غلهٔ کشور لهستان با همان درجه از مرغوبیت، هم‌قیمت غلهٔ کشور فرانسه است، با وجود اینکه کشور فرانسه غنی‌تر و مترقی‌تر است. غلهٔ فرانسه، در ایالات غله‌خیز، به‌خوبی غلهٔ انگلیس و در بسیاری از سالها بهای آن با قیمت غلهٔ انگلستان یکی است، با اینکه شاید در ثروت و ترقی کشور فرانسه به‌پای انگلیس نمی‌رسد. اما سرزمینهای غله‌خیز انگلیس بهتر از فرانسه کشت شده، و زمینهای کشاورزی فرانسه بهتر از لهستان کاشته می‌شود. ولی با اینکه کشور فقیر، با وجود پائین بودن روش کشاورزی، می‌تواند، در بعضی از اجناس، از لحاظ قیمت و خوبی رقیب کشور غنی گردد، در صنعت نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ اقلاً در مواردی که آن صنایع مطابق شرایط خاک، و آب‌هوا، و موقعیت کشور غنی نصب شده باشد چنین رقابتی از طرف کشور فقیر عملی نیست. ابریشم فرانسه بهتر و ارزانتر از ابریشم انگلیس است، زیرا صنایع تولید ابریشم، دست کم در شرایط فعلی که حقوق گمرکی زیادی بر ورود مواد اولیهٔ ابریشم وضع شده، برخلاف فرانسه، مطابق شرایط اقلیمی انگلیس نیست. ولسی آهن‌آلات و مواد پشمی زبر انگلیس هیچ قابل مقایسه با فرانسه نیست و برتری کاملی نسبت به این کشور دارد، و با شرط تساوی بودن مرغوبیت خیلی ارزانتر از فرانسه

نسب. گفته می‌شود در لهستان، به‌استثنای تولید پارچه‌های دستی خانواده‌ها، که بدون آن هیچ‌کشوری نمی‌تواند به‌خوبی اعاشه کند، هیچ نوع صنعتی وجود ندارد. این افزایش قابل ملاحظه تولید که در نتیجه تقسیم کار، با همان تعداد کارگر می‌توان مقدار بیشتری تولید کرد، مبتنی بر سه شرط مختلف است؛ نخست، بالا بودن مهارت کارگر در کار؛ دوم، صرفه‌جویی وقت که معمولاً با پرداختن از یک کار به کار دیگر از دست می‌رود؛ و بالاخره اختراع انواع ماشینهای صنعتی که کار را آسان و کوتاه می‌کند، و باعث می‌شود که یک کارگر کار چند تن را انجام دهد.

نخست، بهبود مهارت کارگر بالطبع مقدار کار هر کارگر را افزایش می‌دهد، و تقسیم کار وظیفه هر کارگر را به یک عمل ساده تبدیل می‌کند، و چون کارگر در طول زندگی خود این نوع کار را تنها حرفه خود می‌کند، مهارت و چابکی وی ضرورتاً افزایش می‌یابد. یک آهنگر معمولی، که عادت دارد با پتک کار کند، و هیچ‌گاه میخ نساخته است، اگر به‌علت خاصی مجبور به تولید میخ شود، مطمئناً، به‌زحمت می‌تواند بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ عدد میخ در روز تولید کند، و این تعداد چندان مرغوب هم نیست. اما آهنگری که عادت به ساختن میخ دارد، ولی شغل اصلی او میخ‌سازی نباشد، با نهایت کوششی که به‌عمل می‌آورد بیش از ۸۰۰ یا هزار میخ در روز نمی‌تواند بسازد. من (نویسنده) شخصاً چندین پسر بچه کمتر از ۲۰ سال را دیده‌ام که هیچ نوع کار دیگری جز میخ‌سازی بلد نبودند، ولی وقتی به کار می‌افتادند و زحمت می‌کشیدند، هر کدام در روز تا ۲۳۰۰ عدد میخ تولید می‌کردند. اما، تولید میخ به‌هیچ‌وجه یک عمل ساده‌ای نیست. یک نفر باید دم‌آهنگری را بدمد، آتش را هم بزند و زغال یا چوب به آن بیفزاید، آهن را حرارت دهد، و هر قسمت از میخ گداخته را بکوبد. برای کوبیدن سرمیخ مجبور است که ابزار کار را عوض کند. عملیات گوناگون تولید سنجاق یا دکمه فلزی وقتی تقسیم می‌شود، همه آنها ساده‌تر می‌شود، و مهارت کارگر که همه عمر بدان کار پرداخته، معمولاً تولید خیلی بیشتر است. سرعت عملی که در بعضی از عملیات تولید به‌وجود می‌آید، چنان زیاد است که افرادی که هیچ‌گاه آن کار را ندیده‌اند نمی‌توانند تصور کنند آدمی با دست قادر به انجام همه آنهاست.

دوم، مزایایی که از صرفه‌جویی در وقت پیدا می‌شود، (معمولاً وقتی کارگر از یک کار به کار دیگر می‌پردازد مدت زیادی از وقت او بیهوده تلف می‌شود) خیلی بیشتر از آنست که ما در بدو امر بتوانیم تصور آن را بکنیم. غیر ممکن است که انسان بتواند به‌سرعت کاری را که انجام می‌دهد کنار گذاشته و کار دیگری در نقطه دیگری از کارخانه با ابزار دیگری آغاز کند. یک بافنده روستایی، که دارای مزرعه کوچکی است، مقدار زیادی از وقتش تلف می‌شود تا از پشت دستگاه بافندگی بلند شده به مزرعه رفته کاری انجام دهد و دوبرتبه برگردد و پشت دستگاه بافندگی قرار گیرد. وقتی که دو حرفه مزبور در یک کارگاه صورت گیرد، بی‌تردید زمان کمتری تلف می‌شود. اما حتی در این‌مورد معین هم زمان صرفه‌جویی شده بسیار قابل ملاحظه است. یک کارگر معمولاً وقتی از یک کار به کار دیگر می‌پردازد، مقداری از وقتش هرز رفته است. وقتی که

برای اولین بار کار جدید را آغاز می‌کند بندرت با جان و دل روی آن کار می‌کند، و به اصطلاح دست و دلش به آن راغب نیست و میل و ذوقی به انجام آن ندارد، تا مدتی به جای آنکه جدی باشد آن کار را یکدستی گرفته و با بی میلی به آن می‌پردازد. عادت به ول‌گشتن و بی‌توجهی به کار، که طبیعتاً و ضرورتاً گریبانگیر هر کارگری می‌شود که مجبور است هر نیمساعت کار و ابزار کار خود را عوض کند، و تقریباً هر روز از عمر خود بیست نوع مختلف کار را انجام می‌دهد، رفته رفته او را کاهل و تنبل می‌کند، و قادر نیست حتی در موارد بسیار ضروری با دقت و شدت عمل کار کند. بنابراین، قطع نظر از ناکفائی وی در مهارت، تنها همین علت همیشه از مقدارکاری که کارگر قادر به انجام آن است به طور قابل ملاحظه‌ای می‌کاهد.

بالاخره سوم، هر کس باید بداند در اثر کاربرد ماشین آلات مناسب چقدر کار آسان و کوتاهتر شده است. لازم نیست که در این مورد شاهد مثالی بیاوریم. بنابراین، فقط متذکر می‌شوم که اختراع تمام ماشین‌آلاتی که موجب تسهیل کار و کوتاه شدن زمان انجام آن شده است در اصل مدیون تقسیم کار است. وقتی که دقت و توجه بشر معطوف به یک شیء و یا کار است احتمالاً روشهای فوریتر و آسانتری در جهت هدف خود می‌یابد، تا وقتی که فکر او بین انواع کارهای مختلف تقسیم شده باشد.

بی‌تردید در نتیجه تقسیم کار، همه دقت یک کارگر طبیعتاً معطوف به یک مقصود ساده می‌شود، از اینرو طبیعی است که انتظار داشته باشیم شخص یا اشخاصی که در هر رشته مخصوص از کار مشغول هستند وقتی که لازم باشد می‌توانند روشهای ساده‌تر و فوریتری برای عملیاتی که انجام می‌دهند پیدا کنند. قسمت اعظم ماشین‌آلاتی که امروز در کارگاههایی که تقسیم کار خوب عمل شده کار می‌کند، در اصل اختراع کارگران عادی است، که چون هر کدام از آنها در یک کار معین مشغول هستند، طبیعی است فکر خود را متوجه روشهایی کرده‌اند که با آن کار ساده‌تر و آسانتر شود. کسانی که از چنین کارگاههایی دیدن کرده‌اند اغلب به ماشین‌آلات خوبی برخورد کرده‌اند، که اختراع کارگرانی بوده است که می‌خواستند سهم مخصوص کار خود را تندتر و آسانتر انجام دهند. در ماشینهای آتش‌نشانی اولیه، پسر بچه‌ها را استخدام می‌کردند که با بالا رفتن و پائین آمدن پیستون، ارتباط میان دیگ بخار و سیلندر را به تناوب باز و بسته کنند. یکی از بچه‌های بازیگوش که عاشق بازی با دوستانش بود، متوجه شد که اگر سرنخی را بدسته فلکه شیری که این ارتباط را باز و بسته خواهد شد، و او فرصت نخ را به قسمت دیگر ماشین، شیر فلکه بدون کمک او باز و بسته خواهد شد، و او فرصت پیدا می‌کند که توجه خودش را به همبازبان خود معطوف کند. بنابراین عالیترین بهبودی که از زمان اختراع این ماشینها به وجود آمده بود، کشف پسر بچه‌ای بود که می‌خواست در انجام کار صرفه‌جویی کند.

اما بدیهی است که بهبود ماشین‌آلات همیشه از طرف اشخاصی که با آنها کار می‌کنند نیست. بسیاری از این اصلاحات در اثر نبوغ سازندگان این ماشینهاست، یعنی وقتی ساختن این قبیل ماشین‌آلات حرفه بخصوص آنان می‌گردد در بهبود و اصلاح آنان

تواناترند؛ و بعضی از این اختراعات به وسیلهٔ افرادی است که آنها را فیلسوف یا مردان متفکر و اندیشمند می‌نامند، که شغل آنها انجام کار معینی نیست، جز اینکه همه چیز را بدقت مورد توجه قرار دهند؛ و روی این اصل، اغلب قادر هستند نیروهای دورترین و ناهم‌اندترین اشیاء را با هم ترکیب کنند. در ترقی جامعه، حکمت عملی یا تحقیقات نظری مانند هر شغل دیگری، پیشهٔ اصلی و یا منحصر بفرد طبقهٔ خاصی از مردم می‌شود. و باز مانند هر شغل دیگر، حکمت عملی و تحقیقات نظری، به شاخه‌های گوناگون چندی تقسیم می‌شود، که هر کدام از آنها شغلی برای تیرهٔ خاص و یا طبقهٔ ویژه‌ای از فرزندان می‌گردد؛ و این تقسیم‌بندی جزء مشاغل در حکمت عملی و سایر مشاغل، موجب بهبود مهارت‌ها شده و در وقت صرفه‌جویی می‌کند. هر فردی در رشته کار خودش ماهرتر می‌گردد، و روی هم‌رفته کار بیشتری انجام می‌شود، و کمیت دانشها به‌طرز شگفت‌انگیزی افزایش می‌یابد.

تعدد تولید در همه صنایع و حرف مختلف، که در اثر تقسیم کار به وجود آمده، در جامعه‌ای که بخوبی اداره می‌شود، موجب غنای عمومی شده که حتی به پایین‌ترین قشر مردم رسوخ می‌کند. هر کارگر به‌غیر از میزان احتیاج خود، مقدار زیادی فرآورده تولید کرده است، و هر کارگر دیگری که در این چنین شرایطی تولید می‌کند، می‌تواند مقدار زیادی از فرآوردهٔ خود را با فرآوردهٔ اضافی دیگری مبادله کند و یا این که کالای اضافی خود را فروخته و با بهای آن مقدار بیشتری از کالای اضافه تولید دیگری بدست آورد، که نتیجهٔ هر دو عمل یکی است. آنچه که دیگران نیاز دارند او تولید می‌کند، و هر چه او نیاز دارد دیگران به مقدار زیاد تهیه می‌کنند، و یک فراوانی عمومی در میان طبقات مختلف جامعه شایع می‌شود.

در یک جامعهٔ مترقی و چیزدار وسایل آسایش یک پیشه‌ور یا یک کارگر روزمزد را در نظر بگیرید، خواهید دید تعداد افرادی که نیروی کار آنها یک قسمت از وسایل خانهٔ آن کارگر را تشکیل داده، ولو اینکه سهم کوچکی از حاصل دسترنج آنها به‌دو برسد باشد، آنقدر زیاد است که از تعداد مشاغل آن کشور فراتر می‌رود. مثلاً کت پشمی که کارگر روزمزد به‌تن دارد با اینکه ممکن است ظاهری زبر و خشن داشته باشد، ماحصل کار دسته‌جمعی تعداد زیادی کارگر است. چوپان یا کارگری که پشمها را سوا می‌کند، حلاج یا پشم‌زن، رنگرز، شانه‌زن، ریسنده، بافنده، گازر، اطوکش، خیاط، با عدهٔ بی‌شمار دیگر باید همهٔ هنر و صنعت خود را به کار برند تا فقط یک چنین محصول ساده‌ای به‌دست آید. بعلاوه چندین بازرگان مکاری و کاروان باید کار کنند تا مواد را از یک کارگر به کارگر دیگر که معمولاً در فواصل دوری از یکدیگر قرار گرفته‌اند برسانند؛ افزون بر آن، چند نفر، حمل و نقل‌چی باربر و بازرگان، کشتی‌ساز، ملاح، بادبان‌ساز، طناب‌ساز، باید مشغول کار شوند تا بتوانند رنگهای مختلف را که رنگرز به کار می‌برد و اغلب از نقاط دور دست جهان می‌آید جمع و آماده کنند؛ همچنین چند نفر کارگر باید کار کنند تا کوچکترین ابزار دست کارگران تولیدکننده را بسازند؛ در اینجا از ماشینهای پیچیدهٔ کشتیهای بخاری و شراعی، اطوی اطوکش، و حتی دستگاه

بافندگی کارگر بافنده حرفی نمی‌زنیم فقط دقت خود را معطوف به‌ماشین ساده‌ای به اسم قیچی می‌کنیم که با آن چوپان پشم گوسفند را می‌چیند. معدنچی، سازنده کوره ذوب سنگ آهن، فروشنده الوار، کوره ذغال چوب که باید در کارگاه ذوب به کار رود، آجرپز، خشت‌مال، سازنده کوره ذوب، آسیاب‌ساز، ریخته‌گر، آهنگر، باید همه‌کوشش دسته‌جمعی خود را به کار برند تا قیچی پشم چینی آماده شود. به‌همین طریق، می‌توانیم تمام اجزاء مختلف لباس و یا اثاث منزل این کارگر را بررسی کنیم که چگونه ساخته می‌شود، مثلاً زیرپوش زبری که به‌تن دارد، کفشی که به پا کرده است، تختخوابی که در آن می‌خوابد، و همه اجزاء مختلفی که تخت‌خوابش را تشکیل داده، اجاق آشپزخانه که با آن غذای خود را می‌پزد، ذغال‌سنگی که برای پختن غذا به کار می‌برد، و از اعماق زمین بیرون کشیده شده است، و یا وسیله باربری دریایی و زمینی برای او حمل کرده‌اند، مجموع ظروف و لوازم آشپزخانه، همه میز و صندلی آشپزخانه، کارد و چنگال، بشقاب سفالی یا مسوار که غذای خود را در آن صرف می‌کند، دستهای مختلفی که در تهیه نان و آبجوی وی به کار رفته، جام بنجره که آفتاب و گرما را به‌درون اطاق او می‌آورد، و باد و باران را مانع می‌شود، و همه دانشها و هنری که لازمه مهیا کردن این اختراع ظریف و زیباست، که بدون وجود آن قسمتهای شمالی کره ارض به‌سختی می‌توانست مسکن و مأوای راحتی برای مردم باشد، با همه ابزار و آلاتی که کارگران مختلف برای تولید و وسائل آسایش مختلف به کار می‌برند؛ راستی اگر خوب در همه اینها دقیق شویم، با در نظر گرفتن کارهای متنوعی که در هر کدام از آنها به کار رفته، آن وقت می‌فهمیم که بدون کمک و همکاری چندین هزار کارگر، پست‌ترین افراد یک جامعه متمدن نمی‌توانست، آن زندگی که اشتباهاً به‌نظر ما آنقدر ساده و ناچیز می‌نماید داشته باشد. البته، در مقام مقایسه با تجملات زندگی مردمان ثروتمند، وسایل خانه و آسایش یک کارگر بدون شك فوق‌العاده ساده و بی‌زحمت به‌نظر می‌رسد، با وجود این شاید حقیقت این باشد که تفاوت وسایل زندگی یک شاهزاده اروپائی و یک روستایی زحمت‌کش مقتصد خیلی بالاتر از تفاوت میان درجه زندگی این روستا با سلاطین افریقائی نیست که این سلاطین در افریقا فرمانده مطلق زندگی و آزادی هزاران افراد برهنه وحشی هستند.

اصولی که موجب تقسیم کار می‌شود

تقسیم کار، که اینهمه مزایا از آن حادث می‌شود، در اصل معلول هیچ نوع تعقل آدمی که موجب پیش‌بینی و قصد لازم در جهت توانگری و وفور است، نمی‌باشد. تقسیم کار یک ضرورت است، گوا اینکه این ضرورت نتیجه بسیار کند و تدریجی میل مشخص طبیعت آدمی است که نمی‌خواهد مطلوبیت وسیع کار را شخصاً داشته باشد؛ یعنی گرایش آدمیان به مبادله یک چیز در برابر چیز دیگر یا به عبارت دیگر گرایش به معامله پایاپای و یا تاخت زدن که در مردم وجود دارد، تقسیم کار را به وجود می‌آورد.

آیا این گرایش یکی از اصول ابتدایی طبع بشر است که نمی‌توان برای آن محملی قائل شد، و یا، با احتمال قریب به یقین، نتیجه قهری قوای عقلیه و ناطقیه آدمی است؟ هیچکدام از اینها ارتباطی به موضوع مورد بحث ما ندارد. مبادله در میان جامعه بشری معمول است، و بین حیوانات دیده نمی‌شود، چه اینان نه از مبادله چیزی درک می‌کنند و نه هیچ گونه قرارداد اجتماعی را می‌فهمند. دوسگ شکاری که دنبال یک خرگوش کرده‌اند، گاهی چنان می‌نمایند که یک نوع سازشی با هم دارند. هر کدام سعی می‌کند شکار را به طرف سگ دیگر سوق دهد، و یا وقتی خرگوش به طرفش رانده شده راه او را قطع کند. ولی این نتیجه یک قرارداد نیست، بلکه نتیجه یک برخورد اتفاقی تأثر و انفعال آنها در زمان معین است. هیچ کس تاکنون ندیده است که یک سگ از روی میل و اراده استخوان خودش را با استخوان سگ دیگر عوض کند. هیچ کس مشاهده نکرده که یک حیوان با حرکات و فریادهای طبیعی خود به حیوان دیگر علامت بدهد که این مال من است و آن مال تو، و من حاضرم این را در مقابل آن مبادله کنم. وقتی حیوان می‌خواهد چیزی را از انسان یا حیوان دیگر بگیرد، هیچ گونه وسیله تشویق و ترغیب طرف را به این کار ندارد و مگر اینکه نظر مهر طرف را به طریقی جلب کند. یک تولسگ

برای خوردن شیر مادرش سبزی پاک‌کنی می‌کند، و سگهای مو دراز و آویخته گوش هزاران کلک و حقه می‌زنند تا نظر صاحب خویش را که سرمیز مشغول صرف غذاست به‌خود جلب کنند و چیزی از او بگیرند: آدمی نیز گاهی همین حقه را به برادران خود می‌زند، و وقتی دیگر وسیله‌ای در اختیار ندارد که سایرین را وادار به انجام خواهش خود کند، سعی می‌کند به‌وسیله از پستی و فرومایگی و سبزی پاک‌کنی متوسل شود که نظر مساعد آنها را جلب کند. اما در هر موقعیتی انجام چنین کاری عملی نیست. در یک جامعه مترقی او نیاز به همکاری و کمک تعداد زیادی از مردم دارد، و در حالی که اگر همه عمر خود را صرف کند نمی‌تواند بیش از عده معدودی دوست برای خود دست و پا کند. در میان نژاد تقریباً همه‌ای حیوانات هر کدام از آنها وقتی رشد کرده و به سن بلوغ رسید، مستقل و متکی به‌خود می‌شود، در حالت طبیعی خود نیازی به کمک سایر مخلوقات ندارد. ولی بشر تقریباً همیشه نیاز به کمک برادران خود دارد، و بی‌پرده است که فکر کند می‌تواند این کمک را از حس خیرخواهی آنها بدست آورد. احتمالاً اگر بتواند حس خودخواهی آنان را به‌نفع خود تغییر دهد، و به آنها بفهماند که انجام چیزی که وی از آنها می‌خواهد به‌نفع خود آنان می‌باشد در این راه پیروز می‌گردد. هر کس که با دیگری مبادله می‌کند منظورش همین است.

هر کس که پیشنهاد معامله‌ای را به دیگری می‌کند منظورش این است آن چیزی که تو داری و من طالب آن هستم به‌من بده، و در عوض چیزی که من دارم و تو می‌خواهی از آن تو خواهد بود؛ و بدین طریق است که، از یکدیگر بیشترین قسمت خدماتی را که نیاز داریم بدست می‌آوریم. حس خیرخواهی و بشردوستی گوشت‌فروش، آبجوساز، و نانوا نیست که غذای ما را تأمین می‌کند، بلکه توجه آنها به‌نفع خودشان است که موجب این کار می‌شود. ما از صفات انسانی آنان سخن نمی‌گوئیم، بلکه سخن از خودخواهی آنان است، و از نیازهای خود با آنان سخنی به‌میان نمی‌آوریم بلکه از مزایایی که از این مبادله نصیبشان خواهد شد برایشان برمی‌شمریم. هیچ‌کس به‌طور کلی متکی به‌حس خیرخواهی همشهریان خود نیست مگر گدایان. حتی گدا هم کاملاً متکی به‌حس رأفت و انسان دوستی مردم نیست. صدقه نیکمردان، در واقع، وجوهی را که برای معیشت لازم دارد در اختیار او قرار می‌دهد. ولی با اینکه این اصل مالا همه ضروریات زندگی را که مورد نیاز است برای او تأمین می‌کند، نمی‌تواند آنچه را که احتیاج دارد در اختیار او قرار دهد. قسمت اعظم نیازهای فرعی وی مانند سایر مردم فراهم می‌شود، یعنی با معامله، قرارداد، و خرید. با پولی که مردم به‌او می‌دهند غذا می‌خرد. لباس کهنه‌ای که دیگری به‌او بخشیده با لباسهای کهنه دیگر که به او بهتر می‌آید عوض می‌کند، یا آن را با کرایه‌خانه، غذا، و یا پول مبادله می‌کند، که با آن پول می‌تواند غذا، لباس تهیه کند و کرایه خانه خود را بپردازد.

همان‌طور که به‌وسیله قرارداد، مبادله و خرید می‌توانیم قسمت اعظم کالا و خدماتی

که نیاز داریم از یکدیگر به دست آوریم، همان‌طور نیز همین میل به تاخت زدن در اصل موجب تقسیم کار می‌گردد. در جامعه شبنی و یا شکارچیان مثلاً یک شخص معین تیر و کمان را سریعتر و چابکتر از دیگری می‌سازد. و اغلب آن را با گاو و گوسفند و یا گوشت معاوضه می‌کند، و می‌داند که بدین طریق بیشتر می‌تواند گوشت و یا دام بدست آورد تا اینکه شخصاً به دست برود و دامها را بگیرد. از اینرو، با توجه به نفع خودش، ساختن تیر و کمان حرفه اصلی او می‌شود، و تبدیل به اسلحه‌ساز می‌گردد. دیگری چهارچوب و یا پوشش کلبه‌ها و یا خانه‌های متحرک را می‌سازد. بدین طریق او عادت می‌کند که مورد استفاده همسایگانش قرارگیرد، که در ازای خدمت او گوشت یا گاو و گوسفندی به وی پاداش می‌دهند، تا جایی که بالاخره متوجه می‌شود نفع او در آنست که خودش را کاملاً وقف پیشه خود کند، و تقریباً یک نجار در و پنجره‌ساز بشود. به همین طریق سومی آهنگر و یا برنج‌ساز می‌گردد. و چهارمی دباغ یا پوستین‌ساز پوست و چرم می‌گردد، که قسمت عمده لباس مردم وحشی با آن ساخته می‌شود. و بدینسان، اطمینان به اینکه می‌تواند همه مازاد فرآورده تولید شده کار خودش را که خیلی بیشتر از مصرف و نیازمندی اوست، با قسمی از فرآورده‌های کار دیگران که مورد نیاز اوست مبادله کند، هر فرد را تشویق می‌کند که در حرفه معینی وارد شود، و هر نوع استعداد و یا نبوغی که دارد در آن پیشه معین وارد کند. در حقیقت، تفاوت استعدادهای طبیعی در انسانهای مختلف بسیار کمتر از آن چیزی است که می‌دانیم، و مهارت مختلف که مردمان حرف مختلف را وقتی به سن بلوغ رسیده‌اند از یکدیگر متمایز می‌سازد، در بسیاری از موارد آن قدر که معلول تقسیم کار است علت تقسیم کار نیست. تفاوت میان ناهم‌اندترین افراد، مثلاً میان یک فرزانه و حکیم و یا فیلسوف و یک حمال عادی خیابانی آن قدر که از عادت، طرز رشد و آموزش و پرورش ناشی می‌شود معلول ذات آدمی نیست. وقتی چشم به جهان گشودند، و تا سن شش و یا هشت سالگی، شاید مثل هم بودند، و والدین و یا همبازیشان نمی‌توانستند تفاوت قابل ملاحظه‌ای میان آنها مشاهده کنند. تقریباً در حدود همان سن و یا بلافاصله پس از آن، در مشاغل گوناگون مشغول کار می‌گردند. در آن وقت است که تفاوت استعدادهای ظاهر می‌شود و به تدریج افزایش می‌یابد تا بدان جا که غرور فیلسوف اجازه نمی‌دهد هیچ گونه تشابهی را با باربر بپذیرد. اما بدون تمایل به تاخت زدن، یا مبادله و معاوضه، هر فرد مجبور بود همه‌گونه وسایل آسایش و مایحتاج خود را شخصاً به دست بیاورد. همه آنها وظایف مشابه را انجام می‌دادند و همان کارها را تکرار می‌کردند، و هیچ تفاوتی میان مشاغل به وجود نمی‌آمد که به تنهایی موجب بروز استعدادهای شود.

همان‌طور که این میل به مبادله باعث آن تفاوت استعدادهای قابل ملاحظه‌ای شده است که میان انسانها یا مشاغل مختلف دیده می‌شود، همان‌طور هم مبادله تفاوت میان افراد را مفیدتر کرده است. بسیاری از تیره‌های حیوانات که همه از یک نوع هستند، از طبیعت مهارت متمایزتر و برجسته‌تری کسب می‌کنند تا انسان قبل از تمدن و فرهنگ. از نظر خلقت تفاوت میان یک فیلسوف با باربر عادی خیابانی از لحاظ نبوغ و اخلاق

به اندازه نصف تفاوت میان سگ شکاری و سگهای بزرگ و یا سگ شکاری با سگهای اسپانیل و یا تفاوت سگ اخیر و سگ گله نیست.

اما همین تیره‌های مختلف حیوانات، با اینکه همه از یک نوع هستند به‌زحمت به درد همدیگر می‌خورند. قدرت و توانایی سگهای بزرگ به‌هیچ‌وجه به‌وسیله سرعت سگ شکاری، و یا هوشیاری سگهای کوچک گوش بلند و یا با تعلیم‌پذیری سگهای گله کامل نمی‌شود. حاصل آن همه استعدادها و نبوغهای مختلف به‌علت عدم وجود قدرت یا میل به‌مبادله و معاوضه در حیوانات بزرگ بازار مشترکی آورده نمی‌شود، و به‌هیچ‌وجه برای آسایش و رفاه این حیوانات سودمند نیست. هرکدام از این حیوانات مجبور است جداگانه و مستقلاً وسایل زیست خود را تهیه کند یا از خویش دفاع نماید و هیچ‌گونه نفعی از تنوع استعدادها که طبیعت در وجود هم‌نوعان او گذاشته است نمی‌برد. بعکس، در میان آدمیان نامتشابه‌ترین نبوغها به‌درد هم می‌خورد؛ محصول مختلف استعدادهای هر یک، در اثر میل به‌معاوضه، مبادله و تاخت‌زدن به‌بازار مشترکی آورده می‌شود، که در آن هر کس می‌تواند هرچقدر که می‌خواهد از محصولی که دیگران با نبوغ خود فراهم آورده‌اند، و مورد نیاز اوست خریداری کند.

در اینکه تقسیم کار محدود است به وسعت بازار

همان‌طور که قدرت مبادله موجب تقسیم کار می‌شود، همان‌طور هم وسعت و دامنه این تقسیم کار باید محدود به میزان قدرت مبادله شود، و یا، بسنخ دیگر محدود به وسعت بازار گردد.

وقتی بازار بسیار کوچک است، هیچ‌کس حاضر نمی‌شود که خودش را کاملاً وقف یک شغل معین بکند، زیرا فاقد قدرت مبادله سهم مازاد محصول دسترنج خودش است که از مصرف وی اضافه مانده و می‌توانست در برابر محصول دیگران که به آن نیاز دارد مبادله کند.

بعضی از انواع کارها هست که حتی نوع پست آن را نمی‌توان جز در شهرهای بزرگ اجرا کرد. مثلاً یک نفر باربر کجا می‌تواند از حرفه خود استفاده کرده و گذران خود را تأمین کند، مگر در یک شهر بزرگ. محیط دهات برای وی کوچک است؛ حتی بازار معمولی شهرکها وسعت کافی ندارد که شغل دائمی برایش تدارک ببیند. در خانه‌های منزوی و دهات بسیار کوچک که در دشتهای وسیع نظیر هایلند اسکاتلند پراکنده است، هر کشاورز باید گوشت فروش، نانوا، و آبجوساز خانواده خود را باشد. در چنین حالانی به زحمت می‌توان حتی یک آهنگر، یک نجار یا بنا در کمتر از سی کیلومتری محل پیدا کرد. خانواده‌های پراکنده‌ای که در فاصله هشت تا ده مایلی یکدیگر زندگی می‌کنند باید یاد بگیرند که کارهای کوچک را خودشان انجام دهند، یعنی کارهایی که اگر در شهرهای بزرگ انجام می‌گرفت باید به دست افراد مختلف دیگر انجام می‌شد.

تقریباً همه کارگران روستایی مجبورند هر کجا که هستند به کارهای مختلف دستی که قرابتی با یکدیگر دارند و تقریباً همان مواد را به کار می‌برند پردازند. یک نجار روستایی تقریباً همه کارهایی که مربوط به چوب است انجام می‌دهد: یک آهنگر دهاتی

همه کارهایی که با آهن سر و کار دارد به دست می‌گیرد. نجار مزبور تنها يك نجار نیست، بلکه در و پنجره‌ساز، قاب‌ساز، و حتی منبت‌کار است همان‌طور که چرخ‌گاری، خیش‌گاو آهن، بدنه‌گاری و درشکه را هم می‌سازد. کارآهنگر حتی از این هم متنوع‌تر است. ممکن نیست شغل معین میخ‌سازی در قسمتهای دورافتاده هایلند اسکاتلند وجود داشته باشد. يك کارگر میخ‌ساز اگر روزی هزار میخ تولید کند و سالی سیصد روز کار کند، در سال سیصد هزار میخ تولید می‌کند. ولی در چنین موقعیتی حتی ممکن نیست هزار عدد از میخهای تولید شده را در دهات به فروش برساند، و اگر هم بتواند تولید يك روز او در سال است.

چون به وسیله حمل و نقل آبی بازار وسیعتری در اختیار انواع صنایع قرار می‌گیرد تا وسیله حمل و نقل زمینی، سواحل دریا و کناره‌های رودخانه‌های قابل کشتیرانی جایی است که انواع صنایع در آنجا تقسیم‌بندی شده و گسترش می‌یابند، و اغلب مدتها طول می‌کشد تا این ترقیات در صنایع به داخل کشور نفوذ کند. يك واگن پهن چرخ‌دار، با دو کالسکه‌چی و هشت اسب، در حدود شش هفته وقت لازم دارد که چهار تن بار را بین لندن و ادینبورگ برده و برگرداند. در همان مدت زمان، يك کشتی که ۶ یا هشت ملوان داشته باشد بین لندن و لیث^۱ اغلب با ۲۰۰ تن کالا رفت و برگشت می‌کند.

بنابراین شش یا هشت نفر، با کمک يك کشتی، در همان فاصله زمانی می‌توانند همان مقدار کالا را که ۱۵۰ ارابه چرخ‌پهن با دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب حمل کند، بین لندن و ادینبورگ حمل کنند.

لذا اگر دویست تن کالا با ارزانترین وسیله زمینی فاصله لندن و ادینبورگ را طی کند، علاوه بر بهای آن، باید هزینه دویست کالسکه‌چی و چهارصد اسب را در مدت سه هفته و استهلاك اسب و واگن را در این مدت حساب کرد. در صورتی که همان مقدار کالا اگر از راه دریائی حمل شود هزینه نگهداری ۶ یا هشت ملوان، و استهلاك يك کشتی با بار دویست تنی، به اضافه ارزش ریسک بیشتر، یا تفاوت بیمه دریایی و زمینی باید محاسبه شود. بنابراین، اگر بین این دو نقطه وسیله ارتباط دیگری جز حمل و نقل زمینی نبود، چون هیچ کالائی بین این دو نقطه حمل نمی‌گردید مگر کالاهایی که قیمت آنها نسبت به وزنشان بسیار زیاد باشد، در آن صورت سهم کمتری از آنچه که امروز بین این دو نقطه رد و بدل می‌شود حمل و نقل می‌شد، در نتیجه موجبات تشویق و دلگرمی که امروز متقابلاً نسبت به صنایع یکدیگر به عمل می‌آورند به وجود نمی‌آمد و اگر هم وجود داشت سهم آن بسیار ناچیز بود. بین نقاط دور دست جهان یا مبادله‌ای انجام نمی‌شد یا اگر می‌شد خیلی کم بود. چه کالایی ارزش حمل زمینی بین کلکته و لندن را داشت؟ و یا اگر کالایی که بین این دو نقطه حمل می‌شد آن قدر قیمتی بود که ارزش حمل زمینی را داشت، با چه اطمینانی می‌توانستند این کالا را از میان اینهمه

ملل وحشی عبور دهند؟ امروزه این دو شهر تجارت زیادی با هم دارند و چون بازارهای هر کدام به روی یکدیگر باز است وسیلهٔ دلگرمی و تشویق صنایع هم می‌شوند.

بنابراین چون مزایای وسیلهٔ حمل و نقل آبی زیاد است، طبیعی است که نخستین بهبود و اصلاح صنعت و هنر درجایی باید باشد که این نوع تسهیلات تمام درهای جهان را به روی بازار فرآورده هر نوع کاری باز کند، و همیشه پس از مدتها بعد تجارت به قسمت خشکی کشور رسوخ می‌کند. قسمت‌های داخلی يك کشور برای بیشتر فرآورده‌های آنان بازاری نخواهد داشت، مگر کشورهایی که در نزدیکی هر دو نقطه قرار گرفته‌اند، و آنها را از سواحل دریا و رودخانه‌های قابل کشتیرانی جدا می‌کند. بنابراین، وسعت بازار آنها باید تا مدت مدیدی به تناسب ثروت و جمعیت آن کشور باشد، و در نتیجه بهبود و اصلاح آنان باید همیشه متعاقب ترقی آن کشور باشد. در مستعمرات امریکای شمالی انگلیس کشتکاری و مزرعه‌سازی در سواحل رودخانه‌های قابل کشتیرانی صورت گرفته و بندرت به نقاطی دورتر از سواحل رودخانه‌ها رسیده است.

طبق مستندترین نوشتهٔ تاریخ، ملت‌هایی که اول‌بار به تمدن رسیدند، آنهایی بودند که در سواحل دریای مدیترانه سکونت داشتند. این دریا، که بزرگترین مدخل دریاهای جهان است، چون فاقد جزر و مد است، در نتیجه موج ندارد مگر موجهای کوچکی که باد به وجود می‌آورد و به واسطهٔ صافی سطح آن، و جزایر بیشمار، و نزدیک بودن به سواحل مجاور برای کشتیرانی اولیهٔ جهان بسیار مساعد بوده است؛ در آن زمان به واسطهٔ نبودن قطب‌نما، مردم می‌ترسیدند که بیشتر از میدان دید ساحل دور شوند، و چون صنعت کشتیرانی ناقص بود، نمی‌خواستند خود را به دست امواج متلاطم و شدید اقیانوس بسپارند. گذر کردن از ستونهای هر کول یعنی خارج شدن از تنگهٔ جبل الطارق، در دنیای کهن، عجیبترین و خطرناکترین عمل کشتیرانی محسوب می‌شد.

سالها طول کشید تا اینکه فنیقیها و کارتاژها، دو ملت دریانورد و کشتی‌ساز ماهر دنیای کهن، سعی کردند که از جبل الطارق بگذرند، و تا مدتها بعد این دو تنها ملتی بودند که در این راه کوشیدند.

بین همهٔ ملت‌های ساحل دریای مدیترانه، ظاهراً مصر نخستین کشوری بود که در آن کشاورزی و صنعت ترقی بسیار کرد. مصر علیا بیش از چند کیلومتر از رود نیل دورتر نمی‌رود، و در مصر سفلی رود بزرگ نیل به راه آبهای متعددی تقسیم می‌شود، که با کاربرد صنعت ناچیزی وسیلهٔ ارتباط آبی را، نه تنها بین شهرهای بزرگ، بلکه بین همهٔ دهات نسبتاً بزرگ و حتی بین خانه‌های روستایی فراهم کرده است؛ درست به همان شکلی که رود راین^۲ و میز^۳ امروز در هلند وسیلهٔ ارتباط آبی شده است. وسعت و آسانی کشتیرانی داخلی مذکور شاید یکی از علل اصلی ترقی مصر بود.

همچنین ظاهراً ترقی کشاورزی و صنعت از زمانهای باستان در استان بنگال، هند

شرقی، و در ایالات شرقی چین وجود داشته است؛ گوا اینکه قسمت اعظم این قدمت را تاریخدانان غربی که ما بدانها اطمینان داریم تأیید نکرده‌اند. در بنگال رود گنگ و چندین رودخانه بزرگ راههای آبی قابل کشتیرانی به وجود می‌آورند درست مثل رود نیل. در ایالات شرقی چین نیز، چندین رود بزرگ با شاخه‌های متعدد خود، راه آبهای مختلفی به وجود می‌آورند که ارتباط کشتیرانی داخلی را خیلی وسیعتر از نیل و یا رود گنگ و شاید هم مجموع این دو رود، ایجاد می‌کند. قابل توجه است که نه مصریان قدیم، نه هندیها یا چینها هیچ کدام بازرگانی خارجی را تشویق نمی‌کردند، ولى ظاهراً همه ثروت و دولت خود را از راه کشتیرانی داخلی به دست آورده‌اند. همه قسمت‌های داخلی افریقا، و همه قسمت‌های آسیا که به فاصله زیادی در شمال دریای خزر و اورال قرار گرفته‌اند، سینهای قدیم، و سیبری و تاتار امروز، در همان حال توحش و بربریتی که امروز هستند در قدیم هم بوده‌اند. دریای تارتاری اقیانوس منجمدی است که قابل کشتیرانی نیست، و با اینکه بزرگترین رودخانه‌های عالم از سیبری می‌گذرد، فواصل آنها از هم زیادتر از آنست که بتواند تجارت و مواصلات را بین آنان برقرار سازد. در افریقا مدخلهای بزرگی نظیر دریای بالتیک و ادرياتیک در اروپا، دریای مدیترانه و یا اورال در اروپا و آسیا، خلیجهایی مانند خلیج عربستان، خلیج فارس، خلیج بنگال و خلیج هند و سیام در آسیا وجود ندارد، که تجارت دریایی را به قسمت‌های مهم قاره افریقا بسط دهد: ورودهای بزرگ افریقا چنان از هم دور هستند که موجب کشتیرانی داخلی نمی‌شود. داد و ستدی که يك ملت از راه رودخانه انجام می‌دهد و آن رود به شاخه‌ها و راه آبهای متعدد تقسیم نمی‌شود و قبل از اینکه به دریا بریزد وارد قلمرو خاک کشور دیگر می‌شود، هیچ گاه زیاد ترقی نمی‌کند، زیرا ملت‌هایی که بین دریا و کشوری که دارای رودخانه است قرار گرفته‌اند همیشه می‌توانند وسیله ارتباط آن کشور را با دریا قطع کنند.

استفاده کشتیرانی دانوب برای باواریا، واطریش، و مجارستان، در حال حاضر کمتر از مقداری است که يك ملت به تنهایی می‌توانست قبل از پیوستن رود دانوب به دریا از آن بهره‌مند شود و یا به عبارت دیگر اگر این رود پیش از اینکه به دریا ختم شود متعلق به يك ملت بود استفاده تجارتی آن بیشتر از آن چیزی است که فعلاً دارد.

راجع به مبدأ پول و کاربرد آن

وقتی تقسیم کار کاملاً برقرار شد، باز می‌بینیم که تولید هر فرد فقط مقدار کمی از نیازهای او را دربر می‌گیرد. بیشتر این نیازها را در مقابل معاوضه قسمت مازاد محصولی که تولید کرده است و معمولاً بیشتر از مقدار مصرف اوست، با مازاد محصولی که دیگران دارند، به دست می‌آورد. بدین‌سان هر شخصی با مبادله زندگی می‌کند، یا اینکه تا حدی یک بازرگان می‌شود، و خود جامعه تبدیل به یک جامعه بازرگانی می‌گردد. اما هنگامی که برای نخستین بار تقسیم کار اجرا شد، این قدرت مبادله در عمل باید مواجه با کندی و اشکالات فراوان شده باشد. فرض می‌کنیم، یک نفر از یک کالای معینی بیش از آنچه نیاز دارد در اختیار داشته باشد، در صورتی که دیگری از آن کالا کمتر دارد. اولی دوست دارد که کالا را به فروش برساند و دیگری میل دارد که قسمتی از این جنس زاید را خریداری کند. اگر دومی تصادفاً چیزی را که اولی نیاز به آن دارد نداشته باشد، بین آنها مبادله صورت نمی‌گیرد. گوشت فروش بیش از مقدار مصرف خودش در دکان خود گوشت دارد، و آبجوساز و نانوا میل دارند که قسمتی از این اضافه محصول را خریداری کنند. ولی در مقابل چیزی ندارند که بدهند، به‌غیر از محصولی که هر کدامشان تولید می‌کنند، و گوشت فروش هم آبجو و نان به اندازه کافی دارد. در چنین حالتی، هیچ‌گونه مبادله‌ای میان آنان صورت نمی‌گیرد. وی از آنها خرید نخواهد کرد، و آنها هم نمی‌توانند خریدار کالای او باشند؛ و بدین‌سان هیچ‌کدامشان زیاد به‌درد هم نمی‌خورند. برای احتراز از چنین وضع ناراحت‌کننده‌ای، هر فرد عاقل و محتاطی در هر مرحله‌ای از معاشرت خود، پس از اینکه تقسیم کار اولیه برقرار شد، باید کوشیده باشد که امور خود را طوری ترتیب دهد که همیشه، به‌غیر از فرآورده ویژه‌ای که خود تولید می‌کند، مقدار معینی از کالاهای دیگر که فکر می‌کند دیگران در برابر مازاد کالای خود حاضر به مبادله با آن کالا

هستند، در اختیار داشته باشد.

محمول است، که در آغاز کار کالاهای مختلفی را به عنوان کالای واسطه، فکر کرده و حتی به کار برده باشند. گفته می‌شود که، در عصر توحش، گاو و گوسفند وسیلهٔ مشترک داد و ستد بوده است؛ و با اینکه باید خیلی پردرسر بوده باشد ولی می‌بینیم که در گذشته اشیاء را بر حسب تعداد گاوهاپی که در مقابل آن مبادله کرده بودند قیمت گذاری می‌کردند. هم شاعر یونانی می‌گوید، زره دیومید^۱ ۹ گاو نر ارزش داشت، ولی زره گلوکوس^۲ صد گاو می‌ارزد. گفته می‌شود که در حبشه نمک وسیلهٔ مشترک داد و ستد بوده است؛ و در بعضی از سواحل هند يك نوع صدف؛ در نیوفوندلند ماهی خشك شده؛ در ویرجینیای امریکا توتون؛ در بعضی از مستعمرات هند غربی ما بشکر؛ در بعضی از کشورهای دیگر پوست و لباسهای چرمی؛ و تا آنجا که اطلاع دارم، حتی امروز در اسکاتلند دهکده‌ای وجود دارد، که اگر شخصی به جای پول، میخ را به دکان آبجو فروشی و یا نانواپی ببرد يك امر عادی است.

اما، در همهٔ کشورها بالاخره ظاهراً انسان به علل استدلالات مقاومت ناپذیر تصمیم گرفت که برای این منظور فلز را به هر کالای دیگری ترجیح دهد. نه تنها به مرور زمان چیزی از ارزش فلز کاسته نمی‌شود و فاسد نمی‌گردد، بلکه بدون هیچ گونه ضرر و زبانی می‌توان آن را به قطعات کوچکتر تقسیم کرد، و با آب کردن آن قطعات می‌توان دوباره آن را به وضع نخست برگرداند؛ یعنی خاصیتی که کالاهای بادوام دیگر کمتر دارند، و بیش از هر کالای دیگر برای به جریان گذاشتن و داد و ستد کردن مناسب است. مثلاً شخصی که می‌خواست نمک بخرد، و هیچ چیز جز گاو و گوسفند برای معاوضه نداشت، مجبور بود هر دفعه به اندازهٔ ارزش يك گاو یا يك گوسفند نمک بخرد. بندرت می‌توانست کمتر از این مقدار بخرد زیرا آنچه که در برابر نمک می‌داد بندرت تقسیم پذیر بود مگر اینکه از ارزش آن کاسته شود؛ و اگر قصد داشت که زیادتر خریداری کند به همان دلیل مجبور بود که دو برابر یا سه برابر یعنی برابر با ارزش دو یا سه گاو و یا گوسفند بخرد. بعکس، اگر به جای گاو و گوسفند فلز می‌داد، می‌توانست فلز را به نسبت کالائی که نیاز دارد کم و زیاد کند.

برای این منظور ملت‌های مختلف فلزات گوناگونی به کار بردند. اسپارتهای قدیم آهن را به عنوان وسیلهٔ مشترک مبادله به کار می‌بردند، رومیها مس، و در میان همه ملت‌های غنی طلا و نقره متداول بود.

در آغاز کار فلزات ظاهراً به شکل شمش زمخت و بدقواره‌ای برای این منظور یعنی مبادله به کار می‌رفت بدون اینکه به صورت مسكوك یا سرسکه باشند. بدین سان طبق گفتهٔ پلینی^۳ به موجب نوشتهٔ تیمائوس^۴ مورخ قدیمی، رومیها تا زمان سرویوس تولیوس^۵،

1. Diomede.
2. Glaucus.
3. Pliny, Plir. Hist. Nat. Lib. 33 Cap. 3.
4. Timaeus.
5. Servius Tullius.

پول مسكوك نداشتند، بلکه شمشهای مسی بدون سرسکه را برای خرید آنچه نیاز داشتند به عنوان پول به کار می بردند.

استعمال فلز به این شکل ناهنجار خود با دو مشکل بسیار بزرگ توأم بود؛ نخست مسأله وزن آن؛ و دوم، سنجیدن عیار و محك زدن آن. در فلزات گرانها که تفاوت جزئی در مقدار باعث تفاوت کلی در ارزش آن می شود، حتی مسأله توزین آن که با دقت کامل به عمل آید، مستلزم سنگ و ترازوی مثقالی بسیار دقیق است. بویژه توزین طلا عمل بسیار ظریف و دقیقی است. در حقیقت، در فلزات غیر قیمتی، که اشتباه کوچکی در وزن آن اثر ناچیز دارد، تردیدی نیست که دقت کمتری در توزین لازم است. مع هذا هرگاه مرد فقیری مجبور بود که به اندازه ارزش يك پشیز کالا بخرد یا بفروشد و مجبور می شد که پشیز را وزن کند فوق العاده در زحمت بود. عمل عیارگیری فلز هنوز هم دشوار و زحمت بار است و تا وقتی که يك قسمت از فلز به وسیله محلول مخصوص در بوتله فلز کاری حل نشود، هر نوع نتیجه گیری که از عیارگیری به دست آید کاملاً غیر قابل اطمینان است. اما تا قبل از رواج پول مسكوك، اگر این نوع عملیات دشوار پر زحمت عیارگیری را انجام نمی دادند، مردم همیشه معروض کلاهبرداری و گوش بریهای عظیم می شدند، و به جای نیم کیلو وزن نقره خالص، یا مس ناب، که در برابر کالای خود باید دریافت می کردند ترکیب قلابی ارزاترین و زمخت ترین فلزاتی که ظاهر خارجی آن را شبیه فلزات مزبور درست می کردند نصیبشان می شد. برای جلوگیری از این سوء استفاده ها، به منظور تسهیلاتی در مبادله، که بدان وسیله همه گونه صنعت و تجارت تشویق می شد، در همه کشورهای آن زمان جهت ترقی قدمهای مؤثری برداشته بودند، لازم آمد که روی مقادیر معینی از نوع فلزاتی که در آن کشورها برای خرید کالاها به کار برده می شد سرسکه دولتی بزنند. و از اینجاست که پول مسكوك رواج یافته و ادارات دولتی به نام ضرابخانه آغاز به کار می کند، یعنی سازمانهایی به وجود می آید که درست شبیه به مؤسسات پارچه بافی است، با افرادی که روی هر ذرع پارچه های پشمی و نخی آن روز علامت می گذاشتند. منظور از همه این مؤسسات این بود که به وسیله عیار دولتی، مقدار و عیار یکنواخت همه آن فلزات مختلفی که به بازار می آید تضمین شود.

نخستین عیار دولتی از این نوع که روی فلزات در جریان زده می شد، در بسیاری از موارد برای این بوده است که درجه خلوص و خوبی فلز را که مشکلترین و مهمترین موضوع برای مردم بود تعیین کند، و کاملاً شبیه علامت استرلینگ بود که در حال حاضر برچسب روی صفحه یا شمش نقره است، و یا شبیه مارک اسپانیاست که گاهی اوقات روی شمش طلا، و فقط در يك روی آن و در يك گوشه کوچکی از آن زده می شود، و روی همه شمش را نمی پوشاند، که البته درجه خالص بودن فلز را تعیین می کند، و کاری به وزن آن ندارد. ابراهیم چهارصد شکل نقره پول زمین مکپلا^۱ که

از افرن^۸ خریده بود می‌پردازد. گفته می‌شود که شکل پول در جریان آن زمان بوده و مثل شمش طلا و نقره که امروز به وزن خرید و فروش می‌شود شکل هم با وزن دادوستد می‌شد نه با ارزش قانونی آن. درآمد مالیاتی پادشاهان قدیم ساکسون انگلیس، نقدی نبود بلکه جنسی بود، یعنی شامل انواع خواربار مایحتاج زندگی بود. ویلیام مشهور به فاتح مقرر داشت که مالیاتها به پول پرداخت شود. اما مدتها مالیات نقدی با وزن تحویل خزانه‌داری می‌شد نه با شمارش سکه‌های آن. زحمت و دشواری وزن این فلزات موجب پیدا شدن مسکوک‌ی شد که هر دو روی آن نقش می‌زدند و مقدار خالص بسودن فلز و وزن آن را نشان می‌داد. گاهی اوقات این نقش هر دو رو و لبه سکه را هم در بر می‌گرفت.

بنابراین این مسکوکات مثل امروز با شمارش و عدد داد و ستد می‌شد بدون اینکه زحمت وزن کردن آنها را متحمل شوند. واحد این مسکوکات، وزن یا مقدار فلزی که در آنها به کار رفته بود مشخص می‌کرد. در زمان سرویوس تولیوس، که برای نخستین بار مسکوک را در رم ضرب کرد، یک‌اس^۹ یا پوندو^{۱۰} رومی به اندازه یک پاوند امروز مس خالص داشت. این مسکوک مثل لیره ترویس^{۱۱} به ۱۲ اونس تقسیم می‌شد، که هر کدام یک اونس مس خالص داشت. در زمان ادوارد اول در انگلیس، یک لیره یک پاوند به سنگ تاور^{۱۲} نقره خالص داشت. پاوند تاور ظاهراً بیشتر از پاوند رومی و قدری کمتر از پاوند ترویس بود. پاوند ترویس در سده سیزدهم و در زمان هنری هشتم در ضرابخانه انگلیس ضرب شد. لیور فرانسه در زمان شارلمانی یک پاوند (پاوند ترویس) نقره با عیار خالص داشت. نمایشگاه ترویس در شامپانی در آن زمان به وسیله تمام ملتهای اروپا تشکیل می‌شد، و اوزان و مقادیر یک چنین بازار مکاره بزرگی مشهور، و مورد تکریم بود. پول لیره اسکاتلند، از زمان الکساندر اول تا زمان روبرت بروس^{۱۳} یک پاوند نقره به همان وزن و عیار مسکوک انگلیس بود. همچنین پول خرد (پنی) انگلیس و فرانسه و اسکاتلند دارای یک پنی وزن نقره بود. که یک بیستم اونس و یک دویست و چهارم پاوند بود. ظاهراً شلینگ هم در آغاز واحد وزن بوده است. در یکی از احکام هنری سوم پادشاه انگلیس چنین آمده است: «وقتی یک چارک گندم^{۱۴} ۱۲ شلینگ است، قیمت نان سفید گندم که یک پیشیز ارزش دارد باید ۱۱ شلینگ و ۴ پنس وزن داشته باشد.»

اما ظاهراً اینطور استنباط می‌شود که نسبت بین شلینگ با پنی و شلینگ با لیره مثل نسبت میان پنی و لیره یک شکل و ثابت نبوده است. در زمان فرمانروایی نخستین

8. Ephrou. 9. As. 10. Pondo.
11. Truyes. 12. Tower weight. 13. Robert Bruce.

۱۴. تا چند سال پیش پول انگلیس اعشاری نبود بلکه یک لیره ۲۰ شلینگ و هر شلینگ به ۱۲ پنس تقسیم می‌شد. - م.
۱۵. یک چارک گندم وزنی معادل ۸ رطل گندم بوده است. - م.

سلسله شاهان فرانسه، واحد پول فرانسه که سو^{۱۶} ویا شلینگ بود در موارد مختلف فرق می‌کرد، زمانی يك سو ۵ پنی و زمانی هم ۱۲ و ۲۵ و حتی ۴۵ پنی بوده است. بین ساکسهای قدیم، شلینگ يك وقت ۵ پنی بوده است. و این احتمال وجود دارد که شلینگ آنها هم مثل همسایگانشان فرانکهای قدیم (فرانسویان) متغیر بوده است. از زمان شارلمانی در فرانسه، و از زمان ویلیام فاتح در انگلیس، نسبت بین لیره و شلینگ و پنی ظاهراً مثل امروز یکسان بوده است، گویانکه ارزش هر کدام از اینها فرق می‌کرده است. زیرا به عقیده من، در هر کشوری طمع و ظلم و جور اشراف و فرمانروایان، که از حسن اعتماد رعایای خود سوء استفاده می‌کردند، باعث شده که به تدریج ازمقدار واقعی فلزی که در اصل در مسکوک آنها وجود داشته است کاسته شود. واحد پول رومیها، اس، در سالهای آخر حکومت جمهوری، به يك بیست و چهارم ارزش اصلی آن کاهش یافت، و به جای اینکه يك پاوند وزن داشته باشد، وزن آن فقط نیم اونس شده بود. لیره و پنی انگلیس در حال حاضر يك سوم وزن اصلی آست، و لیره و پنی فرانسه يك شصت و ششم ارزش اصلی آن شده است. فرمانروایان با این عملیات خود، ظاهراً موفق می‌شدند که وامهای خود را پرداخت کنند و تعهدات خود را با مبلغ کمتری از نقره انجام می‌دادند، و گرنه مجبور بودند مقادیر واقعی را پرداخت کنند. در حقیقت ظاهر مسأله چنین بود؛ زیرا بدین وسیله حق مسلم طلبکاران خود را باایمال می‌کردند، و آنها را فریب می‌دادند. سایر بدهکاران در داخل کشور نیز از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، و قرض خود را که در گذشته دریافت کرده بودند با همان مبلغ اسمی ولی با پول جدیدی که ارزش مقدار فلز آن کاسته شده بود، پرداخت می‌کردند. بنابراین این گونه اقدامات همیشه به سود بدهکاران و به زیان بستانکاران تمام می‌شد، و در دارائی و ثروت اشخاص خصوصی، بیشتر دگرگونی ایجاد می‌کرد تا يك انقلاب بزرگ و يك فاجعه عمومی.

به همین شکل بود که پول در تمام ملت‌های متمدن ابزار کلی داد و ستد قرار گرفت، و در اثر مداخله پول انواع و اقسام کالا وارد و فروخته می‌شود، و یا در مقابل یکدیگر مبادله می‌گردد. در زیر قواعد و قوانینی که مردم در معاوضه کالا به کالا و یا مبادله در مقابل پول ناگزیر از اجرای آن هستند بررسی می‌کنم. این قواعد مشخص می‌کند که ارزش نسبی یا ارزش معاوضه‌ای کالاها چیست.

باید دانست که واژه ارزش دو معنی مختلف دارد، و گاهی درجه مطلوبیت بعضی از اشیاء را بیان می‌کند، و گاهی قدرت خرید سایر کالا را که مالک بودن آن شیء بخصوص ایجاد می‌کند. یکی را می‌توانیم ارزش «استعمال» و دیگری را ارزش معاوضه‌ای «بنامیم. اشیائی که ارزش استعمال آنها بیشتر است ارزش معاوضه‌ای ندارند و یا اگر هم داشته باشند بسیار کم است؛ بعکس کالاهائی که بیشترین ارزش معاوضه‌ای را دارند اغلب ارزش استعمال آنها کم یا اصلاً ارزش استعمال ندارند. هیچ چیز مفیدتر

از آب نیست؛ ولی با آب بندرت می‌توان چیزی را خرید، و بندرت می‌توان در قبال آن چیزی را دریافت کرد. بعکس، يك قطعه الماس بندرت ارزش استعمال دارد، ولی معمولاً در برابر آن مقدار زیادی کالاهاى ديگر می‌توان دریافت کرد. به‌منظور بررسی اصولی که ارزش معاوضه‌ای کالاها را تنظیم می‌کند، من سعی می‌کنم که نشان دهم:

نخست، مقدار حقیقی این ارزش معاوضه‌ای چیست، یا قیمت حقیقی تمام کالاها از کجا ناشی می‌شود. دوم، عناصر مشکله‌ای که قیمت حقیقی از آن درست شده چیست؟ و بالاخره، شرایط مختلفی که گاهی قیمت همه یا قسمتی از این اجزاء مختلف را بالاتر از نرخ طبیعی یا عادی خود می‌برد و گاهی پائین‌تر می‌آورد کدام است، به‌سختن دیگر، چه علل و انگیزه مانع می‌شود که گاهی قیمت بازار، یعنی قیمت واقعی کالاها، درست با قیمت طبیعی آنان تطبیق کند.

سعی می‌کنم، تا آنجا که بتوانم این سه موضوع را در سه فصل آینده کاملاً و به‌دقت بیان کنم، و از خوانندگان گرامی درخواست دارم با شکيائى و دقت سه فصل آینده را مرور کنند.

با شكيائى از این لحاظ که باید جزئیاتی را مطالعه کنند که شاید در بعضی از موارد به‌نظرشان خسته‌کننده بیاید؛ و دقت از این لحاظ لازم است که، با اینکه سعی می‌کنم تا آنجا که مقدور هست مطالب را کاملاً شرح دهم، ولی شاید باز هم تا اندازه‌ای مبهم به‌نظر آید. برای اینکه روشن و واضح باشد این ريسک را می‌پذیرم که مطالب عرضه شده گاهی چنان باشد که خسته‌کننده به‌نظر آید، و با اینکه رنج فراوان به‌خود تحمیل کردم تا اینکه به‌وضوح صحبت کنم، باز هم ممکن است در موضوعی که ذاتاً فوق‌العاده انتزاعی است پیچیدگی و ابهامی باقی مانده باشد.

راجع به قیمت اسمی و حقیقی کالاها، یا بهای آنها بر حسب پول و بر حسب کار

بینوائی و توانگری هر فرد بستگی دارد به میزان استطاعت وی در استفاده از مایحتاج زندگی، وسایل آسایش و تفریحات. اما پس از اینکه تقسیم کار کاملاً صورت گرفت، آدمی فقط سهم کوچکی از آنها را می‌تواند با کار خودش به دست آورد. قسمت بیشتر این نیازها را باید از کار سایر مردم تأمین کند، و فقر و غنای او بر حسب مقدار کاری است که در اختیار داشته یا از عهده پرداخت آن برمی‌آید. بنابراین، ارزش هر کالا برای شخصی که مالک آنست و قصد ندارد که آن را استعمال کرده با مصرف کند، بلکه می‌خواهد آن را با سایر کالاها مبادله کند، برابر است با مقدار کاری که می‌تواند در اختیار داشته باشد یا مقدار کاری که برای وی قدرت خرید ایجاد می‌کند. از اینرو، کار واحد حقیقی ارزش معاوضه‌ای کلیه کالاهاست.

قیمت حقیقی هر چیز، یعنی هزینه حقیقی که برای به دست آوردن یک چیز شخص پرداخت می‌کند، عبارتست از رنج و زحمت به دست آوردن آن. ارزش حقیقی هر چیز برای شخصی که آن را به دست آورده، و میل دارد آن را بفروشد و یا در برابر کالای دیگر مبادله کند، عبارتست از رنج و زحمتی که خود نمی‌کشد، و می‌تواند به دیگر مردم تحمیل کند. آنچه که با پول و یا کالا خریداری می‌شود با کاری خریداری شده است که می‌توانستیم با رنج و زحمت بدن خود آن را فراهم کنیم. در واقع آن پول و کالاها ما را از این رنج و کوشش بی‌نیاز کرده است. پول و کالاها مزبور دارای ارزش مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم دارای مقدار ارزش مساوی است مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود یعنی قدرت خرید ابتدائی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد.

آنچه که تمام ثروت دنیا را در ابتدای امر خریداری کرد، طلا و نقره نبود، بلکه کار بود، و ارزش آن برای کسانی که مالک آن هستند، درست برابر است با مقدار کاری که آنان را قادر به خرید می‌کند و یا موجب سلطه و قیادت بر آن می‌گردد. به گفته هابس^۱، ثروت قدرت است. اما شخصی که مال عظیمی بدست می‌آورد، و یا به ثروت می‌رسد، ضرورتاً قدرت سیاسی اعم از کشوری و لشکری نخواهد داشت. شاید ثروت وی وسایل استحصال هر دو را در اختیارش قرار دهد، ولی محض مالک شدن قدرت سیاسی را به وی منتقل نمی‌کند. قدرتی که این مالکیت بلافاصله در اختیار او قرار می‌دهد، قدرت خرید است، یعنی قیادت مشخص و معلوم روی تمام کار، و یا محصول کار کارگر، که در آن هنگام در بازار وجود دارد. ثروت وی، کم و بیش، کاملاً متناسب با مقدار این قوه خرید است، و یا متناسب با مقدار کار سایر مردم، و یا محصول کار سایر مردم است، که هر دو در اصل یکی است و او می‌تواند با مالی که دارد آنها را خریداری کرده و یادراختیار داشته باشد. ارزش معاوضه‌ای هرچیز باید همیشه درست برابر باشد با مقدار این قوه خریدی که آن را به مالک خود منتقل می‌کند.

اما با اینکه کار مقیاس حقیقی ارزش معاوضه‌ای همه کالاهاست^۲، ولی ارزش کالاها را معمولاً با آن تخمین نمی‌زنند. اغلب تعیین نسبت بین دو مقدار کار مختلف دشوار است. زمانی که صرف دونوع کار مختلف شده است همیشه به‌تنهایی این نسبت را تعیین نمی‌کند. باید درجات مختلف سختی کار، و مهارتی که به کار رفته است نیز محاسبه شود. در یک کار سخت یکساعته مقدار کاری که به کار می‌رود ممکن است بیشتر از یک کار آسان دوساعته باشد؛ همچنین یک ساعت کار در حرفه‌ای که ده سال فراگیری آن طول کشیده، بیشتر از یکماه زحمت در یک کار عادی و سرپائی ارزش دارد، اما پیدا کردن وسیله اندازه‌گیری دقیق برای یک کار دشوار و یا کاری که مستلزم مهارت است آسان نیست. در واقع، در مبادله محصول مختلف دونوع کار معمولاً هر دو طرف گنشتهایی می‌کنند. اما این تفاوت با وسایل دقیق اندازه‌گیری اصلاح نمی‌شود بلکه به وسیله چانه‌زنی و بالا و پائین کردن قیمت در بازار انجام می‌شود، و یک‌نوع برابری تقریبی قیمت به دست می‌آید، با آنکه دقیق نیست، ولی برای ادامه و استمرار زندگی عادی داد و ستد کافی است.

مضافاً اینکه، هر کالائی اغلب با کالای دیگر مبادله و یا مقایسه می‌شود تا با کار. از اینرو برآورد ارزش معاوضه آن با مقدار کالای دیگر طبیعی‌تر است تا با مقدار کاری که می‌تواند خریداری کند. همچنین، قسمت اعظم مردم کمیت یک کالای معین را بهتر از کمیت کار صرف شده در آن درک می‌کنند. زیرا این یکی ساده‌تر و ملموس‌تر است، و آن دیگر، با اینکه می‌تواند به اندازه لزوم محسوس باشد، روی هم‌رفته زیاد طبیعی

1. Hobbes.

۲. احتمالاً نظریه ارزش بر مبنای کار کارل مارکس متأثر از همین گفته اسمیت است. مترجم.

و مشهود نیست زیرا انتزاعی است.

اما وقتی که روش داد و ستد پایا یا کالا به کالا از میان می‌رود، و پول افزار مشترك بازرگانی می‌شود، هر کالای معین غالباً در برابر پول معاوضه می‌شود تا کالای دیگر. گوشت‌فروش برای خرید نان و یا آبجو گوشت خود را به‌نوائی و یا آبجو سازی نمی‌برد، بلکه آن را به‌بازار برده و با پول معاوضه می‌کند، و پس از آن پول را به‌نوان و آبجوفروش می‌دهد. همچنین با مقدار پولی که در قبال گوشت دریافت می‌کند، میزان نان و آبجوئی که بعدها خریداری می‌کند تعیین می‌شود. بنابراین برای گوشت فروش طبیعی‌تر و ساده‌تر است که ارزش گوشت را با مقدار پول برآورد کند. زیرا پول کالایی است که بیدرنگ می‌تواند آن را معاوضه کند، تا نان و آبجو یعنی کالاهایی که معاوضه و مبادله آنها با مداخله کالای دیگر امکان‌پذیر است؛ به‌سخن دیگر، گفتن اینکه گوشت این قصاب هرپوندی سه پنس یا چهار پنس ارزش دارد، آسانتر است تا بگوئیم سه یا چهار پوند نان و یا اینکه سه و یا چهار لیتر آبجو می‌آرزد. از اینرو چنین مستفاد می‌شود که ارزش معاوضه‌ای هر کالا اغلب با پول برآورد می‌شود، تا با مقدار کار و یا سایر کالاها که باید در برابر آن مبادله شود.

اما، طلا و نقره، مانند سایر کالاها، ارزششان متغیر است، گاهی ارزانتر و گاهی گرانتر است، بعضی اوقات خرید آنها آسان و گاهی دشوار است. مقدار کاری که يك مقدار معین طلا و یا نقره می‌تواند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد، و یا مقدار سایر کالاهایی که در برابر آن مبادله می‌شود، همیشه به‌فقر و یا غنای معادنی که در زمان مبادله مشغول کارند بستگی دارند. کشف معادن فراوان امریکا در سده شانزدهم، قیمت طلا و نقره را در اروپا به‌يك سوم قیمت قبلی تقلیل داد.

چون آوردن این فلزات از معدن به‌بازار هزینه کار کمتری می‌برد، وقتی که به بازار می‌آیند کار کمتری را می‌توانستند بخرند یا دراختیار داشته باشند، و این انقلاب قیمت طلا و نقره، با اینکه بزرگترین تحول قیمت طلا و نقره بود، تنها موردی نیست که تاریخ به آن اشاره می‌کند. ولی به‌عنوان مقیاس کمی، همان‌طور که پا، گز، يك مشت، که دائماً کمیت آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش درستی برای کمیت سایر چیزها باشد، همان‌طور هم کالایی که مقدار خود آن تغییر می‌کند، نمی‌تواند سنجش دقیق مقادیر سایر کالاها باشد. ممکن است چنین عنوان شود که مقدار مساوی کار، در همه‌وقت و همه‌جا، برای کارگر دارای کمیت مساوی است. کارگر در وضع عادی سلامتی، نیرو و شادابی؛ در درجه عادی مهارت و چابکی باید همیشه يك مقدار از فراغت، آزادی، و خوشی خود را از دست بدهد. قیمتی که می‌پردازد قطع‌نظر از مقدار کالایی که در برابر آن دریافت می‌کند همیشه باید يك اندازه باشد. در حقیقت، وی گاهی از این کالاها مقدار بیشتر و گاهی مقادیر کمتری خرید می‌کند، ولی این ارزش کالاهاست که تغییر می‌کند، نه ارزش مقدار کاری که در مقابل آن کالاها پرداخت می‌شود. همیشه و در همه جا کالایی گران است که به‌زحمت حاصل شود، و یا کالایی گران است که استحصال آن کار زیادی برده باشد، و آن کالائی ارزان است که به

آسانی به دست می‌آید، و یا اینکه برای به دست آوردن آن کار کمتری صرف شده است. از اینرو، با اینکه مقدار کار هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند مع‌هذا تنها استاندارد حقیقی و نهائی است که با آن ارزش سایر کالاها در همه وقت و همه جا تخمین زده و مقایسه می‌شود. قیمت حقیقی کالاها کار است، پول فقط قیمت اسمی آنهاست.

اما با اینکه مقادیر کار مساوی برای کارگر همیشه ارزش مساوی دارد، ولی برای کسی که دو کارگر را استخدام می‌کند ارزش کار او گاهی بیشتر و گاهی کمتر است. گاهی آن کار را با مقدار بیشتر و گاهی با مقدار کمتری کالا خریداری می‌کند، و در نظر او چنین می‌نماید که قیمت کار مانند سایر اشیاء تغییر می‌کند. در یک مورد به نظرش گران، و در مورد دیگر ارزان است. اما، در حقیقت، این کالا است که زمانی ارزاتر و زمانی گرانتر است.

لذا ممکن است گفته شود کار به مفهوم عام خود، مانند سایر کالاها یک قیمت حقیقی و یک قیمت اسمی دارد. می‌توان گفت که قیمت حقیقی آن شامل مقدار احتیاجات و وسائل زندگی است که در قبال آن پرداخت می‌شود، و قیمت اسمی آن مقدار پولی است که در برابر آن داده می‌شود. کارگر به نسبت ارزش حقیقی کار خود پولدار یا بی‌پول شده و مزد کافی و یا غیرمکفی دریافت می‌کند نه به نسبت ارزش اسمی آن.

نمایز بین قیمت حقیقی و قیمت اسمی کالا و کار تنها برای غور و بررسی آن نیست، بلکه گاهی عملاً بسیار مفید واقع می‌شود. قیمت حقیقی همیشه یک ارزش را دارد، ولی به علت تغییرات ارزش طلا و نقره، همان ارزش اسمی گاهی نیز تغییر می‌کند. از اینرو، وقتی یک مستغل ارضی با حق اجاره‌بهای دائمی فروخته می‌شود، اگر قرار باشد که این اجاره‌بها همواره یک مقدار باشد، نفع خانواده‌ای که منافع ملک به آنها اختصاص داده شده ایجاب می‌کند که این اجاره‌بها به صورت یک مبلغ معینی پول نباشد. در این مورد بخصوص ارزش و مقدار اجاره‌بها معروض دو نوع تغییر مختلف است؛ یکی تغییری است که از مقادیر مختلف طلا و نقره در سکه‌ها در زمانهای مختلف حاصل می‌شود؛ و دوم تغییری است که از ارزش مختلف مقادیر مساوی طلا و نقره در زمانهای مختلف ناشی می‌شود.

حکام و فرمانروایان غالباً اندیشیده‌اند که اگر مقدار فلز خالصی که در سکه‌های آنها موجود است کاهش دهند به نفع آنان است، و هیچ‌گاه فکر نکرده‌اند که اگر فلز خالص مسکوکاتشان را اضافه کنند به سود آنها خواهد بود. از اینرو مقدار فلزی که در مسکوکات وجود داشته تقریباً به‌طور مستمر کاسته شده، و بندرت افزایش یافته است. و این امر در مورد کلیه ملتها مصداق دارد. بنابراین چنین تغییراتی تقریباً همیشه موجب کاهش ارزش اجاره پول می‌شود.

کشف معادن آمریکا ارزش زر و سیم اروپا را کاهش داد. و چنین گمان می‌رود که کاهش ارزش هنوز هم متدرجاً ادامه دارد، و تا مدتها بعد نیز ادامه خواهد داشت، البته من ادله روشنی برای اثبات آن ندارم. از اینرو، بر مبنای این فرض که ارزش پول متدرجاً کاسته خواهد شد، ولو اینکه قرار باشد که اجاره بها را با مسکوکات رایج

نپردازند (مثلاً چندین لیره استرلینگ در ماه یا در سال) و به‌جای آن موافقت کرده باشند که چند مثقال نقره خالص و یا نقره‌ای که عیار آن مشخص است پرداخت کنند، باز این تغییرات مقدار ارزش مبلغ اجاره را نمی‌افزاید بلکه آن را کاهش می‌دهد. اما اجاره بهای مستغلی که با غله پرداخت شود بهتر از آنهایی که با پول نقد پرداخت می‌شود ارزش خود را حفظ می‌کند، حتی در کشورهایی که واحد ضرب مسکوکات تغییر نکند این امر مصداق دارد.

در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مقرر شد که یک سوم اجاره‌بهای همه کالجه‌ها و دانشکده‌های واگذار شده باید با غله پرداخت شود، که یا جنسی و یا طبق قیمت‌های رایج روز در نزدیکترین بازار عمومی نقداً پرداخت گردد. پولی که از فروش غله سهم مال‌الاجاره امروز عاید می‌شود به‌موجب اظهارنظر دکتر بلك استون، با اینکه در اصل یک سوم کل اجاره‌بهاست؛ ولی تقریباً دو برابر دوسوم بقیه پول مال‌الاجاره است. اجاره پولی قدیم دانشکده‌ها، طبق این محاسبه، تقریباً به‌یک چهارم ارزش پیشین خود سقوط کرده است، و به‌سختن دیگر ارزش آن از یک چهارم قیمت قبلی غله بیشتر است. ولی از زمان سلطنت فیلیپ و ماری واحد پول انگلیس تغییر نکرده و اگر هم تغییر کرده باشد خیلی جزئی است، و تعداد مساوی لیره، شلینگ و پنس تقریباً دارای همان مقدار نقره خالصی است که در زمان سلاطین فوق داشته است. بنابراین، کاهش ارزش پولی اجاره دانشکده‌ها کلاً از کاهش ارزش لیره ناشی شده است.

وقتی تنزل ارزش نقره با کاهش مقدار نقره در واحد مسکوک همراه شود، زیان آن غالباً بیشتر است. در اسکاتلند که تغییرات واحد مسکوک بیشتر از انگلیس بوده، و در فرانسه که این تغییر بیشتر از اسکاتلند است، بعضی از اجاره‌ها، که در اصل مبالغ هنگفتی بوده است، به‌واسطه تغییر واحد مسکوک تقریباً به صفر رسیده است. مقادیر مساوی کار در آینده دور را می‌توان با مقادیر مساوی غله که قوت و غذای کارگر است خرید، تا با مقادیر مساوی طلا و نقره و یا شاید کالاهای دیگر. لذا، در آینده دور، مقادیر مساوی غله دارای همان ارزش حقیقی فعلی است، و یا اینکه دارندگان این مقدار غله می‌توانند همان مقدار کار سایر مردم را با آن خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند.

به‌نظر من، غله تقریباً بهتر از مقادیر مساوی هر کالای دیگر این کار را انجام می‌دهد؛ البته مسلم است که حتی مقادیر مساوی غله نیز نمی‌تواند درست و دقیق از عهده این عمل برآید، معاش کارگر، یا قیمت حقیقی کار، به‌طوری که در سطور آینده خواهیم کوشید که نشان دهیم، در موارد مختلف فرق می‌کند؛ در جوامعی که به‌سوی خوشبختی و غنا پیش می‌روند معاش کارگر بسیار زیادتر است تا جامعه ساکن و راکد، و قوت کارگر در جامعه ساکن بیشتر از جامعه‌ای است که به‌فقر می‌رود. اما در مقطع زمانی هر کالای دیگر مقدار کاری که قادر به‌خرید خواهد بود نسبت به‌خورباری که می‌تواند بخرد یا کمتر است یا بیشتر. بنابراین اجاره‌بهایی که به‌صورت غله پرداخت می‌شود، فقط مشمول تغییرات مقدار کاری است که مقدار معینی غله می‌تواند بخرد.

ولی پرداخت اجاره با کالاهای دیگر منوط به دو امر است: یکی، تغییرات مقدار کاری که حجم معینی غله می‌تواند آن را بدست آورد، و دیگری مقدار غله‌ای که کالای مزبور می‌تواند خریداری کند.

اما باید توجه داشت با اینکه ارزش حقیقی اجاره جنسی (غله) از يك سده به سده دیگر خیلی کمتر از اجاره پولی است، تغییراتش در هر سال بیشتر است. به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، قیمت پولی کار مثل قیمت پولی غله در هر سال نوسان ندارد، بلکه در همه جا خودش را با قیمت متوسط یا قیمت عادی، (نه قیمت‌های موقتی یا فصلی) می‌بازد. زندگی تطبیق می‌دهد. به طوری که در صفحات آینده ثابت خواهیم کرد، قیمت متوسط یا عادی غله با ارزش نقره، با تهی بودن و غنی بودن معادنی که این فلز را به بازار عرضه می‌کند و یا با مقدار کاری که باید به کار رود، و بالمآل با غله‌ای که باید مصرف شود تا مقدار معینی نقره را از معدن به بازار وارد کند، تعیین می‌شود. ولی ارزش نقره، با اینکه گاهی از يك قرن به قرن دیگر سخت در تغییر است، بندرت در هر سال تغییر می‌کند، بلکه غالباً ۵۰ سال و یا يك قرن تمام ارزش آن بدون تغییر یا تقریباً بدون تغییر است. از اینرو قیمت متوسط یا عادی غله به پول، ممکن است در عرض این مدت طولانی، تقریباً همان راه را طی کند، و همراه با آن قیمت پولی کار نیز تغییر می‌یابد، مشروط به اینکه حداقل جامعه در سایر موارد در همان شرایط یا تقریباً همان شرایط به کار خود ادامه دهد. در ضمن قیمت موقتی یا فصلی غله، اغلب ممکن است در يك سال دو برابر سال قبل بشود، یا هر چارک آن مثلاً، از ۲۵ شلینگ به ۵۰ شلینگ در نوسان باشد. وقتی غله ۵۰ شلینگ باشد، نه تنها ارزش اسمی بلکه ارزش حقیقی اجاره جنسی که به غله پرداخت می‌شود دو برابر ارزش قبلی آن است، و یا به سخن دیگر دو برابر مقدار کار یا بیشتر کالاهای دیگر را می‌تواند خریداری کند؛ قیمت پولی کار، و همراه آن قیمت پولی سایر چیزها در تمام مدت این نوسانات، به همین طریق بالا خواهد رفت.

بنابراین، ظاهراً چنین مستفاد می‌شود که کار تنها مقیاس عمومی و یا مقیاس صحیح ارزش است، و یا تنها معیاری است که به وسیله آن می‌توانیم ارزش کالاهای مختلف را همه وقت و در همه جا مقایسه کنیم. می‌دانیم که نمی‌توانیم ارزش حقیقی کالاهای مختلف را از يك قرن به قرن دیگر با مقدار نقره‌ای که در قبال آنها پرداخت شده، برآورد کنیم. و نیز نمی‌توان با مقدار معینی غله ارزش حقیقی کالاهای دیگر را تخمین زد. اما با مقادیر کار می‌توانیم با دقت و صحت زیاد قیمت آنها را از سال به سال و یا سده به سده برآورد کنیم. برای برآورد قیمت از این سده به آن سده، غله وسیله اندازه‌گیری بهتری است تا نقره، زیرا از این قرن به آن قرن، مقادیر مساوی غله می‌تواند همان مقدار کار را در اختیار داشته باشد ولی مقادیر مساوی نقره نمی‌تواند این کار را بکند. اما بعکس برای مقایسه قیمت‌ها در هر سال، نقره بهتر از غله است، زیرا مقادیر مساوی نقره تقریباً همان مقدار کار را می‌تواند در اختیار داشته باشد.

اما با اینکه در استقرار اجاره دائمی، یا حتی در واگذاری درازمدت خانه‌ها، تمایز میان قیمت حقیقی و قیمت اسمی ممکن است مفید باشد؛ ولی در خرید و فروش یعنی داد و ستد عادی و معمولی زندگی مردم این تمایز چندان مفید نیست. قیمت حقیقی و اسمی همه کالاها در یک زمان و مکان معین دقیقاً به نسبت یکدیگر است. مثلاً در بازار انگلستان، اگر در برابر هر کالا پول زیادتر یا کمتری دریافت کنید به همان نسبت مقدار کمتر یا بیشتری کار می‌توانید بخرید یا در اختیار داشته باشید. بنابراین، در هر زمان و مکانی پول وسیله اندازه‌گیری دقیق ارزش معاوضه‌ای حقیقی همه کالاهاست. اما این وسیله اندازه‌گیری فقط مربوط به همان زمان و مکان معین است.

با اینکه در کشورهای دور دست نسبت منظمی بین قیمت پولی و حقیقی کالاها وجود ندارد، مع‌هذا بازرگانی که کالایی را از یک نقطه به نقطه دیگر حمل می‌کند هیچ چیز دیگری برای اندازه‌گیری ندارد جز قیمت پولی، یا تفاوت میان مقدار نقره‌ای که برای خرید آن داده و مقدار نقره‌ای که احتمالاً در برابر فروش آن دریافت می‌کند. با نیم اونس نقره در کانتن چین ممکن است کالا و مایحتاج زندگی و کارگر بیشتری در اختیار داشت تا با یک اونس نقره در لندن. از اینرو کالایی که در کانتن چین به نیم اونس نقره فروخته می‌شود ممکن است در آنجا واقعاً گرانتر و یا برای کسی که دارنده آن است مهمتر باشد، تا کالایی که قیمت آن در لندن یک اونس است، برای مالک آن. اما، اگر یک بازرگان لندنی در کانتن چین کالایی را با نیم اونس نقره خریداری کند، و بعدها آن را در بازار لندن به یک اونس بفروشد، در این معامله صد درصد سود برده است، درست مثل اینکه یک اونس نقره در لندن همان ارزش کانتن چین را داشته باشد. برای بازرگان مزبور مهم نیست که نیم اونس نقره در کانتن برای وی کار بیشتر و یا مقدار مایحتاج و آسایش زندگی زیادتر از یک اونس نقره در لندن فراهم کند. یک اونس نقره در لندن دو برابر مقدار قدرت خریدی که نیم اونس در کانتن چین به او می‌دهد در اختیار او قرار می‌دهد، و این درست همان چیزی است که خواهان آنست.

بنابراین، چون قیمت اسمی یا قیمت پولی کالاهاست که بالاخره عقلانی بودن یا غیرعقلانی بودن همه خرید و فروشها را معین کرده، و بدان وسیله تقریباً همه داد و ستد زندگی روزمره را که قیمت در آن مؤثر است تنظیم می‌کند، عجیبی نیست اگر بیشتر از قیمت حقیقی بدان توجه می‌شود.

اما در کاربردی نظیر این مورد، ممکن است گاهی مقایسه کردن ارزشهای حقیقی مختلف کالای بخصوصی در زمان و مکان مختلف، و یا مقایسه درجات مختلف قدرت خرید کار سایر مردم که احتمالاً، در موارد مختلف به دارندگان و مالکین آن می‌دهد، مفید باشد. در چنین موردی نباید مقادیر مختلف نقره‌ای که معمولاً در برابر آن فروخته شده است، مانند مقادیر مختلف کاری که آن مقادیر گوناگون نقره می‌توانستند خریداری کنند، مقایسه کرد. اما قیمت‌های جاری کار در زمانها و مکانهای دور را

بندرت می‌توان با صحت و درستی تعیین کرد. قیمت، غله با اینکه فقط در چندجا منظمأ ضبط شده، به‌طور کلی شناخته‌تر است و کراراً به‌وسیله مورخین و سایر نویسندگان ثبت شده است. بنابراین به‌طور کلی باید به‌خود بقبولانیم که همیشه قیمت کار به یک نسبت دقیق نیست، بلکه نزدیکترین تقریبی است که معمولاً با آن نسبت می‌توان داشت. در‌س‌طور بعدی فرصت بیشتری خواهیم داشت که در چند مورد مقایسه‌هایی از این قبیل به‌عمل آوریم.

در ترقی و پیشرفت صنعت، ملتهای بازرگان متوجه شده‌اند که راحت‌ترین وسیله آنست که چند فلز مختلف را به‌شکل مسکوک ضرب کنند؛ مثل مسکوک طلا برای پرداختهای بیشتر، نقره برای خریدهای متوسط، و مس یا فلزات کم‌قیمت‌تر برای کالاهای کوچکتر و کم‌اهمیت‌تر.

ولی، این‌ملتها همیشه یکی‌از این سه‌فلز را برای اندازه‌گیری ارزشها مخصوصاً بیشتر از دو فلز دیگر ارجح گذاشته‌اند، و این ارجحیت ظاهراً به‌فلسفه‌ای داده شده که برای نخستین‌بار به‌عنوان وسیله مبادله و بازرگانی از آن استفاده کرده‌اند. ب‌محض اینکه این فلز را به‌عنوان استاندارد خود به‌کار بردند، (باید وقتی این کار را کرده باشند که پول دیگری در اختیار نداشتند)، همان کار را ادامه دادند گویا اینکه نیازهایشان نسبت به گذشته فرق کرده بود.

گفته می‌شود رومیها تا پنج‌سال پیش از نخستین جنگ کارتاژ^۳ جز پول مسی پول دیگری نداشتند، و در آن سال بود که برای نخستین‌بار مسکوک نقره ضرب کردند. بنابراین، مس همیشه وسیله تعیین ارزش در جمهوری روم بوده است. در روم همسۀ حسابها را یا با اس و یا با سسترتی^۴ نگاه می‌داشتند، ارزش تمام مستغلات با این دو واحد پول محاسبه می‌شد. اس همیشه واحد مسکوک مس بود. کلمه سسترتی یعنی $\frac{1}{2}$ اس. بنابراین با اینکه سسترتی در اصل یک مسکوک نقره بود، ارزش آن با مس تعیین می‌شد. در رم هر شخصی که زیاد مالدار بود می‌گفتند او مقدار زیادی از مس ساین را در اختیار دارد.

در ملتهای شمالی که بر روی خرابه‌های امپراطوری رم بنا شدند، ظاهراً پول نقره‌ای نخستین پول مسکوک بود و تا چندین صد سال بعد طلا و مس را نمی‌شناختند. در زمان ساکسها در انگلیس مسکوک نقره‌ای جریان داشت؛ ولی تا زمان ادوارد سوم مسکوک طلا خیلی کم ضرب شد، و تا زمان جیمز اول مسکوک مس وجود نداشت.

۳. Punic War: سه جنگ بزرگ بین رومیها و کارتاژ، نخستین جنگ روم و کارتاژ بر سر جزیره سسیل بود (۲۶۴ تا ۲۴۱ پیش از میلاد) که در نتیجه آن دولت کارتاژ مجبور به تخلیه جزیره سسیل شد. جنگ دوم با حمله آنیبال به ایتالیا شروع شد (۲۱۸ تا ۲۰۱ پیش از میلاد) که ابتدا موجب پیروزی آنیبال بود و جدال مرگ‌آور دو قدرت رقیب آن روز را دربرداشت و سرانجام به پیروزی قطعی رومیها منجر گردید؛ جنگ سوم (۱۴۹ تا ۱۴۶ پیش از میلاد) موجب اهدام دولت کارتاژ گردید. - ۴.

بنابراین، در انگلیس به همان دلیل، (و به عقیده من، در تمام کشورهای پیشرفته اروپا)، همه حسابها با نقره نگاهداری شده و قیمت همه کالاها و مستغلات معمولاً با نقره محاسبه می‌شوند؛ و وقتی که می‌خواهیم مقدار ثروت فردی را بیان کنیم به ندرت تعداد گینی‌های او را ذکر می‌کنیم، بلکه معادل پوند استرلینگ آن را ذکر می‌کنیم.

به نظر من، در آغاز، در همه کشورها، پول قانونی را فقط با مسکوک فلزی تعیین می‌کردند که بخصوص به عنوان استاندارد و یا معیار ارزش در نظر گرفته می‌شد. در انگلیس تا مدتها پس از این که مسکوک طلا ضرب شد هنوز طلا به عنوان پول قانونی انتخاب نشده بود. نسبت ارزش پول طلا و نقره به وسیله قانون و یا اعلامیه تعیین نمی‌شد؛ بلکه این بازار بود که ارزش آن را تعیین می‌کرد. اگر بدهکار پول طلا می‌داد، وام دهنده یا می‌توانست آن را قبول نکند، و یا اینکه آن را در مقابل ارزشی که هر دو طرف روی آن توافق کرده بودند قبول می‌کرد. در حال حاضر مس جز برای خورد کردن مسکوک نقره کوچکتر پول قانونی حساب نمی‌شود. در چنین مواردی تمایز بین فلزی که به عنوان استاندارد انتخاب شده بود، و فلزی که استاندارد نبود، چیزی بیشتر از یک تمایز اسمی بود.

به مرور زمان، و به تدریج که مردم با استعمال مسکوک فلزات مختلف آشنا شدند، و در نتیجه نسبت ارزش بین این فلزات را فهمیدند، به عقیده من، در بیشتر کشورها رسم بر این جاری شد که این نسبت را تعیین کنند، و به وسیله قانون اعلام دارند که، مثلاً، یک گینی که دارای وزن و عیار معینی است، با ۲۱ شلینگ مساوی و با آن قابل معاوضه است، و یا اینکه برای پرداخت وامی به همان مبلغ آن را پول قانونی اعلام کردند. در چنین شرایطی، و ضمن استمرار نسبت تعیین شده پول به این شکل، تمایز بین فلز استاندارد، و فلز غیر استاندارد، بیشتر از تفاوت اسمی آن دو فلز شد.

اما، در نتیجه هرتغییری در این نسبت تعیین شده مجدداً، این تمایز بیشتر از تمایز اسمی آن شد، و یا حداقل به نظر می‌آمد که چنین شده باشد. مثلاً اگر ارزش تعیین شده یک گینی، به ۲۰ شلینگ کاهش می‌یافت، و یا به ۲۲ شلینگ می‌رسید، تمام محاسبات به پول نقره نگاهداری، و همه تعهدات قروض با همان پول ادا می‌شد، در هر دو صورت قسمت اعظم پرداختها با همان مقدار پول نقره پیشین انجام می‌گردید؛ ولی مقادیر پول طلا فرق می‌کرد، یعنی زمانی پول طلای بیشتر و زمانی پول طلای کمتری پرداخت می‌شد. چنین به نظر می‌آید که ارزش پول نقره ثابت‌تر است تا ارزش پول طلا، و طلا وسیله اندازه‌گیری ارزش نقره نبود. ارزش طلا بستگی داشت به مقدار نقره‌ای که در مقابل آن قابل پرداخت بود، و به نظر نمی‌آمد که ارزش نقره بستگی داشته باشد به ارزش مقدار طلایی که با آن معاوضه می‌شد. اما روی هم رفته این تفاوت ناشی از عادت به نگهداری محاسبات بود، و از اینجا ناشی می‌گردید که تمام مبالغ کوچک و بزرگ به نقره پرداخت می‌شد تا به طلا. هر کدام از فته‌طلبهای ۲۵ یا ۵۰ گینی آقای

درومند. پس از مقایسه با ارزش نقره هنوز هم، مثل گذشته با ۲۵ یا ۵۰ گینی قابل پرداخت بود. فته‌طلبها کلا پس از مقایسه با قیمت نقره، مثل قبل با همان مقدار طلا قابل پرداخت بود ولی، اگر به نقره داده می‌شد مقدار نقره آن فرق می‌کرد. در پرداخت چنین فته‌طلبی، به نظر می‌آمد که ارزش طلا ثابت‌تر بود تا ارزش نقره. طلا ارزش نقره را اندازه‌گیری می‌کرد، ولی نقره ارزش طلا را تعیین نمی‌کرد. اگر عادت نگهداری حسابها، و پرداخت سفته‌ها و سایر تعهدات پولی به همین طریق مدتی عمومیت می‌یافت، به جای نقره، طلا فلزی می‌شد که منحصراً معیار ارزش و یا استاندارد می‌گردید.

در حقیقت، در ضمن استمرار هر کدام از نسبت‌های تعیین شده بین ارزشهای فلزات مختلف در مسکوکات، ارزش گرانترین فلزات ارزش مسکوکات دیگر را تعیین می‌کرد. ۱۲ پنی مسی دارای نیم پوند مس ۱۶ اونس از درجه پست‌تر است، که پیش از آنکه ضرب شود، بندرت ارزش آن به هفت پنی می‌رسد. اما چون طبق مقررات ۱۲ پنی از این مسکوک درازای یک شلینگ داد و ستد می‌شود، در بازار ارزش یک شلینگ را دارد و در هر آن می‌توان به جای این ۱۲ پنی یک شلینگ دریافت کرد. حتی قبل از آخرین اصلاح اساسی مسکوک طلا در انگلیس، طلا و یا حداقل آن قسمت مسکوک طلایی که در لندن و نواحی آن جریان داشت، روی هم رفته ندرتاً ارزش آن پائین‌تر از وزن استاندارد آن می‌شد، در صورتی که نقره این‌طور نبود. اما، بیست و یک شلینگ کهنه و سائیده شده برابر یک گینی بود، که آن هم در حقیقت کهنه و سائیده شده بود ولی کهنگی آن به اندازه آن ۲۱ شلینگ نبود. مقررات اخیر، توانست تا آنجا که برای یک کشور امکان داشته باشد مسکوک طلا را به وزن استاندارد آن نزدیک کند؛ و دستوری که صادر کرده‌اند مبنی بر اینکه ادارات دولتی مسکوک طلا را فقط از روی وزن آن قبول کنند، احتمالاً تا وقتی که این دستور به قوت خود باقی است، وزن آن را حفظ می‌کند. مسکوک نقره هنوز همان حالت کهنگی و بدشکلی قدیم خودش را که قبل از اصلاح اساسی مسکوک طلا داشت دارد. اما در بازار ۲۱ شلینگ از این مسکوک کهنه و سائیده شده نقره هنوز هم یک گینی سکه طلای مرغوب ارزش دارد.

اصلاح اساسی مسکوک طلا ظاهراً ارزش مسکوک نقره را که در قبال آن معاوضه می‌شود بالا برده است. در ضرابخانه انگلیس یک پوند طلا به چهل و چهار و نیم گینی مسکوک ضرب می‌شود، که با ۲۱ شلینگ در هر گینی، مساوی چهل و شش پوند و ۱۴ شلینگ و ۶ پنی است. بنابراین یک اونس از این مسکوک طلا، برابر است با ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی نقره. در انگلستان حق‌الضرب و یا حق‌الامتیاز ضرب سکه پرداخت نمی‌شود، و هر کس که یک پوند وزن طلا و یا یک اونس شمش طلا به ضرابخانه ببرد، به اندازه یک پوند، و یا یک اونس مسکوک طلا دریافت می‌کند بدون اینکه چیزی از آن کم کنند. بنابراین، قیمت ضرابخانه‌ای هر اونس طلا در انگلیس سه پوند و هفده شلینگ و ده و نیم پنی است؛ و یا مقدار مسکوک طلایی که ضرابخانه در برابر شمش

طلای استاندارد می‌دهد عبارت از سه پاوند و ۱۷ شلینگ و ده و نیم پنس. پیش از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت يك اونس شمش طلای استاندارد در بازار مدت‌ها بیشتر از ۳ لیره و ۱۸ شلینگ، گاهی ۳ لیره و ۱۹ شلینگ و اغلب ۴ لیره بود؛ محتملاً، این مبلغ به‌شکل مسكوك كهنه و سائیده شده، بندرت حاوی بیشتر از يك اونس طلای استاندارد بود، از وقتی که اصلاح مسكوك طلا صورت گرفت، قیمت بازار يك اونس طلای شمش استاندارد بندرت بالاتر از ۳ لیره و ۱۷ شلینگ و ۷ پنس می‌شود. قبل از اصلاح قانون مسكوك طلا، قیمت بازار همیشه کم و بیش بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای بود از زمان اصلاح قانون مسكوك، قیمت بازار پیوسته پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای بوده است. ولی قیمت بازار اعم از اینکه با طلا و یا نقره پرداخت شود، همیشه یکی است، بنابراین اصلاح اخیر مسكوك طلا، نه‌تنها ارزش مسكوك طلا را بالا برده، بلکه قیمت مسكوك نقره را نیز به‌نسبت شمش طلا، و شاید هم به‌نسبت سایر کالاهای افزایش داده؛ با اینکه قیمت قسمت مهمی از سایر کالاهای تحت تأثیر علل فراوان دیگر است، افزایش ارزش مسكوك طلا و یا نقره نسبت به آنها زیاد متمایز و محسوس نیست.

در ضرابخانه انگلستان يك پوند شمش نقره استاندارد به ۶۲ شلینگ سکه ضرب می‌شود و بدین طریق شامل يك پاوند نقره استاندارد است. روی این اصل گفته می‌شود که در هر اونس قیمت ضرابخانه‌ای نقره در انگلیس ۵ شلینگ و دو پنس است. یا قیمت ضرابخانه‌ای عبارت است از مقدار نقره مسكوك که ضرابخانه در قبال يك شمش نقره استاندارد می‌دهد. قبل از اصلاح اساسی مسكوك طلا، قیمت بازار هر اونس شمش نقره استاندارد، در موارد مختلف، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و پنج پنس، ۵ شلینگ و ۶ پنس، ۵ شلینگ و ۷ پنس، و کراراً ۵ شلینگ و ۸ پنس بوده است. اما، ظاهراً ۵ شلینگ و ۷ پنس قیمت متداول آن بوده است. از وقتی که اصلاح مسكوك طلا انجام شد، قیمت بازار شمش نقره استاندارد اغلب به ۵ شلینگ و ۳ پنس، ۵ شلینگ و ۴ پنس، ۵ شلینگ و ۵ پنس در هر اونس تنزل کرده است، و از قیمت آخری هیچ‌گاه تجاوز نکرده است.

با اینکه قیمت بازار شمش نقره از زمان اصلاح قانون مسكوكات تنزل فاحشی کرده، قیمت ضرابخانه‌ای آن چندان تنزل نکرده است.

با تعیین نسبت بین فلزات مختلف در مسكوك انگلیس، همان‌طور که مس خیلی بالاتر از قیمت حقیقی آن نرخ‌بندی شده، نقره نیز پایین‌تر از قیمت حقیقی خودش نرخ‌گذاری شده است. در بازار اروپا، با مسكوك فرانسه و پول هلند يك اونس طلا با عیار خوب در برابر ۱۴ اونس نقره خالص معاوضه می‌شود. در صورتی که با مسكوك انگلیسی در برابر ۱۵ اونس داد و ستد می‌شود، یعنی در برابر نقره بیشتری از آنچه برآورد اروپاست، معاوضه می‌شود. اما همان‌طور که قیمت شمش مس، حتی در انگلیس، افزونتر از قیمت اعلائی مس در مسكوك انگلیس نیست، قیمت شمش نقره هم بواسطه میزان کم نقره در مسكوك انگلیس تنزل نکرده است.

شمش نقره هنوز نسبت صحیح خود را با طلا حفظ کرده است؛ به‌همان دلیلی که

شمس مس نسبت صحیح خود را با نقره حفظ کرده.

در زمان سلطنت ویلیام سوم با اصلاح اساسی مسکوک نقره قیمت شمش نقره باز هم قدری بالاتر از قیمت ضرابخانه‌ای آن بود. آقای لوک^۷ معتقد است که این بالا بودن قیمت در اثر آنست که صادرات شمش نقره مجاز ولی صادرات مسکوک نقره ممنوع شده است. وی می‌گوید، که این آزادی صدور سبب افزایش تقاضا برای شمش نقره شده و تقاضای آن بالاتر از تقاضای مسکوک نقره گردیده است. ولی تعداد افرادی که مسکوک نقره را برای مقاصد عادی خرید و فروش در داخل کشور می‌خواهند، مسلماً خیلی بیشتر از آنهایی است که شمش نقره را یا برای صدور و یا برای کار دیگر لازم دارند. در حال حاضر درست مثل مورد نقره صدور شمش طلا آزاد و صدور سکه‌های طلا ممنوع است؛ و مع‌هذا قیمت شمش طلا پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای است. ولی در آن زمان در مسکوک نقره انگلیسی، نقره، درست مثل حالا، نسبت به طلا قیمت کمتری داشت، و مسکوک طلا (که در آن زمان حدس زده نمی‌شد احتیاج به اصلاح داشته باشد) مثل امروز، ارزش واقعی خود سکه را تعیین می‌کرد.

از آنجایی که اصلاح اساسی مسکوک نقره قیمت شمش نقره را به سطح قیمت ضرابخانه‌ای تنزل نداد، احتمال نمی‌رود که امروز چنین اصلاح مشابه‌ای بتواند این کار را بکند.

اگر مسکوک نقره مانند طلا به وزن استاندارد خویش برگردانده می‌شد، احتمال داشت، بک گینی، طبق نسبت فعلی، در برابر مسکوک نقره^۸ بیشتری معاوضه بشود تا شمش آن. در این حالت، ذوب کردن مسکوک نقره که دارای وزن کامل استاندارد خود می‌باشد، صرف می‌کرد، زیرا نخست شمش آن را با مسکوک طلا عوض می‌کنند، و سپس این مسکوک طلا را با مسکوک نقره مبادله و دوباره همان عمل ذوب مسکوک را از سر می‌گیرند. برای از بین بردن این مشکل تنها راهی که موجود است اینست که نسبت فعلی را تغییر دهند.

اگر میزان نقره در مسکوک به همان اندازه که فعلاً کمتر از نسبت لازم نرخ‌بندی شده بالاتر از نسبت صحیح به طلا نرخ‌بندی می‌شد، احتمالاً این در دسر کمتر بود؛ مشروط به اینکه در عین حال قانونی تصویب می‌شد دایره به‌اینکه نقره برای معاوضه مبالغ بیش از یک گینی، پول قانونی نباشد، همان‌طور که مس برای معاوضه بیش از یک شلینگ پول قانونی نیست. در این صورت هیچ طلبکاری در نتیجه ارزش‌گذاری زیاد مسکوک نقره کلاه سرش نمی‌رفت، همان‌طور که در حال حاضر هیچ وام‌دهنده‌ای به واسطه قیمت‌گذاری زیاد مس گول نمی‌خورد. اجرای این امر فقط موجب زیان بانکداران است. هنگامی که مردم به بانکها هجوم می‌آورند بانکداران گاهی اوقات می‌کوشند که با پرداخت مسکوکات شش پنی موقتاً استمهال کنند و اگر چنین قانونی تصویب شود آنها از این روش بدنام‌کننده فرار از پرداختهای فوری منع می‌شوند. و مجبور می‌شوند

که برخلاف این روزها، همیشه مقدار زیاد وجوه نقد در صندوقهای خود داشته باشند؛ با اینکه این کار باعث گرفتاری شدید آنها خواهد شد، ولی در عین حال وثیقه قابل ملاحظه‌ای برای بستانکاران آنها محسوب می‌شود.

سه پاونده و هفده شلینگ و $\frac{1}{4}$ پنی (یعنی قیمت ضرابخانه‌ای طلا) حتی در وضع عالی مسکوک طلای امروزها، مسلماً حاوی بیش از یک اونس طلای استاندارد نیست، و از اینرو چنین تصور می‌رود که نتوان با آن شمش استاندارد بیشتری خریداری کرد. اما مسکوک طلا راحتتر از شمش طلاست، و با اینکه در انگلیس ضرب سکه مجانی است، مع هذا طلایی که به صورت شمش به ضرابخانه برده می‌شود بندرت سربعاً به صورت مسکوک به صاحبش مسترد می‌گردد مگر بعد از گذشت چند هفته. در حال حاضر که ضرابخانه سخت مشغول کار است این عمل یعنی برگشت مسکوک به صاحب شمش، بیش از چند ماه طول می‌کشد. این تأخیر در برگشت پول مثل اینست که عوارض ناچیزی بر آن وضع کرده باشند، و سبب می‌شود که باتساوی وزن، مسکوک طلا قدری بیشتر از شمش طلا ارزش داشته باشد.

چنانچه مسکوک نقره انگلیس بر مبنای نسبت صحیح آن به طلا قیمت گذاری می‌شد، قیمت شمش نقره، حتی بدون اصلاح قانون مسکوکات نقره، احتمالاً پائین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای می‌شد؛ ارزش مسکوک نقره حتی مسکوک سائیده شده و کهنه آن با ارزش مسکوک طلای عالی که در برابر آن معاوضه می‌شود تعیین می‌گردد.

وضع مالیات یا حق‌الضرب بسیار ناچیزی بر ضرب مسکوک طلا و نقره، محتملاً با هم قیمت مسکوک این دو فلز را نسبت به شمش آنها، (با مقدار مساوی) بالاتر خواهد برد. در این مورد ضرب سکه به نسبت این مالیات ناچیز ارزش مسکوک آن فلز را افزایش می‌دهد؛ درست به همان دلیلی که کنده کاری صفحه فلزی قیمت آن را بالا می‌برد. برتری مسکوک به شمش از ذوب کردن مسکوک جلوگیری می‌کند، و صدور آن را نیز کاهش می‌دهد. چنانچه بر اساس ضرورت ملی صدور مسکوک لازم شود، طولی نمی‌کشد که قسمت اعظم آن خود به خود برمی‌گردد. در خارج کشور این مسکوک فقط به سبب وزن فلز آن خرید و فروش می‌شود. در داخل مملکت بیشتر از وزن فلز قدرت خرید دارد. بنابراین، وارد کردن مجدد آن به کشور صرف می‌کند. در فرانسه در حدود دو درصد حق‌الضرب مسکوکات است، و گفته می‌شود که مسکوک فرانسوی وقتی صادر شود، مجدداً خود بخود به کشور برمی‌گردد.

نوسانات گهگاهی در قیمت بازار شمش طلا و نقره، ناشی از همان عللی است که این نوسانات را در سایر کالاها به وجود می‌آورد. از بین رفتن مکرر این فلزات در اثر تصادفات دریایی و خشکی، ضایعات دائمی آنان در طلاکاری و آبکاری، در گلابتون‌دوزی و زری‌بافی، در ساییدگی در نتیجه استعمال مسکوک، و صفحه‌های فلزی، سبب می‌شود که تمام کشورهایی که معادن طلا و نقره ندارند، دائماً این فلزات را وارد کنند تا جبران این فقدان شده باشد. به عقیده ما، بازرگانان واردکننده طلا و نقره مانند سایر بازرگانان، تا آنجا که می‌توانند کوشش دارند واردات گهگاهی این فلزات را روی قضاوت

خودشان مناسب با تقاضای فوری جامعه نمایند. اما با همهٔ دقتی که دارند گاهی در این کار افراط و گاهی هم تفریط می‌کنند؛ زمانی که بیشتر از تقاضای جامعه وارد می‌کنند، به‌جای اینکه ریسک و زحمت صادر کردن مجدد آن را به‌خود هموار کنند، گاهی حاضرند که قسمتی از آن را با قیمتی کمتر از قیمت متوسط بفروشند. از سوی دیگر، وقتی که کمتر از تقاضا وارد می‌کنند، قیمت آن افزایش پیدا می‌کند و چیزی هم گیرشان می‌آید. اما در تمام این نوسانات گهگاهی، وقتی قیمت بازار شمش طلا و نقره چندین سال پشت سرهم ثابت و پایدار یا کم و بیش بالاتر و یا پایین‌تر از قیمت ضرابخانه‌ای باشد، می‌توانیم مطمئن باشیم که قیمت ثابت و پایدار که یا بالاتر و یا پایین‌تر است، معلول چیزی است که در کیفیت مسکوک است، که در آن زمان معین، سبب می‌شود، مقدار معینی مسکوک با قیمتی بالاتر یا پایین‌تر از مقدار دقیق شمش که آن مسکوک را تولید کرده به‌وجود آید. ثبات و استواری معلول مستلزم ثبات و استواری نسبی علت است.

پول هر کشور مخصوص، در زمان و مکان معین، کم و بیش مقیاس صحیح ارزش است همان‌طور که مسکوک در جریان کم و بیش متناسب با استاندارد آن است، یا کاملاً حاوی مقدار دقیق طلا و نقرهٔ خالصی است که باید داشته باشد. مثلاً اگر در انگلیس، چهل و چهار گینی و نیم دقیقاً حاوی یک پوند طلای استاندارد بود، و یا به‌عبارت دیگر ۱۱ اونس طلای خالص و یک اونس عبار داشت، در آن صورت مسکوک طلای انگلیس تا آن‌جا که می‌سور بود مقیاس دقیق ارزش واقعی کالاها در زمان و مکان بخصوص به‌شمار می‌آمد. اما اگر در اثر فرسایش و کهنگی چهل و چهار گینی و نیم به‌طور کلی کمتر از یک پوند طلای استاندارد بوده، و این کاهش در بعضی از مسکوکات نیز بیشتر از دیگران باشد، مقیاس ارزش هم مشمول همان عدم اطمینانی می‌شود که تمام اوزان و مقادیر معمولاً معروض آن هستند. چون بندرت اتفاق می‌افتد که این مسکوکات متناسب با استانداردشان باشد، بازرگان تا آنجا که می‌تواند قیمت کالاهای خود را به‌طور متوسط نه بر مبنای اوزان و مقادیر بلکه بر طبق ضوابطی تعیین می‌کند، که عملاً متوجه آنها شده است. در نتیجه یک چنین بی‌نظمی در مسکوک، قیمت کالا، نیز بر مبنای مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی که مسکوک باید داشته باشد تعیین نمی‌شود، بلکه روی آن مقداری تعیین می‌شود که به‌طور متوسط عملاً در مسکوک طلا و نقره هست. باید توجه داشت، که من همیشه این‌طور استنباط کرده‌ام که مقصود از قیمت پولی کالا، مقدار طلا و یا نقرهٔ خالصی است که کالا در برابر آن فروخته می‌شود، بدون توجه به واحد جنسی فلز. مثلاً، شش شلینگ و هشت پنس پول در زمان ادوارد یکم را من درست همان قیمت پولی می‌دانم که برابر با یک پوند استرلینگ امروز است، زیرا تا آن‌جا که می‌توانیم داوری کنیم یک لیرهٔ امروز، دارای همان مقدار نقرهٔ خالص است که آن روز داشت.

راجع به عناصر متشکله قیمت کالاها

در حالت توحش و بدوی جامعه که پیش از دوره انباشتگی سرمایه و مالکیت زمین بود، نسبت بین مقادیر کار لازم برای به دست آوردن اشیاء مختلف ظاهراً تنها شرطی بوده است که برای معاوضه کالاها با یکدیگر ضابطه‌ای ایجاد می‌کرده است. مثلاً اگر در میان مردمی که از راه شکار زندگی می‌کنند، برای شکار سگ آبی دو برابر کاری که برای شکار آهو لازم است مصرف کنند، طبیعتاً یک سگ آبی با دو آهو مبادله می‌شود، یا دو برابر آن ارزش خواهد داشت. طبیعی است که آنچه محصول کار دو روز یا دو ساعت آدمی است، باید ارزش آن دو برابر چیزی باشد که معمولاً محصول یک روز و یا یک ساعت کار است.

اگر کاری دشوارتر از نوع دیگر آن باشد، طبیعتاً این سختی و دشواری زیادتر باید منظور بشود؛ و محصول کار یک ساعت کار نوع اول اغلب ممکن است با محصول کار دو ساعت نوع دوم مبادله شود.

و یا اینکه اگر یک نوع کار مستلزم چابکی و مهارت و نبوغ غیرعادی باشد، احترامی که مردم برای چنین استعدادهایی دارند طبعاً ارزشی برای این نوع محصولات به وجود می‌آورد، که این به غیر از ارزش مدت‌زمانی است که برای آن مصرف کرده‌اند. این نوع استعدادها بندرت به دست می‌آید مگر در نتیجه ممارست و تجربه طولانی، و ارزش زیاد. محصول این استعدادها اغلب چیزی نیست جز جبران معقول وقت و کاری که برای به دست آوردن آن مصرف شده است. معمولاً در جوامع مترقی، برای مهارت بیشتر و کار سخت‌تر به صورت مزد کارگران مبلغی منظور می‌شود؛ و چیزی از همین قبیل هم باید احتمالاً در دورانهای اولیه و غیرمتمدن اتفاق افتاده باشد.

در چنین حالتی، کل محصول کار به کارگر تعلق دارد، و مقدار کاری که معمولاً برای به دست آوردن یا تولید هر نوع محصول به کار رفته است تنها عاملی است

که می‌تواند مقدار کاری که باید معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا مبادله کند، تعیین کند.

بهمحض اینکه سرمایه در تصرف اشخاص معینی قرار گرفت و جمع شد، برخی از آنان طبعاً این سرمایه را برای به‌کارگرفتن افراد با استعداد به‌کار می‌گیرند، و مواد خام و قوت آنها را فراهم می‌کنند، برای اینکه از فروش کار آنها سود ببرند، و یا از آنچه که کار آنها به‌ارزش مواد اضافه می‌کند منتفع گردند. در مبادله محصول ساخته شده و کامل در قبال پول، یا کار، و یا سایر کالاها، به‌غیر از قیمتی که برای مواد، و مزد کارگر لازم است چیزی هم برای سود کسی که این کار را مباشرت کرده باید منظور شود، زیرا اوست که سرمایه خود را در این راه به‌مخاطره افکنده است. بنابراین، ارزشی که کارگر به‌مواد می‌افزاید در این مورد به دو قسمت جداگانه تفکیک می‌شود که با یک قسمت آن مزد کارگر پرداخت می‌شود، و دیگری شامل سود کارفرماست؛ که بربنای تمام موجودی مواد و مزد کاری است که قبلاً پرداخت کرده است. کارفرما، علاقهای به استخدام کارگر و مواد ندارد، مگر اینکه انتظار داشته باشد از فروش محصول کار آنان چیزی بیشتر از قیمت موادی که به‌کار برده است عاید او بشود، و کارفرما کاربرد سرمایه‌های بزرگ را به سرمایه‌های کوچک ترجیح نمی‌داند، مگر اینکه سود آن به‌نسبت میزان سرمایه‌اش باشد.

شاید بتوان اندیشید که، سود سرمایه عبارتست از نام مختلفی که به‌دستمزد نوع معینی از کار تعلق می‌گیرد، یعنی مزد کار بازرسی و مدیریت. اما، سود سرمایه به‌طور کلی با آن فرق دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود، و هیچ متناسب با مقدار سرمایه، سختی کار، و یا نوع در این کار به‌اصطلاح بازرسی و مدیریت نیست. به‌طورکلی سود سرمایه با ارزش مقدار سرمایه‌ای که به‌کار رفته تعیین می‌شود، و نسبت به‌سرمایه یا کم است و یا زیاد. مثلاً، فرض کنیم، که در یک جای معین، که سود متعارف سالیانه سرمایه تولیدی ده درصد است، دو کارخانه مختلف هست، که در هر کدام بیست کارگر با مزد پانزده لیره در هر سال کار می‌کنند و یا به‌عبارت دیگر هر کارخانه سالی سیصد لیره خرج کارگر دارد.

همچنین فرض می‌کنیم که مواد معمولی سخت و زبری که در یکی از این کارخانه‌ها ساخته می‌شود فقط سالی هفتصد لیره خرج داشته باشد، در حالی که مواد ظریفتری که در کارخانه دیگر تهیه می‌شود سالی هفت هزار لیره هزینه داشته باشد. در چنین حالتی سرمایه‌ای که در سال در کارگاه اولی به‌کار رفته فقط هزار لیره است. در صورتی که سرمایه‌ای که در دومی به‌کار رفته بالغ بر هفت هزار و سیصد لیره است. بنابراین، با نرخ ده در صد سرمایه‌گذار اولی فقط سودی معادل صد لیره انتظار دارد، در صورتی که دومی توقع هفتصد و سی لیره سود دارد. ولی با اینکه سود این دو سرمایه‌گذار متفاوت است، کار بازرسی و مدیریت این دو کارخانه یا به‌طورکلی یا تقریباً یکی است. در بسیاری از کارگاه‌های بزرگ تقریباً همه این‌گونه کارها به‌عهده مدیر یا حسابدارکل واگذار شده است. شاید مزد این حسابدار ارزش کار بازرسی و

مدیریت را به‌خوبی توجیه کند. گرچه در انتخاب این نوع کارمندان، معمولاً نه‌تنها مهارت و کارشان در نظر گرفته می‌شود، بلکه مانت و صداقتی که در آنهاست نیز مورد توجه است، مع‌هذا همهٔ اینها هیچ تناسب معینی با مقدار سرمایه‌ای که با آن در مدیریت نظارت می‌کند ندارد؛ و صاحب سرمایه، با اینکه تقریباً هیچ‌نوع کاری ندارد، هنوز هم متوقع است که سود وی به‌نسبت معینی از سرمایه‌گذاری او باشد. از اینرو در قیمت کالاها، سود سرمایه یکی از عناصر متشکله است، که به‌طور کلی با مزد کار فرقی دارد، و با اصول کاملاً متفاوتی تعیین می‌شود.

در چنین شرایطی، همهٔ محصول کار همیشه به‌کارگر تعلق ندارد. در بسیاری از موارد کارگر باید محصول تولید شده را با مالک سرمایه‌ای که او را استخدام کرده است تقسیم کند. از طرف دیگر تعداد کارگری که معمولاً برای استحصال یا تولید کالایی به‌کار گرفته شده، تنها عاملی نیست که مقدار کالائی را که در قبال آن می‌تواند معمولاً بخرد یا در اختیار داشته باشد و یا با آن مبادله کند تعیین نماید. مسلم است، که مقدار اضافی باید برای سود سرمایه‌ای که توانسته است مزد کارگر را بپردازد و مواد مورد نیاز کارگر را خریداری کند در نظر گرفته شود.

به‌محض اینکه زمین هرکشوری جزو املاک خصوصی قرار گرفت، صاحبان زمین، مانند سایر مردم، دوست دارند از زمینی که هیچ وقت کشت نکرده‌اند محصول برداشت کنند، و حتی برای محصول طبیعی آن تقاضای دریافت اجاره بها دارند. چوب جنگل، علف مرغزارها، و همهٔ میوه‌های طبیعی زمین، وقتی زمین برای همهٔ مردم مشترک بود، و کارگر هزینه‌ای جز جمع‌آوری آن نداشت، حتی برای کارگری که آنها را جمع‌آوری می‌کرد دارای قیمت اضافی معینی می‌شد. آن روزها کارگر باید برای به‌دست آوردن جواز جمع‌آوری آنها پولی پرداخت می‌کرد، و می‌بایست سهمی هم از آنچه جمع‌آوری کرده و یا تولید نموده به‌مالک بدهد. سهم مالک، و یا قیمت آن که هر دو یکی است، شامل کرایه زمین است، و در قیمت بیشتر کالاها عنصر سوم تعیین قیمت است.

باید توجه داشت، که ارزش حقیقی اجزاء مختلف قیمت، با مقدار کاری که هر کدام می‌توانند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشند اندازه‌گیری می‌شود. کار نه‌تنها ارزش آن قسمت از اجزاء قیمت را که مربوط به‌کار است اندازه‌گیری می‌کند، بلکه آنچه مربوط به‌اجاره زمین، و آنچه مربوط به‌سود سرمایه‌است نیز می‌سنجد.

در هر جامعه‌ای قیمت کالاها سرانجام به‌یک یا دو و یا همهٔ این قسمت‌ها تجزیه می‌شود، و در هر جامعهٔ مترقی هر سه کم و بیش، به‌عنوان اجزاء ترکیب‌کننده جزو بهای بیشتر فرآورده‌ها می‌شود. مثلاً، در قیمت غله، یک قسمت برای اجارهٔ زمین مالک، و قسمت دیگر برای پرداخت مزد یا نگاهداری کارگران و گاو و حیوانات اهلی که در تولید آن به‌کار برده شده، و قسمت سوم سود کشاورز منظور شده است. ظاهراً این سه قسمت بلافاصله یا مالا کل قیمت غله را تعیین می‌کند. شاید بتوان اندیشید که، قسمت چهارم، برای سرمایهٔ کشاورز یا برای استهلاک و از بین رفتن مواشی وی و سایر ابزار دامداری باید اختصاص داده شود. ولی باید دانست که قیمت وسایل دامی، مثل

اسب بارکش، خودش از سه قسمت درست شده، یکی اجاره زمینی که اسب روی آن پرورش یافته، یکی مزد کارگر، که مرتب به او رسیده و آن را پروریده، و سوم سود کشاورز که هم اجاره را داده و هم مزد را. بنابراین، با اینکه قیمت غله ممکن است شامل قیمت پرورش اسب و علوفه آن باشد، ولی قیمت کل غله مستقیماً یا مالا به همان سه جزء تقسیم می‌شود، یعنی اجاره زمین، مزد کارگر، و سود.

در قیمت آرد باید، سود آسیابان، و هزینه کارگران آسیا را به قیمت غله اضافه کرد؛ در قیمت نان باید سود نانوا، و مزد کارگران، در قیمت هر دو، باید مزد کارگری که آن را از انبار کشاورز به آسیا می‌برد، و از آسیا به نانواپی حمل می‌کند، با سود کسانی که این مزدها را قبلاً پرداخت کرده‌اند محاسبه شود.

قیمت الیاف کتان نیز مانند غله به همان سه جز تقسیم می‌شود. در قیمت پارچه کتانی باید به قیمت‌های سه گانه بالا مزد کارگری که آن را می‌چیند، کارگری که می‌ریسد، و بافنده، و رنگرز و غیره و سود کارفرمایان را اضافه کرد.

هرچه که يك كالای معین بیشتر در صنعت وارد شود، مزد و سود آن نسبت به آن قسمت از قیمت که مربوط به اجاره است خیلی بیشتر خواهد شد. در فرایند تولید صنعتی، نه تنها تعداد سودها افزایش پیدا می‌کند بلکه هر سود بعدی از سود قبلی بیشتر است؛ زیرا سرمایه‌ای که مبنای آن سود است باید همیشه بیشتر باشد. مثلاً، سرمایه‌ای که بافندگان را استخدام می‌کند، باید بیشتر از سرمایه‌ای باشد که ریسندگان را به کار می‌گیرد، زیرا نه تنها جانشین سرمایه و سود ریسنده شده، بلکه به غیر از آن، مزد بافنده را هم باید اضافه کند؛ و سود همیشه باید نسبتی به سرمایه داشته باشد.

اما در جوامع بسیار مترقی، همیشه چند نوع معدود کالا وجود دارد که قیمت آنها به دو جز تجزیه می‌شود، مزد کارگر، و سود سرمایه، و تعداد معدودی نیز هستند که فقط شامل مزد کارگر است. مثلاً در قیمت ماهی که از دریا صید می‌شود، يك جزء برای کارماهیگیر، و جزء دیگر آن برای سود سرمایه‌ای که در ماهی‌گیری به کار رفته است منظور می‌گردد. بهره مالکانه یا اجاره محل بندرت در جزء قیمت ماهی مزبور می‌آید، گرچه گاهی، به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، اجاره هم جزئی از قیمت ماهی خواهد بود.

لااقل در بیشتر کشورهای اروپا، ماهیگیری در رودخانه‌ها انجام می‌شود. شیلات ماهی آزاد اجاره می‌پردازد، و اجاره آن، گواينکه اجاره زمین نامیده نمی‌شود يك جزء از قیمت ماهی آزاد را تشکیل می‌دهد درست مثل مزد کارگر و سود سرمایه. در بعضی از نواحی اسکاتلند ننی چند از مردمان تهیدست کارشان اینست که در طول ساحل سنگهای رنگارنگی که آن را ریگ اسکاتلند می‌نامند جمع آوری کنند. قیمتی که جواهر تراشان به آنها می‌دهند به طور کلی عبارتست از مزد آنان، و اجاره و سود سرمایه در آن سهمی ندارد.

اما قیمت کل هر کالایی باید سرانجام به يك یا چند و یا همه آن اجزاء تقسیم شود؛ پس از پرداخت اجاره زمین، و مزد کارگری که آن را پرورش داده، ساخته و بعد

به بازار آورده، ضرورتاً سودی برای شخص یا اشخاصی باقی می‌ماند. چون قیمت یا ارزش معاوضه‌ای هر کالای معین که به‌طور جداگانه بررسی شود به یک یا دو و یا همه آن اجزاء تجزیه می‌شود، پس اگر همه کالاهایی که محصول سالیانه کار تمام کارگران هر کشور است به‌طور جامع در نظر گرفته شود باید به همان سه جزء تقسیم گردد و بین ساکنین مختلف آن ملت توزیع شود، یا به‌صورت مزد کارشان، و یا به‌شکل سود سرمایه و بهره مالکانه (اجاره زمین). مجموعه آن چیزی که سالیانه به‌وسیله کارگران هر کشور جمع‌آوری شده و یا تولید می‌شود، و یا هر آن چیزی که منجر به این نتیجه شود، تمام قیمت آن بدین طریق بین بعضی از اعضاء مختلف جامعه پخش می‌شود. مزد، سود، و اجاره سه منبع اصلی تمام درآمدها و همچنین ارزش معاوضه‌ای است. سایر درآمدها نیز بالمآل از یکی از این سه جزء ناشی می‌شود. هر کس که از پول خود درآمندی به‌دست می‌آورد، باید یا از کار خودش و یا از سرمایه خود و یا از زمین خودش آن درآمد را به‌دست آورده باشد. درآمد ناشی از کار، مزد نامیده می‌شود. درآمندی که ناشی از سرمایه است به‌وسیله شخصی که آن سرمایه را به کار انداخته یا مدیریت کرده سود نامیده می‌شود. و اگر درآمد از سرمایه‌ای است که خود شخص آن را بکار نبرده، بلکه به‌دیگری وام داده است، بهره و یا کاربرد پول نامیده می‌شود. این پاداشی است که وام‌گیرنده به وام‌دهنده می‌دهد، برای سودی که وام‌دهنده می‌توانست با استعمال آن پول به‌دست آورد و به‌دست نیاورده است. قسمتی از این سود طبعاً به‌وام‌گیرنده تعلق دارد، که ریسک کرده و زحمت کاربرد سرمایه را به خود هموار کرده است، و قسمت دیگر به‌وام‌دهنده که فرصتی به‌وام‌گیرنده داده که چنین سودی ببرد. بهره پول همیشه یک درآمد اشتقاقی است، که اگر این بهره از درآمد سودی سرمایه پرداخت نشود، باید از سایر منابع درآمد پرداخت گردد، مگر اینکه وام‌گیرنده آدم ولخرج و مسرفی باشد و برای پرداخت بهره وام اولی وام دیگری بگیرد. درآمندی که به‌طور کلی ناشی از زمین است اجاره نامیده می‌شود، و متعلق است به‌صاحب‌زمین، درآمد کشاورز قسمتی ناشی از کار او و قسمتی هم از سرمایه اوست. در نظر او، زمین تنها وسیله‌ای است که وی را قادر می‌سازد تا مزد کار خود، و سود سرمایه خویش را به‌دست آورد. همه مالیاتها، و تمام درآمدهایی که مبتنی بر آنست، کلیه حقوق، حقوق بازنشستگی، و انواع مقرر سالیانه مآلاً از یکی از آن سه منبع درآمد ناشی می‌شود، و مستقیماً یا غیرمستقیماً از مزدکارگر، سود سرمایه و اجاره زمین پرداخت می‌شوند.

وقتی آن سه‌نوع درآمد متفاوت به‌افراد مختلف تعلق گیرد، فوراً مشخص می‌شود؛ اما اگر به یک شخص تعلق گیرد گاهی لااقل در عرف مردم با یکدیگر اشتباه می‌شوند. شخصی که یک قسمت از زمین مستقلاتی خود را کشت می‌کند، پس از پرداخت هزینه کاشت، باید هم کرایه مالک و هم سود کشاورز را به‌دست آورد. اما احتمال دارد که تمام سود و یا منفعت را یکی کند و بدین ترتیب اجاره را با سود حداقل در زبان عامیانه، اشتباه کند. قسمت اعظم کشتکاران ما در آمریکای شمالی و هند غربی در

این وضع اند. بیشتر آنان، زمین خود را کشت می‌کنند، و لذا ما کمتر از اجاره زمین، باغ، و میوه‌زار، چیزی می‌شنویم، بلکه همه‌اش صحبت از سود است. کشاورز عادی بندرت ناظری برای کارهای عمومی زمین خود استخدام می‌کند. وی به‌طور کلی مقدار زیادی با دستهای خود کار می‌کند، مثل وقتی که شخم می‌زند، یا زمین را صاف می‌کند، و کارهایی از این قبیل. بنابراین آنچه که از محصول پس از پرداخت اجاره باقی می‌ماند، نه تنها باید جانشین سرمایه‌ای باشد که در کشتکاری به کار برده به اضافه سود عادی آن، بلکه باید شامل مزد وی برای کار و نظارت نیز بشود. اما، آنچه که پس از پرداخت اجاره، و حفظ سرمایه باقی می‌ماند، سود نامیده می‌شود. ولی مزد ظاهراً جزئی از آن را تشکیل می‌دهد. کشاورز با خرج نکردن این مزدها، ضرورتاً مثل اینست که آنها را به دست آورده. از اینرو، مزد در این حالت با سود اشتباه می‌شود.

کارخانه‌دار مستقلی، که به اندازه‌ای سرمایه‌دار که می‌تواند هم مواد لازم را خریداری کند، و هم زندگی خودش را تا وقتی که محصول کارش به بازار عرضه شود تأمین کند، باید هم از مزد کارگر مزدوری که برای ارباب خود کار می‌کند، استفاده کند، و هم از سودی که از محصول کار آن کارگر مزدور بدست آمده. اما، تمام استفاده او معمولاً سود خوانده می‌شود، و مزد در چنین حالی نیز، با سود ترکیب می‌شود. باغبانی که با دست خود باغ خود را کشت می‌کند، سه شخصیت مختلف صاحب زمین، کشاورز و کارگر را در خودش یکی کرده است. بنابراین محصولی که به دست می‌آورد، باید اجاره اولی، سود دومی و مزد سومی را برای وی تأمین کند. اما همه اینها برویهم معمولاً، درآمد کار وی نامیده می‌شود. در چنین حالتی هم سود و هم اجاره با مزد ترکیب شده است.

چون در کشور متمدن فقط معدودی کالا هست که ارزش معاوضه‌ای آن ناشی از کار تنهاست، اجاره و سود در ارزش معاوضه‌ای بیشتر کالاها و قسمت اعظم آنان وجود دارد، لذا محصول سالیانه کار او همیشه آن قدر هست که مقادیر بیشتر از آنچه برای بعمل آوردن، آماده کردن و به بازار عرضه کردن محصول صرف می‌کند خریداری کرده و یا در اختیار داشته باشد. اگر جامعه می‌توانست کلیه کارگرانی را که هر ساله به نیروی کار اضافه می‌شد جذب کرده به کاربرد، آن وقت محصول هر سال بیشتر از سال پیش می‌شد. ولی هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که در آن کل محصول سالیانه برای نگاهداری همه مردم زحمتکش آن به کار رود. بیکاران در همه جا قسمت بیشتر آن را مصرف می‌کنند؛ بنابراین قیمت عادی یا متوسط تولید در هر سال یا بالامی‌رود، یا پایین می‌آید، و یا ثابت می‌ماند، و این امر بستگی دارد به اینکه چه نسبتی از تولید بین این دو طبقه از مردم یعنی مردم مولد و غیرمولد (بیکاران جامعه) تقسیم شده باشد.

راجع به قیمت طبیعی و قیمت بازار کالاها

در هر جامعه و یا ناحیه‌ای برای کاربرد مختلف سرمایه و کار، نرخ عادی یا متوسط مزد و سود وجود دارد. این نرخ، به طوری که بعداً نشان خواهیم داد، طبیعتاً قسمتی به وسیله شرایط عمومی جامعه، ثروت و فقر آن، پیشرفت، یا عدم پیشرفت و حتی حالت قهقرائی کشور تعیین می‌شود؛ و قسمتی هم با ماهیت ویژه هر شغل مشخص می‌گردد.

همچنین در هر جامعه و یا ناحیه‌ای نرخ متوسط یا عادی اجاره زمین وجود دارد، که آن نیز، به طوری که بعداً شرح خواهیم داد، بعضاً به واسطه شرایط عمومی جامعه و یا منطقه‌ای که زمین در آن قرار گرفته تعیین، و قسمتی هم به وسیله حاصلخیزی طبیعی یا مصنوعی زمین مشخص می‌گردد.

نرخ عادی یا متوسط را می‌توان در زمان و مکانی که عرفاً وجود دارند نرخ طبیعی مزد، سود، و اجاره نامید.

وقتی که قیمت کالا درست برابر باشد با اجاره زمین، مزد کارگر، و سود سرمایه‌ای که به موجب نرخ طبیعی، برای تولید، آماده کردن و آوردن محصول به بازار به کار رفته، و کمتر یا بیشتر از این مقدار نباشد، در آن صورت کالا به بهایی فروش می‌رود که می‌شود آن را قیمت طبیعی نامید.

در چنین موردی کالا دقیقاً به قیمتی فروش می‌رود که می‌ارزد، و یا به قیمتی عرضه می‌شود که حقیقتاً برای کسی که آن را به بازار می‌آورد تمام شده؛ زیرا با اینکه در زبان عامه آنچه که قیمت اولیه کالا نامیده می‌شود شامل سود و منفعت برای شخصی که آن را مجدداً می‌فروشد نیست، مع‌هذا اگر او آن را به قیمتی بفروشد که فاقد نرخ عادی سود در محیط او باشد، ظاهراً وی در تجارت متحمل زیان شده است؛ زیرا با به کار بردن سرمایه خود در راه دیگری احتمال داشت که آن سود را به دست آورد.

بعلاوه، سود او عبارتست از درآمدش، یعنی وجه لازم برای گذران و معیشتش. چون، وقتی که مشغول آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود را برای امرار معاششان آماده کردن و حمل کردن جنس به بازار است، مزد کارگران خود اعاشه خود نیز چیزی برداشت می‌کند که معمولاً آن مقداری که برداشت می‌کند متناسب است با سودی که معقولا توقع دارد از فروش کالا نصیبش بشود. از اینرو، و تا وقتی که این سود بهوی پرداخت نشود، در واقع آنچه که تولید کالا حقیقتاً برایش خرج برداشته به دست نیآورده است. روی این اصل، با اینکه قیمتی که متضمن سود است همیشه کمترین قیمتی نیست که واسطه بازرگانی کالای خود را با آن قیمت به فروش می‌رساند، ولی این نازلترین قیمتی است که احتمالا مدت مدیدی با آن قیمت کالای خود را به فروش می‌رساند، این امر لاقلاً در جاهایی مصداق دارد که آزادی کسب و کار هست، و یا جایی عملی است که واسطه کار هر وقت مایل باشد بتواند حرفه و شغل خود را عوض کند.

قیمت واقعی که کالاها معمولاً با آن به فروش می‌رود قیمت بازار نامیده می‌شود. این قیمت یا بالاتر از قیمت طبیعی است، یا پایین‌تر و یا درست برابر آن.

قیمت بازار هر کالای بخصوصی با نسبت میان مقداری که واقعا به بازار عرضه می‌شود، و مقدار تقاضای کسانی که حاضرند قیمت طبیعی آن را پردازند تعیین می‌شود؛ قیمت طبیعی عبارتست از کل ارزش اجاره، مزد، و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به بازار برسد. این گونه افراد را می‌توان تقاضاکنندگان مؤثر نامید، و تقاضای آنان را تقاضای مؤثر گفت؛ زیرا کافی است که در عرضه جنس به بازار اثر بگذارند. و این با تقاضای مطلق فرق می‌کند. ممکن است گفته شود یک آدم فوق‌العاده فقیر به یک مفهوم تقاضای یک کالسه شش اسبه را دارد، و دوست داشته باشد که یک چنین کالسه‌ای را مالک شود؛ ولی تقاضای وی تقاضای مؤثر نیست زیرا این کالا برای ارضاء وی هیچ گاه به بازار عرضه نخواهد شد.

وقتی که مقدار هر کالایی که به بازار عرضه می‌شود کمتر از مقدار تقاضای مؤثر باشد، تمام کسانی که حاضرند ارزش کل اجاره، مزد، و سودی را که باید پرداخت شود تا جنس به بازار بیاید، پردازند نمی‌توانند مقداری که مایل به خرید هستند در اختیار داشته باشند. بعضی از آنها، حاضرند پول بیشتری پردازند ولی از خرید کالای مزبور محروم نشوند. لذا رقابت میان این عده خریداران پیدا می‌شود، و قیمت بازار کم‌وبیش بالاتر از قیمت طبیعی خواهد شد، به طوری که مقدار وحجم کمبود کالا، یا ثروت و تجمل بدون جهت رقابت‌کنندگان، آتش شوق رقابت را کم و بیش دامن می‌زند. در بین رقابت‌کنندگانی که از لحاظ ثروت و تجمل یکسانند کمبود کالا کم و بیش رقابت شدیدی به وجود می‌آورد، و این امر بستگی دارد به این که به دست آوردن آن کالا برایشان زیاد حائز اهمیت است یا نه. روی این اصل است که در زمان قحطی و یا محاصره یک شهر قیمت مایحتاج زندگی به طور سرسام‌آوری بالا می‌رود.

هر وقت مقدار کالایی که به بازار عرضه می‌شود بیشتر از تقاضای مؤثر باشد، همه

آن را نمی‌توان به قیمت کل ارزش اجاره و مزد و سودی که باید پرداخت شود تا جنس به بازار بیاید، به فروش رسانید؛ قسمتی را باید به کسانی فروخت که حاضرند پول کمتری را بپردازند، و قیمت نازلی که این‌گونه اشخاص می‌پردازند قیمت کل جنس را پائین می‌آورد. قیمت بازار کم و بیش پایین‌تر از قیمت طبیعی می‌رود، به طوری که افزایش مازاد جنس کم و بیش رقابت فروشندگان را بالا می‌برد، بدانسان که فروشندگان سعی می‌کنند فوراً کالای اضافی را از سر بازکنند. مازاد کالاهای فاسد شدنی وارداتی، بیشتر موجب رقابت می‌شود تا مازاد کالاهای وارداتی با دوام؛ مثلاً در واردات پرتقال رقابت فروشندگان بیشتر است تا آهن کهنه. وقتی که مقدار عرضه شده به بازار درست به اندازه‌ای باشد که تقاضای مؤثر را تأمین کند و بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، طبیعتاً قیمت بازار یا درست برابر با قیمت طبیعی، و یا تا آنجا که بتوان حدس زد، تقریباً نزدیک به آن قیمت می‌گردد. تمام مقادیر موجود را می‌توان با این قیمت فروخت، و با قیمت بیشتری نمی‌توان همه را به فروش رساند. رقابت بین واسطه‌های مختلف آنها را وادار می‌کند که آن قیمت را قبول کنند، و کمتر از آن قیمت را نپذیرند.

مقدار کالایی که به بازار عرضه می‌شود طبیعتاً باید مناسب با تقاضای مؤثر باشد. همه کسانی که زمین و کارگر و سرمایه را برای تولید کالا و به بازار عرضه کردن آن به کار گرفته‌اند به سودشان هست که مقدار عرضه شده هیچ‌گاه بیشتر از تقاضای مؤثر نباشد، و به نفع سایر مردم است که این مقدار عرضه شده هیچ‌گاه کمتر از تقاضا نباشد.

اگر زمانی عرضه مازاد بر تقاضای مؤثر شود، بعضی از عوامل متشکله قیمت پائین‌تر از نرخ طبیعی خود می‌رود. اگر اجاره است، منافع صاحب زمین آنها را وادار می‌کند که قسمتی از اراضی خود را اجاره ندهند؛ و اگر مزد و سود است، نفع کارگران از یک طرف، و نفع کارفرمایان از طرف دیگر سبب می‌شود که قسمتی از کار یا سرمایه خود را از این شغل خارج کنند. طولی نمی‌کشد که مقداری که به بازار عرضه می‌شود به اندازه‌ای خواهد شد که تقاضای مؤثر را جواب گوید. تمام عوامل مختلف تعیین قیمت آن به نرخ طبیعی خود افزایش می‌یابد، و کل قیمت به قیمت طبیعی خود می‌رسد.

اگر، به عکس، مقدار عرضه شده به بازار زمانی کمتر از تقاضای مؤثر باشد، بعضی از عوامل متشکل قیمت آن باید بالاتر از نرخ طبیعی بشود. اگر اجاره (بهره‌مالکانه) است نفع تمام صاحبان زمین سبب می‌شود که بیدرتنگ زمینهای بیشتری را برای کشت محصول به کار بگیرد. اگر مزد یا سود است، نفع تمام کارگران و واسطه‌ها فوراً ایجاب می‌کند که کارگر بیشتر و سرمایه‌ی زیادتری برای تولید و آماده کردن و به بازار آوردن آن به کار بگمارند. دیری نمی‌پاید که مقداری که به بازار می‌آید آنقدر خواهد شد که جوابگوی تقاضای مؤثر شود. کل اجزاء مختلف قیمت آن فوراً به نرخ طبیعی سقوط می‌کند و قیمت کل به قیمت طبیعی می‌رسد.

بنابراین، قیمت طبیعی مثل ثقل و نقطه گرانیگاست، که قیمت‌های سایر کالاها پیوسته به سوی آن کشیده می‌شود. تصادفات و رویدادهای مختلف گاهی اوقات آنها را بالای قیمت طبیعی و گاهی هم پائین قیمت طبیعی سوق می‌دهد. ولی موانعی کسبه

نمی‌گذارد آنها به قیمت طبیعی نزدیک شود هر چه باشد فرق نمی‌کند، این قیمت‌ها دائماً به آن سوی کشیده می‌شود.

بدین طریق مجموع مقدار کاری که هر سال برای عرضه انواع کالاها به کار می‌رود بالطبع خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهد. و طبیعتاً هدف اینست که همیشه مقدار معینی کالا را به بازار آورد که بتواند جوابگوی تقاضا باشد، و بیشتر از آن هم نباشد.

در بعضی از مشاغل مقدار کار مساوی در سالهای مختلف مقادیر مختلفی کالا تولید می‌کند؛ در حالی که در مشاغل دیگر همیشه یک مقدار کار تقریباً همان مقدار کالا، را تولید می‌کند. تعداد معینی کارگر در کشاورزی در سالهای مختلف، مقادیر متفاوتی غله، شراب، روغن، رازک (محصول اولیه آبیجو) و غیره تهیه می‌کنند. در صورتی که تعداد معینی کارگر ریسند و بافنده هر سال یک مقدار (یا تقریباً همان مقدار) پارچه کتانی و یا پشمی تولید می‌کنند. فقط متوسط تولید یک نوع کار است که در هر مورد می‌تواند با تقاضای مؤثر تطبیق کند؛ و چون محصول واقعی آن اغلب خیلی بیشتر و یا گاهی خیلی کمتر از محصول متوسط است، مقدار کالاهایی که به بازار عرضه می‌شود گاهی خیلی بیشتر، و گاهی هم خیلی کمتر از تقاضای مؤثر است. با اینکه قاعدتاً تقاضا همیشه همان مقدار خواهد بود، قیمت بازار دستخوش نوسانات شدید می‌شود، و این قیمت‌ها گاهی بسیار نازلتر، و زمانی هم بسیار بالاتر از قیمت طبیعی آن می‌شود. در انواع مشاغل دیگر، چون مقادیر مساوی کار، همیشه یک مقدار، یا نزدیک به یک مقدار محصول را به بازار عرضه می‌کند، عرضه بهتر و دقیقتر با تقاضای مؤثر جور می‌شود. از اینرو درحالی که تقاضا بدون تغییر است، قیمت بازار کالا نیز احتمالاً بدون تغییر خواهد ماند و کالا یا تا آنجا که می‌شود حدس زد همان قیمت طبیعی را خواهد داشت. این موضوع را همه اطلاع دارند که قیمت پارچه کتانی و یا پشمی مانند قیمت غله دستخوش تغییرات بزرگ و مکرر نمی‌شود. قیمت بعضی از کالاها فقط با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند؛ و قیمت سایر کالاها، نه تنها با تغییرات تقاضا تغییر می‌کند، بلکه با تغییرات بیشتر و مکرر مقدیری که به بازار آورده می‌شود تا جوابگوی تقاضا باشد، نیز تغییر می‌یابد.

نوسانات گهگاهی و موقتی در قیمت هر کالا در بازار به طور عمده در عوامل متشکله قیمت که به مزد و سود ختم می‌شود مؤثر واقع می‌شود. آن قسمت از عوامل قیمت که منوط به اجاره است کمتر تحت تأثیر این نوسانات واقع می‌شود. اجاره‌ای که به پول پرداخت می‌شود، نه از لحاظ مقدار و نه از لحاظ ارزش به هیچ وجه تحت تأثیر این نوسانات نیست. اما اجاره‌ای که جنسی است و با یک نسبت معین و یا با یک مقدار معین محصول تعیین می‌شود، بدون تردید ارزش سالیانه‌اش تحت تأثیر نوسانات موقتی و یا فصلی قیمت بازار محصولات خام است، ولی میزان پرداختی آن ندرتاً تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. در ایجاد شرایط عقد اجاره زمین، مالک و کشاورز تا آنجا که عقلشان می‌رسد می‌کوشند که نرخ اجاره را با قیمت‌های فصلی و یا موقتی تطبیق ندهند،

بلکه آن را با قیمت متوسط و یا قیمت عادی محصولات هماهنگ کنند. این نوسانات هم در ارزش و هم در نرخ مزد و سود اثر می‌گذارد، بستگی به این دارد که بازار با کالا و کارگر انباشته شده و یا کمبود کالا و کارگر داشته باشد؛ یعنی بستگی دارد به مقدار کاری که انجام شده، و مقدار کاری که باید بعداً انجام شود. سوگواری عمومی قیمت پارچه سیاه را (که در چنین مواردی معمولاً موجودی آن در بازار کم است) بالا می‌برد، و سود بازرگانانی که در چنین مواردی مقادیر هنگفتی از آن پارچه را دارند، افزایش می‌یابد. این سوگواری و سیاهپوشی هیچ‌نوع اثری روی مزد کارگر بافنده پارچه ندارد. زیرا موجودی پارچه در بازار کم است نه موجودی کارگر؛ یعنی مقدار کاری که انجام شده کمبود دارد نه کاری که باید بعداً انجام شود. در این عزای ملی مزد کارگران خیاطخانه‌ها نیز بالا می‌رود. در اینجا بازار مواجه با کمبود موجودی کارگر است، و تقاضای مؤثر برای کارگر بیشتر یعنی برای کاری که باید انجام شود هست نه کاری که انجام شده است. این سوگواری عمومی قیمت پارچه‌های ابریشمی و رنگی را کاهش می‌دهد. و بدین طریق منافع بازرگانانی که مقادیر زیادی از این نوع پارچه‌ها دارند کاهش می‌یابد. همچنین مزد کارگرانی که چنین پارچه‌های رنگی را آماده می‌کنند کاهش می‌دهد، زیرا تقاضای چنین پارچه‌هایی برای ششماه، و شاید هم دوازده ماه کاهش می‌یابد؛ در اینجا موجودی کالا و کارگر در بازار بیشتر از تقاضاست.

اما با اینکه قیمت هر کالای بخصوصی بدین طریق پیوسته به مرکز ثقل قیمت (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی را به کار ببریم) یعنی قیمت طبیعی نزدیک می‌شود، مع‌هذا گاهی تصادفات ویژه، و گاهی علل طبیعی، و گاهی مقررات ویژه دولت در بسیاری از کالاها، ممکن است قیمت بازار را مدت مدیدی، بسیار بالاتر از قیمت طبیعی، نگاه دارد.

هر وقت با افزایش تقاضای مؤثر، قیمت بازار کالای ویژه‌ای به مقدار زیاد بالاتر از قیمت طبیعی آن بشود، آنهایی که سرمایه و موجودی خود را به کار می‌برند که کالا به بازار عرضه کنند، کالا می‌کشند که این تغییر قیمت را پنهان کنند. زیرا اگر همه بفهمند، سود زیاد بسیاری از رقیبان را اغوا می‌کند که موجودی خود را، در جایی که تقاضای مؤثر کاملاً دارای عرضه است، به کار برند، و قیمت بازار به زودی به سطح قیمت طبیعی می‌رسد، و شاید تا مدتی هم پائین‌تر از قیمت طبیعی برود. اگر بازار در فاصله دوری از محل اقامت کسانی که جنس را عرضه می‌کنند قرار گرفته باشد، گاهی می‌توانند تا چند سال این سر را مخفی نگاه‌دارند و در این مدت از سود کلانی که عایدشان می‌شود بدون وجود رقیب جدید مستفید می‌شوند. اما، باید اعتراف کرد

۱. تصور می‌رود مقصود نویسنده از سوگواری عمومی آن نوع عزاداریهایی باشد که حداقل مدت آن چند ماه طول می‌کشد مانند مرگ یکی از بزرگان دین و یا سلاطین که معمولاً چند ماه عزای ملی اعلام می‌شود. (مترجم).

که، اسراری این چنین، به بندرت مدتی طولانی مخفی می ماند؛ و سود کلان فقط تا وقتی که این راز را پنهان نگاه داشته اند به دست می آید.

اسرار صنعتی را می توان بیشتر از اسرار تجاری پنهان نگاه داشت. رنگرزی که وسایلی کشف کرده باشد و یک رنگ بخصوص را با موادی به دست آورد که فقط نصف قیمت رنگهای معمولی تمام می شود، ممکن است با مدیریت صحیح، تا وقتی که زنده است از مزایای کشف خود بهره مند شود، و حتی آن را به عنوان سهم الارث برای فرزندان و اولادان خود باقی گذارد. سود هنگفت وی ناشی از بهای زیادی است که برای کار خصوصی وی پرداخت می شود. و این سود فوق العاده دقیقاً شامل مزد و اجرت زیاده آن کار است. ولی چون این سود روی هر جزء از سرمایه او تکرار می شود، و چون مبلغ کل آن، روی حساب مزبور، نسبت معینی با آن پیدا کرده است، معمولاً این نوع سود را سود فوق العاده سرمایه تلقی می کنند. اما، چنین افزایش قیمت بازار ظاهراً معلول تصادفات و رویدادهای ویژه ای است که عملیات مربوط به آن ممکن است روی هم رفته سالها به طول انجامد.

پاره ای از محصولات طبیعی مستلزم خاک و موقعیت جغرافیایی خاصی است به طوری که تمام زمینهای یک کشور بزرگ، که مساعد کشت و پرورش آن محصول است، ممکن است آن قدر نباشد که پاسخگوی تقاضای مؤثر باشد. از اینرو، کل مقادیری که به بازار عرضه می شود، ممکن است به آنهایی فروخته شود که حاضرند بیش از اجاره زمینی که آن را تولید کرده، و مزد کارگری که در کشت آن مؤثر بوده، و سود سرمایه ای که برای آماده کردن و به بازار عرضه کردن آن به کار رفته و با قیمت های طبیعی محاسبه شده، پول بپردازند. چنین محصولاتی را می توان قرن ها با قیمت خوب به فروش رسانید؛ و آن قسمت از عناصر قیمت که منوط به اجاره زمین است در این مورد آن قسمتی است که معمولاً بالاتر از میزان طبیعی آن پرداخت شده است. اجاره زمینی که چنین محصول منحصر به فرد و گرانبه را تولید می کند، مانند اجاره بعضی از تاکستانهای فرانسه که دارای خاک غنی و موقعیت ممتازی است هیچ نسبت معینی با اجاره زمینهای حاصلخیز و پرورش یافته مجاور آن ندارد. بعکس، مزد کارگر و سود سرمایه ای که به کار افتاده است تا چنین محصولی را به بازار عرضه کند، بندرت با مزد کارگر و سود سرمایه زمینهای مجاور مغایر است و بلکه معمولاً به یک نسبت است. افزایش قیمت بازار به این شکل ظاهراً معلول علل طبیعی است که ممکن است نگذارد تقاضای مؤثر هیچ وقت ارضا شود، و لذا ممکن است این بالا بودن قیمت دائمی باشد.

انحصاری که به یک شخص و با یک تجارتخانه داده می شود همان اثر اسرار بازرگانی و صنعت را دارد. انحصارچی پیوسته کمتر از تقاضای مردم جنس عرضه می کند، و هیچ گاه عرضه را به آن اندازه بالا نمی برد که تقاضای مؤثر ارضا شود، از اینرو کالاهای خود را با قیمتی خیلی بیشتر از قیمت طبیعی می فروشد، و درآمد خود را اعم از اینکه شامل مزد باشد و یا سود خیلی بیشتر از نرخ طبیعی افزایش می دهد.

قیمت انحصاری در هر مورد بالاترین قیمتی است که وجود دارد. بعکس آن، قیمت طبیعی، یا قیمت رقابت آزاد، کمترین قیمت است، البته نه در هر موردی، بلکه به طور کلی در درازمدت کمترین قیمت است. قیمت انحصاری بالاترین قیمتی است که در هر مورد از خریداران اخذ می‌شود، و یا به فرض، بالاترین قیمتی است، که خریداران راضی به پرداخت آن هستند؛ قیمت رقابت آزاد کمترین بهایی است که فروشندگان حاضرند بپذیرند و در عین حال کسب و کارشان را ادامه بدهند.

امتیازات و مزایای انحصاری شرکت‌های سهامی، قوانین و مقررات نوآموزی، و تمام آن قوانینی که رقابت را در تولید معین، محدود به تعداد کمتری می‌کند تا نبودن انحصار، یک گرایش دارند، و آن هم افزایش قیمت است، گویانکه درجات آن فرقی می‌کند. این انحصارچیان، شرکت‌های بزرگی هستند، و ممکن است اغلب سال‌های متمادی، و در کلیه مشاغل مختلف، قیمت بازار یک کالای معین را بالاتر از قیمت طبیعی آن حفظ کنند، و به این طریق هم مزد کارگر و هم سود سرمایه‌ای که در این مورد به کار افتاده بالاتر از نوع میزان طبیعی آن نگاه داشته می‌شود.

افزایش قیمت بازار به طریقی که در بالا به آن اشاره کردیم تا وقتی که مقررات حاکم بر آنها به قوت خود باقی است ادامه می‌یابد. قیمت بازار هر کالای بخصوصی، با این که ممکن است سالها در سطحی بالاتر از قیمت طبیعی خود باشد، بنسبت به سطحی پائین‌تر از قیمت مزبور تنزل خواهد کرد. وقتی قسمتی از آن با بهایی کمتر از بهای طبیعی فروخته شود اشخاصی که منافع انحصاری دارند فوراً احساس می‌کنند که زیان می‌برند، و بلافاصله مقداری زمین، و یا تعدادی کارگر و یا مقداری سرمایه را از جریان تولید مزبور بیرون می‌کشند، به طوری که دیری نمی‌گذرد که میزان کالای عرضه شده به بازار فقط تکافوی تقاضای مؤثر را خواهد کرد. از اینرو، قیمت بازار چنین کالاهایی، به سرعت به قیمت طبیعی آن خواهد رسید. این امر لامحاله درجایی روی می‌دهد که آزادی کامل وجود داشته باشد.

در حقیقت قوانین نوآموزی و قوانین شرکت‌های سهامی وقتی که صنعتی روبه شکوفایی و نیکبختی است، کارگر را قادر می‌سازد که بتواند مزد خود را خیلی بیشتر از نرخ طبیعی آن بالا ببرد، و هنگامی که صنعت تنزل کرده و روبه ضعف نهاد، کارگران را مجبور می‌کند که با مزدی کمتر از نرخ طبیعی کار کنند. در مورد اول بسیاری از مردم را از اشتغال وی خارج می‌کند، در حالت دوم مانع این می‌شود که وی مشاغل متعددی داشته باشد. اما اثر چنین مقرراتی آن قدر که در موقع افزایش مزد بالاتر از نرخ طبیعی پایدار است، به هنگام تنزل نرخ مزد کمتر از نرخ طبیعی ماندنی و پایدار نیست. عمل آنها در یک جهت قرن‌ها دوام دارد، ولی در جهت دیگر بیشتر از عمر بعضی از کارگران که در زمان ترقی و شکوفایی صنعت مزبور به دنیا آمده‌اند نیست. وقتی اینها از بین رفتند، تعداد کسانی که برای کار آموزش می‌بینند طبعاً خود را با تقاضای مؤثر تطبیق می‌دهند. مقررات عمومی باید مانند قوانین مصر و هند قدیم شدید باشد (زیرا در این کشورها هر فردی بر اساس اصول مذهبی ملزم بود که شغل و حرفه پدر خود را دنبال

کند، و اگر آنرا با شغل دیگری عوض می‌کرد مثل این بود که بدترین توهینات را به مذهب کرده باشد) تا بتواند در يك شغل معین و به‌طور کلی در عرض چند نسل، مزد کارگر و یا سود سرمایه را به پایین‌تر از نرخ طبیعی تنزل دهد.

در حال حاضر این تنها مورد مربوط به انحراف قیمت بازار کالاها از قیمت طبیعی است که تصور می‌کنیم بررسی آن لازم باشد؛ اعم از اینکه این انحراف قیمت‌ها موقتی باشد یا دائمی. قیمت طبیعی خودش با نرخ طبیعی هر کدام از عناصر قیمت یعنی مزد، سود، و اجاره تغییر می‌کند؛ و در هر جامعه این نرخ بر طبق موقعیت آن جامعه، به‌موجب غنا و فقر آن مملکت، و شرایط پیشرفت، سکون و یا هبوط آن تغییر می‌کند. در چهار بخش زیر، سعی خواهیم کرد تا آنجا که می‌توانم به‌وضوح و مفصل، علل تغییرات مزبور را بیان کنم.

نخست می‌کوشم شرح دهم چه موجباتی طبیعتاً نرخ مزد را تعیین می‌کند، و به چه کیفیتی این موجبات تحت تأثیر غنا و یا فقر، پیشرفت، سکون و یا حالت قهقرایی جامعه قرار می‌گیرند.

دوم، می‌کوشم که نشان دهم شرایطی که طبیعتاً میزان سود را تعیین می‌کند کدام است، و نیز به‌چه‌طریقی این شرایط تحت تأثیر تغییرات وضع جامعه قرار می‌گیرند.

با اینکه مزد و سود نقدی در کاربرد مختلف کار و سرمایه متفاوت است؛ مع‌هذا ظاهراً نسبت معینی بین هر دو یعنی مزد و سود نقدی در کلیه موارد کاربرد کار و سرمایه وجود دارد. بعداً خواهیم دید که نسبت مزبور بعضاً بستگی دارد به ماهیت کاربرد مختلف سرمایه و مقداری از آن هم بستگی دارد به مقررات و قوانین مختلف جامعه‌ای که در آن سرمایه و کار به کار افتاده است.

ولی با اینکه در بسیاری از موارد بستگی به قوانین و مقررات دارد، این نسبت ظاهراً کمتر تحت تأثیر توانگری و تهیدستی و بی‌چیزی؛ و یا شرایط ترقی، سکون، و سیر قهقرایی جامعه قرار می‌گیرد؛ بلکه در تمام آن حالات مختلف به‌يك نهج و یا تقریباً يك نهج باقی خواهد ماند. در وهله سوم، سعی خواهیم کرد که تمام موجبات مختلفی که این نسبت را تعیین می‌کند بیان کنم.

در وهله آخر یا چهارمین مرحله، می‌کوشم شرح دهم موجباتی که اجاره زمین را تعیین می‌کند چیست، و چه چیزی قیمت حقیقی تمام مواد مختلفی که آن زمین تولید می‌کند بالا برده و یا تنزل می‌دهد.

دربارهٔ مزد کارگران

تولید کارگر پاداش طبیعی یا مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. در حالت ابتدائی و آغازینی که قبل از ضبط زمینها و تجمع سرمایه بود، همهٔ محصول کار کارگر متعلق به خودش بود. او نه اربابی داشت و نه مالکی که محصول خود را با او تقسیم کند.

اگر این وضع ادامه می‌یافت، مزد کارگر با تمام بهبودهایی که در نیروی مولد او در اثر تقسیم کار به وجود آمده بود افزایش می‌یافت. و همه چیز به تدریج ارزانتر می‌شد. کالاها با تعداد کمتری از کارگران تولید می‌شد، و چون در یک چنین حالتی کالاهایی که با مقدار مساوی کار تولید می‌شد بالطبع با یکدیگر مبادله می‌گردید، ناگزیر این کالاها با محصول کار کمتری خریداری می‌شدند.

ولی با اینکه همه چیز در حقیقت ارزانتر می‌شد، ولی بسیاری از اشیاء ممکن بود گرانتر از پیش به نظر آید، و یا اینکه در برابر مقادیر بیشتری از کالاها مبادله شود. مثلاً فرض کنیم، در بیشتر مشاغل نیروی مولده کارگر ده برابر بهبود یابد، و یا اینکه کار یک روز کارگر ده برابر مقداری که قبلاً می‌توانست تولید کند محصول بدهد؛ ولی در حرفه دیگر نیروی مولد کارگر فقط دو برابر پیش بهبود یابد، یعنی کار یک روزهٔ کارگر فقط دو برابر مقدار قبل محصول داشته باشد. در مبادله محصول کار یک روز کارگر نوع اول، با کار یک روز کارگر در این مورد بخصوص، ده برابر مقدار قبلی کار فقط می‌توانست دو برابر مقدار از این محصول را خریداری کند. بنابراین، مقدار معینی از این کالا، مثلاً نیم کیلوی آن، ۵ برابر گرانتر از پیش به نظر می‌آمد. اما، در حقیقت قیمت آن نصف شده است. زیرا با اینکه برای خرید آن ۵ برابر از کالای دیگر لازم است ولی برای خرید یا تولید آن فقط نصف مقدار قبلی نیروی کار احتیاج دارد. لذا به دست آوردن محصول دو برابر آسانتر از دفعه قبل است.

ولی این حالت ابتدایی، که در آن کارگر از تمام تولید خود بهره‌مند می‌شود، نمی‌توانست پس از ضبط و تملک زمینها و انباشتن سرمایه دوام بیاورد. بنابراین، مدت‌ها پیش از آنکه نیروی تولید کارگر در اثر تقسیم کار بهتر شود، این دوره به سرآمد و فایده‌ای هم ندارد که موضوع را پیش از این دنبال کنیم و ببینیم اثر آن روی پاداش کار و یا مزد کارگر چه بود.

بهمحض اینکه زمین جزو ملک خصوصی و شخصی می‌شود، ارباب تقاضای سهمی از تمام آن چیزی که کارگر می‌تواند از زمین به عمل آورد و یا جمع‌آوری کند خواهد داشت. اجارهٔ زمین نخستین چیزی است که از محصول کار کارگری که روی آن کار کرده است کسر می‌شود.

به‌ندرت اتفاق می‌افتد که شخصی که زمین را شخم می‌زند وسیله‌ای برای گذران خود تا درو محصول داشته باشد. غذای وی معمولاً از موجودی محصول مالک، به صورت مساعده تأمین می‌شود، یعنی از انبار ارباب کشاورزی که او را استخدام کرده، و علاقه‌ای هم به استخدام او ندارد قرض می‌کند به شرط اینکه همین مالک در تولید کار وی سهیم شود، و یا اینکه غله‌ای که از مالک گرفته با منفعت به‌وی برگرداند.

محصول کار تمام کارگران دیگر نیز تقریباً به همین طریق کاهش می‌یابد. در تمام حرف و صنایع قسمت اعظم کارگران نیاز به ارباب یا مالکی دارند که مواد کار و مزد و غذای آنها را از پیش به آنها بدهد، تا اینکه کار تمام شود. این ارباب در تولید کارگر سهیم می‌شود، و یا در ارزش افزوده موادی که به‌وی داده است شریک می‌گردد؛ سود و منفعت ارباب در این سهمی که دریافت می‌کند قرار دارد.

در حقیقت، گاهی اتفاق می‌افتد که، یک کارگر مستقل به اندازه‌ای سرمایه دارد که هم مواد کار خودش را بخرد، و هم تا وقتی که کار پایان نیافته زندگی خود را تأمین کند. وی هم سرمایه‌دار است هم کارگر، و از تمام محصول کار خودش و یا از تمام ارزش افزودهٔ موادی که به‌وی داده شده بهره‌مند می‌شود. و در این نوع کارها معمولاً دو درآمد متمایز وجود دارد، که به‌دو شخص مجزا تعلق می‌گیرد، یکی سود سرمایه، و دیگری مزد کار.

اما چنین مواردی نادر است، و در همه جای اروپا، در برابر هر یک کارگر مستقل، ۲۵ کارگر زیر نظر یک ارباب کار می‌کنند؛ و در همه جا مزد این عده چیزی است که باید باشد، یعنی مزدشان مثل مزد محللهایی است که کارگر و صاحب سرمایه‌ای که وی را استخدام می‌کند دو فرد متمایز و متفاوت هستند. مزد عادی کارگر در همه جا بستگی دارد به قراردادی که معمولاً بین دو نفر منعقد می‌شود، و البته منافع این دو نفر به هیچ وجه یکی نیست. کارگر می‌خواهد تا آنجا که ممکن است بیشتر مزد دریافت کند، و ارباب میل دارد تا آنجا که می‌شود کمتر بپردازد. کارگران برای بالا بردن مزد خود مایلند که متحد شوند، صاحبان سرمایه برای اینکه مزد کمتری بدهند با هم یکی می‌شوند.

اما مشکل نیست پیش‌بینی کنیم کدام یک از این دو طرف، در تمام موارد عادی،

در این کشمکش حاکم باشد، و طرف دیگر را وادار کند که طبق شرایط قرارداد عمل کند. کارفرمایان، چون تعدادشان کمتر است، می‌توانند آسانتر با هم متحد شوند؛ و بعلاوه قوانین ومقررات موجود نیز اتحاد آنها را تأیید می‌کند، یا حداقل از آن ممانعت نمی‌کند، و حال آنکه این مقررات از اتحاد کارگران جلوگیری می‌کند. در کشورما هیچ قانونی وجود ندارد که علیه اتحاد کارفرما برای پائین آوردن مزد وضع شده باشد، ولی علیه اتحادیه‌های کارگرانی که به‌منظور بالا بردن مزد تشکیل می‌شود قوانین متعددی داریم. در تمام این کشمکشها کارفرمایان بیشتر می‌توانند مقاومت کنند. مالک، دهقان و یا کارفرمای صنعتی، و یا یک بازرگان، بدون اینکه نیازی به‌استخدام کارگر داشته باشند، معمولاً می‌توانند یکی دو سال با سرمایه‌ای که قبلاً به‌دست آورده‌اند زندگی کنند. بیشتر کارگران نمی‌توانند غذای بیش از یک هفته خود را داشته باشند، و تعداد کمی می‌توانند یک ماه مقاومت کنند و بندرت کارگری هست که یک سال بدون اشتغال بتواند امرار معاش کند. در درازمدت کارگر همان‌قدر برای کارفرما ضروری است که کارفرما برای کارگر، ولی این احتیاج خیلی فوری نیست.

گفته می‌شود که، بندرت ما درباره‌ی دسته‌بندی و اتحاد کارفرمایان چیزی بگوئیم می‌خورد، در صورتیکه درباره‌ی سندیکا و اتحادیه‌ی کارگری مکرراً اخباری منتشر می‌شود. ولی هرکس، با این حساب، تصور کند، که کارفرمایان بندرت با هم متحد می‌شوند، هم از دنیا بی‌اطلاع است و هم از موضوع. کارفرمایان همیشه و همه‌جا ساکت و خموشند، ولی دائماً و به‌طور یکنواخت باهم متحد می‌شوند که مزد کارگر را از نرخ واقعی آن بالاتر نبرند. نقض این اتحاد در همه‌جا یک عمل نامناسب و غیرعادی است، و کارفرمایی که چنین کاری انجام دهد مورد شمانت و ملامت اقران و همگان خویش است. در حقیقت ما بندرت از اتحادیه‌ی کارفرمایان چیزی می‌شنویم، زیرا این یک امر عادی، و حتی می‌توان گفت، یک امر طبیعی است، به‌طوری که هیچ‌کس چیزی در باره‌ی آن نمی‌شنود. گاهی کارفرمایان، نیز داخل یک زد و بند مخصوصی می‌شوند که مزد کارگر را حتی از نرخ طبیعی آن نیز پائین‌تر ببرند. این کار همیشه در نهایت سکوت و در خفا انجام می‌شود، تا لحظه‌ی اجرای آن کسی اطلاع ندارد، که در آن‌هنگام نیز کارگر بدون مقاومت تسلیم می‌گردد. و با اینکه کاهش مزد به‌شدت کارگران را تحت فشار قرار می‌دهد، ولی دیگران هیچ‌وقت چیزی در این باره نمی‌دانند. اما، اغلب این چنین دسته‌بندیها با اتحادیه‌ی تدافعی کارگران مواجه می‌شود، که گهگاه آنان نیز، بدون تحریک یا انگیزشی از این نوع، به‌میل خود متحد می‌شوند که قیمت کار خود را بالا ببرند.

مستمسک و دستاویز معمولی آنها، گاهی گرانی مایحتاج زندگی؛ و گاهی سود سرشاری است که کارفرما از کار آنها به‌دست آورده است. ولی اعم از اینکه دسته‌بندی کارگران حالت دفاعی یا حالت حمله‌ای داشته باشد، همیشه این نوع دسته‌بندیها فوراً منتشر می‌شود. و برای اینکه هدفی که تعقیب می‌کنند به‌سرعت درباره‌اش تصمیم گرفته شود، همیشه متوسل به‌بها و داد و فریاد زیادی می‌شوند، و گاهی نیز با خشونت و

شدت و بی‌حرمتی عمل می‌کنند. کارگر نومید و از جان گذشته است و چون افراد نومید مرتکب حماقت یا زیاده‌روی می‌شوند، یعنی باید از گرسنگی بمیرند، و یا اینکه کارفرمایان خود را بترسانند و وادار کنند که با تقاضای آنان فوراً موافقت کنند. کارفرمایان آنها در چنین مواردی نیز همان داد و فریادها را روی طرف دیگر به کار می‌برند، و همیشه سعی می‌کنند که از دادستان کشوری کمک بگیرند و اجرای به‌حق آن قوانینی که با شدت علیه دسته‌بندی نوکرها، کارگران، و شاگردان مزدور به‌تصویب رسیده خواستار می‌شوند. لذا کارگر بندرت از شدت عمل و دسته‌بندیهای پر آشوب طرفی می‌بندد، زیرا همهٔ این هیاهو و داد و فریادها قسمتی به‌واسطهٔ مداخله رئیس دادگاه بخش، قسمتی به‌واسطهٔ مقاومت عالی کارفرمایان و قسمتی هم به‌واسطهٔ احتیاجی که بیشتر کارگران به‌خاطر قوت لایموت فعلی دارند، از بین می‌رود، و همهٔ این سر و صداها معمولاً به‌چیزی منجر نمی‌شود، مگر مجازات و یا از بین رفتن سردمداران این دسته‌بندیها. ولی با اینکه در کشمکش با کارگران، کارفرمایان عموماً دست بالا را دارند، اما نرخ معینی هست که مزد کارگران عادی، حتی پست‌ترین نوع کارگران، نمی‌تواند مستمراً پایین‌تر از آن باشد.

کارگر همیشه باید از قبل کار خود اعاشه کند، و مزد او لااقل باید به‌اندازه‌ای باشد که قوت او را تأمین کند، باید در بسیاری از موارد مزد قدری بیشتر از قوت لایموت باشد، والا ممکن نیست که بتواند خانواده‌ای تشکیل دهد. و نژاد چنین کارگری بیش از يك نسل نمی‌پایند. روی این اصل، آقای کانتی لن^۲ فرض کرده است مزد پست‌ترین نوع کارگران باید در همه‌جا لااقل دو برابر هزینهٔ خوراک وی باشد، برای اینکه یکی با کمک دیگری بتوانند دو‌بچه بزرگ کنند؛ کار زن او، نظربه اینکه لازم است مراقب بچه‌ها باشد، فرض شده است که فقط به‌اندازه‌ای باید باشد که خرج‌خودش را تأمین کند. ولی حساب شده است که، نیمی از بچه‌هایی که به‌دنیا آمده‌اند قبل از این که به‌سن بلوغ برسند می‌میرند.

از اینرو تهیدست‌ترین کارگران، طبق این حساب، باید بکوشند که با هم لااقل چهار بچه تربیت کنند، برای اینکه دو نفر از آنان شانس مساوی برای زنده ماندن و به‌آن سن رسیدن را داشته باشند. اما چنین فرض شده است، که هزینهٔ معاش لازم برای چهار بچه، تقریباً مساوی يك مرد است. همان نویسنده اضافه می‌کند، کار يك بردهٔ قوی‌بنیه، طبق محاسبه‌ای که به‌عمل آمده، دو برابر هزینهٔ معاش اوست؛ و نویسنده تصور می‌کند، که کار پست‌ترین کارگرها، نباید کمتر از کار يك بردهٔ قوی‌بنیه ارزش داشته باشد. تا اینجا حداقل محقق است که برای تربیت يك خانواده کار زن و شوهر با هم، حتی اگر از نوع پست‌ترین کارها باشد، باید آن قدر باشد که بتواند قدری بیشتر از آنچه که دقیقاً برای معاششان لازم است فراهم کند، ولی این مقدار به‌چه

۱. ظاهراً مارکس و انگلس در انتشار مانیفست خود تحت تأثیر سخنان مؤلف بوده‌اند.م.

نسبتی باشد، آیا به نسبت فوق‌الذکر باشد، و یا به صورت دیگر، وظیفه من نیست که تعیین کنم.

اما، موارد بخصوصی است، که گاهی اوقات به کارگران امتیازاتی می‌دهد، و آنها را قادر می‌سازد که مزدشان را خیلی بیشتر از این نرخ بالا ببرند؛ ظاهراً این پائین‌ترین مزدی است که با مروت و انسانیت عادی موافق است.

وقتی در کشوری تقاضا برای کسانی که از طریق مزد امرار معاش می‌کنند، یعنی کارگران، شاگرد کارگر، انواع پیشخدمتها و نوکرها مرتباً افزایش می‌یابد؛ وقتی که هر سال تعداد خیلی بیشتری از سال پیش استخدام می‌شوند، کارگران برای بسال بردن مزد خود نیازی به دسته‌بندی و اتحادیه‌ها ندارند. کمیابی کارگر رقابتی میان کارفرمایان ایجاد می‌کند، که روی دست هم بلند می‌شوند، تا کارگر را برابیند، و بدین ترتیب به طور داوطلبانه کارفرمایان از دسته‌بندی طبیعی برای ثابت نگاه داشتن مزد دست برمی‌دارند. خود پیداست، که تقاضای کسانی که از راه مزد و حقوق زندگی می‌کنند، نمی‌تواند بالا برود مگر به نسبت افزایش وجوهی که به منظور پرداخت مزد آنان اختصاص داده شده است. این وجوه بردو گونه است، یکی درآمدی که بیشتر از آن چیزی است که برای معاش ضروری است؛ دوم، سرمایه‌ای که بالاتر از آن چیزی است که برای استخدام کارفرمایان لازم است.

وقتی مالک، قسط‌السین بگیر، یا صراف، درآمدی بیشتر از آن چیزی داشته باشد که فکر می‌کند برای خرجی خودش لازم است، تمام یا قسمتی از مازاد این درآمد را برای استخدام یک یا چند نوکر باب به کار می‌برد. اگر این مازاد افزایش یابد طبیعتاً تعداد نوکرها را زیادتر خواهد کرد.

وقتی یک کارگر مستقل، مانند یک جولاگر، یا کفاش، سرمایه‌اش بیش از آنست که برای خرید مواد و خرجی خودش تا وقتی که جنس را بفروشد، تکافو کند، طبعاً با این مازاد یک یا چند شاگرد مزدور استخدام می‌کند، برای اینکه از کار آنها منتفع شود. اگر این مازاد افزایش یابد، بدیهی است که وی تعداد بیشتری شاگرد مزدور استخدام خواهد کرد.

بنابراین، تقاضا برای کسانی که از راه مزد زندگی می‌کنند ضرورتاً با افزایش درآمد و سرمایه هر کشور افزایش می‌یابد، و ممکن نیست بدون آن افزایش پیدا کند. افزایش درآمد و سرمایه افزایش ثروت ملی است. از اینرو، تقاضا برای مزدبگیران طبعاً با افزایش ثروت ملی بالا می‌رود، و ممکن نیست بدون آن بالا رود. این عظمت ثروت ملی نیست که موجب بالا رفتن مزد کارگران می‌شود، بلکه افزایش مستمر ثروت است که این امر را میسر می‌کند. لذا، در کشورهای ثروتمند مزد کارگر بالا نیست بلکه بالاترین سطح دستمزد، در کشورهایی است که پیشرفته‌تر از دیگران اند، و یا کشورهایی که به سرعت ثروتمند می‌شوند. انگلستان در حال حاضر، مسلماً، خیلی ثروتمندتر از کشورهای امریکای شمالی است. اما، مزد کارگران در امریکای شمالی خیلی بالاتر از هر کجای انگلیس است. در ایالت نیویورک، یک کارگر عادی به پول خودش سه

شلینگ و شش پنس در روز مزد می‌گیرد، که مساوی دو شلینگ استرلینگ است.^۳ نجارهایی که در کشتی کار می‌کنند ده شلینگ و شش پنس و تقریباً نیم لیتر مشروب رام که شش پنس استرلینگ ارزش دارد، و جمع کل آن برابر است با شش شلینگ و شش پنس استرلینگ مزد دارند؛ نجار خانه‌ساز و بنا، هشت شلینگ به پول خودشان که مساوی چهار شلینگ و شش پنس استرلینگ است، شاگرد خیاط پنج شلینگ به پول آمریکا، که به پول انگلیس برابر با دو شلینگ و ده پنس است مزد دارند. همهٔ این مزدها بالاتر از مزد لندن است؛ و گفته می‌شود مزد در سایر ایالات مستعمره مانند نیویورک بالاست. قیمت ارزاق عمومی در آمریکای شمالی خیلی پائین‌تر از انگلیس است. در آنجا کمپایی و گرانی هیچ‌گاه وجود نداشته است. در بدترین سالها همیشه به اندازهٔ خودشان خواربار داشته‌اند گوا اینکه فقط صادراتشان کم می‌شده. بنابراین، اگر قیمت پولی کار از همهٔ قسمت‌های کشور انگلیس بیشتر باشد، قیمت حقیقی آن، یعنی میزان حقیقی مایحتاج و وسایل زندگی که این پول برای کارگران فراهم می‌کند باید به نسبت بیشتری بالاتر از کشور اصلی (انگلیس) باشد.

اما با اینکه آمریکای شمالی هنوز به ثروتمندی انگلیس نیست، ولی تندتر از انگلیس در این راه گام برمی‌دارد و با سرعت بیشتری برای به دست آوردن ثروت جلو می‌رود. قطعی‌ترین نشانهٔ خوشبختی و بهروزی هر کشور افزایش ساکنان آنست. تصور نمی‌رود جمعیت بریتانیای کبیر و بیشتر کشورهای اروپایی در کمتر از ۵۰۰ سال دو برابر شود. در مستعمرات انگلیس، متوجه شده‌اند که جمعیت در بیست یا بیست و پنج سال دو برابر می‌شود.^۴ در حال حاضر این افزایش جمعیت کلان‌ناشی از مهاجرت دائمی نیست، بلکه در اثر زاد و ولد زیاد آنهاست. گفته می‌شود، در مستعمرات کسانی که به سن کهولت می‌رسند، پنجاه تا صد نوه و نتیجه و گاهی خیلی بیشتر را خواهند دید. در آنجا کارگر مزدش چنان خوب است که تعدد بچه‌های خانواده به جای اینکه باری بردوش آنها باشد، منبع ثروت و نیکبختی پدر و مادر است. حساب شده که هر کدام از بچه‌های خانواده قبل از اینکه پدر و مادر را ترک کنند سالیانه صد لیرهٔ استرلینگ خالص عایدی دارد. یک بیوهٔ جوان با چهار پنج بچه، که در خانوادهٔ متوسط و یا طبقهٔ متوسط و یا طبقه پائین اروپا شانس شوهر دوم را ندارد، در مستعمرات اغلب به چشم سرمایه به او می‌نگرند. ارزش بچه‌ها بزرگترین مشوق ازدواج است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر می‌بینیم که مردم آمریکای شمالی در سنین جوانی ازدواج می‌کنند. ولسی باوجود افزایش زیاد جمعیت که ناشی از ازدواج در سن جوانی است همیشه شکایت کمبود کارگر هست. به نظر می‌رسد که تقاضای کارگر، و جوهی که برای امرار معاش آنها در نظر گرفته شده، هنوز هم سریعتر از پیدا کردن کارگر برای استخدام افزایش می‌یابد.

۳. این کتاب در سال ۱۷۷۳ و پیش از آغاز جنبش استقلال آمریکا نوشته شده است.

۴. نظریهٔ دوبرابر شدن جمعیت در ظرف ۲۵ سال که بعدها مالتوس بیان کرد، از اینجا مایه می‌گیرد. (مترجم).

با اینکه ثروت يك کشور باید زیاد باشد، مع هذا اگر مدتی کشور در حال سکون باشد، نباید انتظار داشته باشیم که مزدکارگر در آنجا بالا باشد. وجوهی که به منظور پرداخت دستمزدها اختصاص داده شده، و همچنین درآمد و سرمایه ساکنین کشور ممکن است بالاترین رقم باشد؛ ولی اگر چندین قرن به همان میزان باقی بماند و یا تقریباً به همان شکل باشد، تعداد کارگرانی که هر سال استخدام می‌شوند، به آسانی می‌توانند عرضه تعداد کارگری که مورد تقاضای سال بعد است فراهم کند حتی بیشتر از میزان تقاضای آن سال. بندرت کارگر کمیاب می‌شود، و کارفرمایان مجبور نیستند برای استخدام کارگران با هم به رقابت برخیزند. به عکس، کارگران در چنین مواردی، طبعاً بیش از اشتغال زاد و ولد می‌کنند و زیاد می‌شوند. کمیابی اشتغال دائمی خواهد بود، و کارگران مجبورند برای بدست آوردن شغل با هم چشم و همچشمی کنند. اگر در چنین کشوری دستمزد کارگران بیش از مقدار لازم برای مخارج زندگی و معاش آنان بوده باشد، و حتی بیشتر از آن باشد که برای گذران خانواده‌ها لازم است، رقابت کارگران، و نفع کارفرمایان به زودی مزد آنان را به حداقل نرخ که با بشریت و انسانیت عادی سازگار است کاهش خواهد داد. چین مدتهای مدید است که یکی از کشورهای ثروتمند است،

یعنی، یکی از حاصلخیزترین، و صنعتی‌ترین و پرجمعیت‌ترین کشورهای دنیاست با بهترین روش کشاورزی. اما، چنان می‌نماید که مدتها در جا زده است. مارکوپولو، که بیش از ۵ قرن پیش به آنجا مسافرت کرده، کشاورزی، صنعت و جمعیت آن را طوری شرح می‌دهد که مسافرینی که امروز به آنجا مسافرت می‌کنند تقریباً همان وضع و حال را می‌بینند. شاید، خیلی پیش از مارکوپولو، تا آنجا که ماهیت قوانین و نهادهای این کشور اجازه می‌داده است کاملترین غنا و ثروت را به دست آورده بوده است. گزارشات بسیاری از مسافران و جهانگردان که در موارد دیگر با هم نا متوافق است، در این مورد با هم توافق دارد که مزد کارگر پائین است، چنانکه برای کارگر تشکیل خانواده و تربیت اولاد در چین دشوار است. کارگر چینی اگر بتواند در تمام روز کار کند و زمین را بکند و در شب پولی به اندازه خرید کمی برنج دریافت کند، راضی است. وضع پیشه‌وران، اگر پیشه و هنری وجود داشته باشد، از این هم بدتر است.

به جای اینکه مثل پیشه‌وران اروپایی در کارگاههای خود با تنبلی به انتظار مشتری باشد، دائماً در کوی و برزنها پرسیه می‌زند و ابزار کار خود را همراه می‌برد، و خدمت خود را عرضه می‌کند، مثل اینکه درخواست کار می‌کند. فقر طبقات پائین مردم چین به مراتب بیشتر از فقیرترین کشورهای اروپاست. در مجاورت کانتون صدها، و معمولاً گفته می‌شود، هزاران خانوار روی خشکی زندگی نمی‌کنند. بلکه دائماً در قایق‌های ماهیگیری روی رودخانه‌ها و آبراهها زندگی می‌کنند. قوت و غذایشان روی این خانه‌های قایقی آندک کم و ناچیز است که با اشتیاق تمام بدترین آشغالی که از کشتی اروپائیان به خارج پرتاب می‌شود از روی آب صید می‌کنند.

هر مردار یا گوشت گندیده‌ای، مثل لاشهٔ سگ و یا گربه، با اینکه نیمه متعفن و در حال غرق شدن است، مثل بهترین مادهٔ آسمانی و خوشگوارترین غذای سایر کشورها

خورده می‌شود. تشویق به ازدواج در چین به علت سودآوری نیست بلکه چون با آزادی می‌توانند کودکان خود را سربه‌نیست کنند به این امر اقدام می‌کنند. در شهرهای بزرگ هر شب تعدادی از کودکان را در کوچه‌ها می‌گذارند، و یا اینکه مثل تولسنگ در آب خفه می‌کنند. حتی گفته می‌شود انجام این کار وحشتناک شغل روزمرهٔ گروهی از افراد است که از این راه امرار معاش می‌کند.

اما با اینکه شاید چین درجا می‌زند، ولی به نظر نمی‌رسد که رو به قهقرا می‌رود. مردم در هیچ‌جا شهرها را ترك نمی‌کنند. زمینی که روزی کشت می‌شد هنوز هم کشت می‌شود. بنابراین همان تعداد کارگر در سال، یا تقریباً همان میزان، باید به کار ادامه دهند، و در نتیجه وجوهی که برای معاش آنان اختصاص داده شده، نباید به طور محسوس تنزل یابد. از اینرو، پائین‌ترین طبقهٔ کارگران، با وجود ناچیز بودن معاش، باید به هر طریق شده به نوبت عوض شوند. تا ثراد آنها ادامه یابد تا آنجا که تعداد آنان نقصان نیابد. ولی در کشوری که وجوه لازم برای امرار معاش کارگران نقصان می‌یابد وضع طور دیگری است. هر سال تقاضا برای نوکر و کارگر، در تمام طبقات مشاغل، از سال پیش کمتر می‌شود. کسانی که در طبقات بالاتر به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، چون نمی‌توانند در رشتهٔ کار خود شغلی، پیدا کنند، خوشحال خواهند شد که در طبقات پائین‌تر شغلی دست و پا کنند. پائین‌ترین طبقات جامعه نه تنها کارگر زیادتر از نیاز خود دارد، بلکه با هجوم سایر طبقات مردم به این طبقه، رقابت در میان آنها برای استخدام چنان شدید می‌شود، که مزد کارگر را به کمترین و ناچیزترین قوت لایموت تقلیل می‌دهد. حتی در چنین شرایط سختی بسیاری از مردم نمی‌توانند شغلی پیدا کنند، و یا از گرسنگی تلف می‌شوند و یا اینکه مجبور می‌شوند از راه تکدی امرار معاش کنند، و یا اینکه شاید مرتکب وقیحترین و شنیعترین کارها می‌شوند. در این طبقه از مردم فقیر، قحطی و مرگ و میر فوراً شیوع می‌یابد، و از آنجا به سایر طبقات سراپت می‌کند، تا آنجا که تعداد ساکنین یک کشور به قدری کاهش یابد که با درآمد و سرمایه‌ای که در آن باقی مانده آنهایی که برخلاف دیگران از جور و ستم روزگار و بدبختیها رسته‌اند، به آسانی امرار معاش کنند. این حالت شاید وضع تقریباً فعلی بنگال، و بعضی از مستعمرات انگلیس در هند شرقی باشد. یعنی سرزمین زرخیزی که قبلاً از جمعیت آن کاسته شده است، و نتیجتاً، امرار معاش خیلی دشوار نیست، با وجود تلف شدن سیصد چهارصد هزار نفر در سال، باز باید اطمینان داشته باشیم وجوهی که برای امرار معاش طبقهٔ فقیر کارگر اختصاص داده شده به سرعت نابود می‌شود. فرق میان روح ملازم قانون اساسی انگلیس که کشورهای امریکای شمالی را حمایت و اداره می‌کند، و مقررات یک شرکت بازرگانی^۵ که هند شرقی را تحت استیلا دارد و به آنها ستم می‌کند، با مشاهدهٔ تفاوت وضع این کشورها بهتر آشکار می‌شود.

۵. ظاهراً منظور نویسنده کمپانی هند شرقی است که در آن زمان این کشورها را تحت نفوذ خود داشت. - م.

بنابراین پرداخت مزد سخاوتمندانه به کارگر، هم نشانه طبیعی افزایش ثروت ملی است و هم اثر لازم آن. از طرف دیگر، معاش ناچیز کارگر فقیر، علامت و نشانه طبیعی است بر اینکه همه چیز در حال توقف است، و وضع گرسنگی کارگران علامت اینست که کشور به سرعت روبه فقیرتر می‌رود.

در حال حاضر، در انگلیس مزد کارگر ظاهراً بیشتر از مقداری است که برای تشکیل و تربیت خانواده لازم است. برای اینکه خودمان را در این مورد قانع کنیم لازم نیست که وارد محاسبه خسته کننده و مشکوکی بشویم که نشان دهیم کمترین مبلغی که برای این کار لازم است چقدر است. نشانه‌های آشکاری وجود دارد که مزد کارگران در هیچ جای این کشور با پائین ترین نرخ که متوافق با مروت و انسانیت است تعیین نمی‌شود.

نخست) تقریباً در همه جای انگلیس، حتی در میان پائین ترین نوع کار، تمایزی بین مزد تابستانی و زمستانی وجود دارد. مزد تابستانی همیشه بالاترین مزد است، ولی نظر به هزینه فوق العاده سوخت، امرار معاش خانواده در زمستان گرانتر است. بنابراین، مزد وقتی بالاست، که هزینه زندگی پائین است، بدیهی است که در این صورت مزد با نظر گرفتن هزینه زندگی تعیین نمی‌شود، بلکه با ارزش کمی و فرضی کار تعیین می‌گردد. در حقیقت می‌شود گفت، کارگر باید قسمتی از مزد تابستانی خود را پس انداز کند تا اینکه هزینه زمستانی را بپردازد؛ و در تمام سال مزد او بیشتر از میزان احتیاج تأمین معاش خانواده اش نیست. اما در مورد برده، و یا شخصی که مطلقاً برای قوت لایموتش به ما متکی است، این طور رفتار نمی‌شود. هزینه روزانه او به نسبت نیازهای روزانه اوست.

دوم) مردها در انگلیس با قیمت خواربار نوسان پیدا نمی‌کنند. قیمت خواربار در همه جا سال به سال و اغلب ماه به ماه تغییر می‌کند. ولی در بسیاری جاها قیمت پولی کار به طور یکنواخت گاهی تا نیم قرن یکسان باقی می‌ماند. از اینرو، اگر در این محلها، کارگران فقیر بتوانند خانواده خود را در سالهای گرانی اداره کنند، به هنگام فراخی و فراوانی متوسط وضع راحت تری دارند، و در سالهایی که فوق العاده ارزانی است خوشبخت خواهند بود. قیمت گران خواربار در این ده سال گذشته در بسیاری از مناطق انگلیس همراه با افزایش پولی محسوس مزد کارگر نبوده است. در حقیقت تغییر مزد در بعضی جاها بیشتر ناشی از افزایش تقاضای کارگر بوده است نه افزایش تقاضای خواربار.

سوم) همانطور که قیمت خواربار بیشتر از مزد کارگر در هر سال در تغییر است، همان طور هم، مزد کارگر، از یک شهر به شهر دیگر، بیشتر از قیمت خواربار تغییر می‌کند. قیمت نان و گوشت معمولاً در بیشتر جاهای انگلیس ثابت و یا تقریباً ثابت است. نان و گوشت وسایل چیزهایی که خرده فروشها عرضه می‌کنند یعنی جایی که کارگر فقیر می‌باید خود را می‌خرد به دلالی که بعداً فرصت گفتن آنها را خواهیم داشت، معمولاً در شهرهای بزرگ به همان قیمت دهات دوردست و یا حتی ارزانتر است.

اما مزد کارگران در شهرهای بزرگ و مجاورت آن اغلب يك چهارم يا يك پنجم، يعنى ۲۵ يا ۲۵ درصد بالاتر از چند كيلومتر دورتر است. مزد ۱۸ پنس در روز در لندن و اطراف آن مزد عادى و معمولى است. چند كيلومتر دورتر مزد به ۱۵ و يا ۱۴ پنس تنزل مى‌كند. در ادنبورگ و حوالى آن ده پنس ضبط شده است. به فاصلهٔ چند كيلومتر آن طرفتر به ۸ پنس سقوط مى‌كند، و اين قيمت معمولى كارگر عادى در جلگه‌هاى پست كشور اسكاتلند است، كه تغييرات آن كمتر از انگليس است. اين چنين اختلاف مزد، كه به نظر مى‌رسد هيچ گاه براى هزينهٔ سفر يك نفر از يك بخش به بخش ديگر كافي نيست، ضرورتاً موجب حمل و نقل كالاهاى حجيم، نه تنها از يك بخش به بخش ديگر، بلكه از يك طرف كشور به طرف ديگر، و تقريباً از يك گوشهٔ دنيا به گوشهٔ ديگر آن مى‌شود، به طورى كه به زودى قيمت كالاها را در همه جا به يك سطح مى‌رساند. با اينهمه حرفها كه در بارهٔ تلون مزاج و سرشت بشر گفته شده، ظاهراً به تجربه چنين معلوم مى‌شود كه در حمل و نقل انواع كالاها و محموله‌ها بشر يا كارگر از همه مشكلتر جايجاست مى‌شود. بنا بر اين، اگر كارگر فقير بتواند گذران خانوادهٔ خود را در جاهايى از كشور كه مزد كار پائين تر است تأمين كند، در جاهايى كه مزد بالاست مسلماً كارگر بايد در خوشبختى باشد.

چهارم) تغييرات قيمت كار نه تنها در زمان و مكان با تغييرات قيمت خواربار تطابق ندارد، بلكه اغلب كاملاً متضاد هم‌اند.

گندم، كه غذای مردم عادى است، در اسكاتلند گرانتر از انگليس است، و اسكاتلند هر سال مقادير متنابهى از آن را از انگليس وارد مى‌كند. اما گندم انگليس بايد در اسكاتلند كه آن را وارد كرده گرانتر به فروش رسد، تا انگليس كه آن را صادر كرده؛ و نسبت به كيفيت جنس آن نمى‌توان آن را گرانتر از گندم اسكاتلند كه در همان بازار، رقابت مى‌كند فروخت. كيفيت گندم به طور عمده بستگى دارد به كميت آردى كه در آسيا از آن به دست مى‌آيد، و در اين مورد گندم انگليس آن قدر به گندم اسكاتلند برترى دارد كه، با اينكه ظاهراً اغلب، نسبت به مقايسهٔ حجم آن گرانتر است، ولى در حقيقت معمولاً نسبت به كيفيت، و يا مقياس وزن آن ارزانتر است. بعكس، قيمت كار در انگليس گرانتر است از اسكاتلند. بنا بر اين، اگر كارگر تهيدست بتواند هزينهٔ خانوادهٔ خود را در يك قسمت از انگليس تأمين كند در ساير جاها در خوشبختى خواهد بود. آرد جو در حقيقت، در اسكاتلند مهمترين و بهترين قسمت مواد خوراكى مردم عادى است، كه به طور كلى اين غذايست تر از غذای همريديفان آنان در انگليس است. اما اين تفاوت روش تغذيه علت اختلاف مزد آنان نيست، بلكه معلول آنست؛ گواينكه در اثر سوءتفاهم عجيبى، اغلب شنيده‌ام كه آن را علت مى‌دانند نه معلول. علت اينكه يك نفر ثروتمند و ديگرى فقير است اين نيست كه يكى كالسكه دارد و ديگرى بايد پياده حركت كند، بلكه كسى كه ثروتمند است كالسكه دارد و كسى كه فقير است بايد پياده برود. در طول قرن گذشته، با مقايسهٔ سالهاى آن با يكديگر گندم در دو قسمت كشور گرانتر از سدهٔ فعلى بود. اين يك حقيقت مسلمى است كه فعلاً ترديد بردار نيست، و اثبات

آن، اگر، امکان داشته باشد، باز در مورد اسکاتلند قطعی‌تر است تا انگلیس. اسناد سخن ما در اسکاتلند تقویم قیمت انواع مختلف غله است که دادگاه و کلاستر هر بخش هر سال به‌فید سوگند، و به‌موجب وضع واقعی بازار، در بخشهای مختلف اسکاتلند به‌عمل می‌آورد. اگر چنین ادله مستقیم نیاز به‌مدرك جنبی برای تأیید آن داشته باشد، می‌توانیم فرانسه را در نظر بگیریم که در آنجا هم وضع به‌همین ترتیب است و شاید بیشتر قسمتهای اروپا نیز به‌همین شکل باشد. در مورد فرانسه دلیل روشنی وجود دارد. ولی با اینکه مسلم است که در دو قسمت بریتانیای کبیر غله در سده گذشته گرانتر از سده فعلی بود، این امر هم مسلم است که کارگر نیز ارزانتر بوده است. بنابراین اگر کارگران فقیر در آن روز می‌توانستند هزینه زندگی خانواده خود را تأمین کنند، امروز باید خیلی راحت‌تر بتوانند این کار را انجام دهند. در سده گذشته، معمولی‌ترین مزد روزانه کارگر عادی در بیشتر بخشهای اسکاتلند شش پنس در تابستان و پنج پنس در زمستان بود. امروز هم سه شلینگ در هفته تقریباً همان قیمتی است که هنوز در بعضی از بخشهای هایلند و وسترن‌ایلند پرداخت می‌شود. در سراسر بخش اعظم جنوب خاور اسکاتلند (لوند) معمولی‌ترین مزد کارگر عادی امروز، هشت پنس، ده پنس و گاهی در ادینبورگ، در بخشهایی که با انگلیس هم‌مرز است، شاید به‌علت مجاورت با آن، و در تعداد انگشت‌شمار جاهای دیگر که اخیراً تقاضا برای کارگر به‌طور فوق‌العاده‌ای افزایش یافته، در نواحی گلاسگو^۷، کارن^۸، ایرشایر^۹ و غیره یک‌شلینگ در روز است. در انگلیس ترقی صنعت، کشاورزی، و بازرگانی خیلی زودتر از اسکاتلند آغاز شد. لذا به‌ناچار تقاضا برای کارگر زیاد شده در نتیجه مزد آنها نیز باید با این ترقی‌ات افزایش یابد. بالطبع، در سده گذشته، و سده فعلی، مزد کارگران در انگلیس بالاتر از اسکاتلند بود. و به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای از آن زمان تاکنون نیز بالا رفته است، گو اینکه، با تنوع زیاد مزدهایی که در آنجا در بخشهای مختلف پرداخت می‌شود، خیلی دشوار است که تعیین کنیم چقدر افزایش پیدا کرده است. در سال ۱۶۱۴ مقرر می‌شد که سرباز پیاده به اندازه امروز بود یعنی ۸ پنس در روز. وقتی این حقوق برقرار شد باید طبعاً با مزد معمولی کارگران عادی، یعنی طبقه‌ای از مردم که معمولاً از آنها سربازگیری می‌شد، تطبیق کند. هیانز^{۱۰} رئیس محکمه استیناف که در زمان سلطنت شارل دوم می‌زیسته، هزینه ضروری یک خانواده کارگری را مرکب از شش نفر، یعنی پدر، مادر، دو بچه نسبتاً بزرگتر که قادر باشند کاری انجام دهند، و دو بچه کوچک دیگر که کاری ازشان ساخته نیست، حساب کرده که هفته‌ای ده شلینگ یا سالی ۲۶ لیره است. اگر این خانواده نتواند از طریق کار کردن هزینه مزبور را به‌دست آورد، باید یا از طریق گدایی و یا از راه دزدی آن را فراهم کند. به‌نظر می‌رسد که وی به‌دقت موضوع را

6. Lowland. 7. Glasgow. 8. Carron. 9. Ayrshire.
10. Hales: Lord chief Justice.

بررسی کرده باشد^{۱۱}. در سال ۱۶۸۸ آقای گرگوری کینگ^{۱۲} که مهارتش در جمع و تفریق سیاسی آن قدر مورد تمجید و ستایش دکتر داوانانت^{۱۳} قرار گرفته است، حساب کرد درآمد عادی کارگر و مهتر و باغبان و غیره هر خانواده ۱۵ لیره در سال است، که این خانواده را بر روی هم فرض کرده سه تا و نصفی آدم باشد. بنابراین، محاسبات وی، با اینکه در ظاهر امر با اولی فرق دارد، در باطن با محاسبهٔ قاضی هباز تطبیق می‌کند. هردوی آنها فرض کرده‌اند که هزینهٔ هفتگی هر فرد در چنین خانواده‌ای ۲۵ پنس است. از آن زمان تاکنون درآمد نقدی و هزینهٔ زندگی چنین خانواده‌ای به‌طور قابل ملاحظه‌ای در بخش اعظم بریتانیا افزایش یافته است؛ این افزایش هزینه در بعضی جاها بیشتر و در بعضی جاها کمتر بوده است؛ ولی شاید بندرت بتوان محلی را یافت که افزایش مزد کارگر منطبق با بعضی از گزارشات خلاف واقع اخیر باشد که به مردم ارائه شده است. باید دانست، که قیمت کار را در هیچ کجا نمی‌توان به‌درستی تعیین کرد؛ در یک محل و برای یک نوع کار اغلب مزدهای مختلفی پرداخت می‌شود و این امر، نه تنها به خاطر کارآئی و توانایی متفاوت کارگر است، بلکه دلرجمی و کله‌شقی کارفرمایان نیز در آن مؤثر می‌باشد. در جاهایی که مزد بوسیلهٔ قوانین تعیین نمی‌شود، آنچه را که ظاهراً تعیین می‌کنیم معمولی‌ترین نوع مزد است؛ و ظاهراً تجربه نشان می‌دهد که قانون هیچ‌گاه نمی‌تواند مزد را به‌خوبی تعیین کند، گویا اینکه اغلب چنین وانمود می‌کند که می‌تواند.

مزد حقیقی کار، یعنی مقدار حقیقی مایحتاج و وسایل آسایش زندگی که پول می‌تواند برای کارگر فراهم کند، در مدت سدهٔ حاضر، شاید به‌نسبت بیشتری از قیمت پولی آن افزایش یافته است. نه تنها گندم کمی ارزاتر شده، بلکه بسیاری از چیزهای دیگر که کارگر زحمتکش فقیر غذاهای متنوع سالم و موافق طبع را از آنها به‌دست می‌آورد نیز خیلی ارزاتر شده است. مثلاً سیب‌زمینی، در حال حاضر، در سراسر جزیره انگلیس، قیمتش نصف آن مبلغی است که ۳۵ یا ۴۰ سال پیش بود. همین حرف را می‌توان در مورد شلغم، هویج، کلم زد؛ یعنی چیزهایی که قبلاً فقط با بیل کشت می‌شد و امروز با خیش کاشته می‌شود. انواع سبزیجات نیز ارزاتر شده است. قسمت بیشتر سیب درختی و حتی پیاز که در بریتانیا مصرف می‌شد در سدهٔ گذشته از سرزمین فلاندر وارد می‌شد. اصلاحات زیادی که در روش تولید پارچه‌های غیرظریف پشمی و نخی به‌عمل آمده لباس ارزاتر و بهتری در اختیار کارگر قرار می‌دهد؛ بهبودهایی که در مورد فلزات غیرقیمتی حاصل شده ابزار پیشه و کار ارزاتر و بهتر و همچنین لوازم مناسب و راحت اثاثیه خانهٔ ارزاتری را سبب شده است. صابون، نمک، شمع، چرم و مشروبات تخمیری، در حقیقت، خیلی گراتر شده است، و علت آن مالیاتی است

۱۱. رجوع کنید به‌طرهای وی برای نگاهداری فقرا در کتاب تاریخ قوانین فقرا نوشتهٔ برن.

12. Gregory King.

13. Dr. Davenant.

که به آنها وضع شده است. اما مقادیر آن که کارگر تهیدست ضرورتاً باید مصرف کند، آقدر کم است، که افزایش قیمت آنها جبران کاهش قیمت بسیاری از کالاها را نمی‌کند. شکایت عامه مردم مبنی بر اینکه اجناس تجملی حتی به پائین‌ترین طبقه مردم رسوخ می‌کند، و اینکه کارگر بی‌چیز امروز با همان غذا و لباس و مسکن که در گذشته راضی بود خشنود نمی‌شود، ممکن است ما را متقاعد کند که فقط قیمت پولی کار نیست که بالا رفته، بلکه دستمزد حقیقی نیز افزایش پیدا کرده است.

آیا باید بهبود موقعیت طبقات پائین مردم را يك امتیاز دانست و یا آن را منحل جامعه به حساب آورد؟ در وهله اول پاسخ آن بسیار ساده جلوه می‌کند. انواع مختلف نوکر و کارگر و عمله، عظیم‌ترین بخش يك جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. اما آنچه که موقعیت قسمت اعظم جامعه را بهبود می‌بخشد نمی‌توان منحل آسایش کل جامعه تلقی کرد. هیچ جامعه‌ای که بخش بزرگی از آن تهیدست و بینواست، نمی‌تواند خوشبخت و کامیاب باشد. بعلاوه انصاف هم حکم می‌کند کسانی که برای تمام جامعه غذا، لباس، و مسکن تهیه می‌کنند، باید سهمی از تولید کار خود را برای اینکه نسبتاً خوب بخورند، و بپوشند، و مسکن گیرند در اختیار داشته باشند.

تهیدستی با اینکه بی‌تردید ایجاد یأس و دلسردی در امر ازدواج می‌کند، ولی همیشه از آن جلوگیری نمی‌کند، حتی به نظر می‌رسد که مساعد با زاد و ولد است. يك زن نیم‌گرسنه هایلندی اغلب بیش از ۲۵ بچه به دنیا می‌آورد، در صورتی که يك بانوی ظریف و نازپرورده اغلب، قادر نیست حتی يك بچه بزاید، و وقتی که دو یا سه بچه داشته باشد معمولاً خسته و ناتوان می‌شود. نازائی که آن‌قدر در میان زنان محشتم متداول است در میان زنان طبقات پائین نادر است. تجمل در میان زنان، با اینکه شاید حس شهوت را برای تلذذ مشتعل می‌سازد، ظاهراً همیشه قدرت تولید مثل را ضعیف و اغلب به‌طور کلی منهدم می‌کند.

اما تهیدستی، با اینکه از زاد و ولد جلوگیری نمی‌کند، ولی برای پرورش کودکان بسیار نامطبوع است. گیاه لطیفی که در يك خاک سرد و آب و هوای سخت تولید شده، به‌زودی پژمرده شده و خشک می‌گردد. اغلب می‌شنوم که، در هایلند اسکاتلند از بیست بچه‌ای که يك زن به دنیا می‌آورد فقط دو تن از آنها زنده می‌ماند و این يك امر عادی است. چندین افسر باتجربه به‌من اطمینان داده‌اند که تاکنون درس‌بازگیری هنگشان موفق نشده‌اند که طبال و یا فلوتچی را از کودکان سربازان هنگ تأمین کنند. اما تعداد زیادی از کودکان نحیف و زردنبو بندرت جز سربازخانه در جای دیگری دیده می‌شوند. تعداد کمی از آنها، ظاهراً به‌من سبزه و چهارده سالگی به‌سربازخانه روی می‌آورند. در بعضی از جاها نیمی از بچه‌هایی که به دنیا می‌آیند قبل از اینکه به سن چهار سالگی برسند می‌میرند؛ در خیلی از جاها این عده قبل از اینکه به‌سن هفت سالگی برسند تلف می‌شوند؛ و تقریباً در همه جا قبل از اینکه ۹ یا ده ساله بشوند از بین می‌روند. اما به‌طور کلی این مرگ و میر عظیم، در همه جا در میان بچه‌های مردم عادی است یعنی در بین طبقه‌ای شایع است که نمی‌توانند مانند مردمی که نسبتاً وضع

بهتری دارند به کودکان خود برسند. با اینکه ازدواج این افراد مشمتر از ازدواج زنان محترم است، ولی نسبت کمتری از کودکان به سن بلوغ می‌رسند. در شیرخوارگاهها و بیمارستانهای بچه‌های سرراهی و در میان کودکانی که به وسیلهٔ سازمانهای خیریهٔ مذهبی بزرگ می‌شوند، مرگ و میر حتی بیشتر از مرگ و میر کودکان مردم عادی است.

انواع حیوانات طبیعتاً به نسبت وسیلهٔ معاششان زاد و ولد می‌کنند، و هیچ نوع حیوانی بیش از وسع خود بچه نمی‌آورد. ولی در جوامع متمدن تنها در بین مردم طبقات پائین‌تر است که کمبود معاش محدودیتی برای تکثیر نسل بشر ایجاد می‌کند، و این کار را تنها از طریق تلف کردن تعداد زیادی از کودکان که نمرهٔ ازدواج برومند آنان است انجام می‌دهد.

مزد سخاوتمندانهٔ کار سبب می‌شود وسایل زندگی کودکانشان بهتر فراهم شود، و در نتیجه تعداد بیشتری به سن بلوغ برسند و طبعاً آن محدودیتها را از میان می‌برد و حدود آن را توسعه می‌دهد. همچنین جا دارد که در اینجا اشاره کنیم، که این کار ضرورتاً تا آنجا که امکان داشته باشد، به نسبتی انجام می‌شود که تقاضای کار ایجاب می‌کند. اگر تقاضای کار پیوسته زیاد شود، مزد کار باید به ناچار ازدواج و تولید نسل را به طریقی تشویق کند که آنها بتوانند با افزایش تعداد نفوس تقاضای روزافزون کار را جبران کنند. اگر در هر زمان مزد کمتر از آن چیزی باشد که برای این امر ضرور است، به زودی کمبود کارگر سبب افزایش مزد می‌گردد؛ و اگر مزد زمانی بیشتر شد، زاد و ولد زیاد کارگران سبب افزایش تقاضای کار و کاهش دستمزد می‌شود. در يك مورد بازار کمتر از ظرفیت و نیاز خود کارگر خواهد داشت و در مورد دیگر بیشتر به طوری که به زودی نرخ دستمزدها به نرخ مناسب که موقعیت جامعه ایجاب می‌کند برمی‌گردد. بدین نحو است که تقاضای کارگر، مانند تقاضای سایر کالاها ضرورتاً تولید مثل کارگر را تنظیم می‌کند؛ وقتی که این تولید مثل کند است آن را سرعت می‌بخشد، و هنگامی که سریع است آن را متوقف می‌کند. این تقاضاست که حالت تکثیر جمعیت را در کشورهای مختلف جهان در امریکای شمالی، در اروپا، و در چین و روی هم رفته در وهلهٔ آخر ثابت بماند.

گفته می‌شود، پیری و فرسودگی برده به هزینهٔ ارباب اوست، در صورتی که نانوانی و فرسودگی نوکر آزاد، به هزینهٔ خودش است. ولی، در حقیقت، پیری و فرسودگی نوکر آزاد، به همان اندازهٔ برده و به هزینهٔ کارفرماست.

مزدی که به انواع کارگر مزدور یا نوکر داده می‌شود، باید به اندازه‌ای باشد که آنها بتوانند، به اتفاق هم نسل نوکر و شاگرد و کارگر را، طبق تقاضای صعودی، و نزولی و یا ثابت کار، هر کدام که جامعه لازم بداند، ادامه دهند. اما با اینکه پیری و فرسودگی نوکر آزاد مانند بردگان به هزینهٔ کارفرماست، ولی معمولاً هزینهٔ او بسیار کمتر از برده است. وجوهی که برای جانشین کردن و یا اصلاح پیری و یا فرسودگی بردگان صرف می‌شود، (اگر بتوانیم چنین اصطلاحی یعنی اصلاح پیری را به کار ببریم)

معمولاً در اثر غفلت کارفرما و یا عدم توجه ناظر ترتیب داده می‌شود. اما وجوهی که برای انجام همین امر در مورد انسان آزاد مصروف می‌شود، خود انسان آزاد آن را ترتیب می‌دهد.

ناسامانی که معمولاً در اقتصاد ثروتمندان شیوع دارد، طبعاً در اداره امور بردگان نیز وارد می‌شود. صرفه‌جویی و دقت ناشی از خست نهیدستان طبعاً در مدیریت انسان آزاد ایجاد می‌شود. تحت چنین مدیریت مختلفی، منظور و هدف واحد، مستلزم وجود درجات مختلف هزینه برای اجرای آنست. لذا به عقیده من از تجربه همه ملتها و اعصار، چنین مستفاد می‌شود که کاری که انسان آزاد انجام می‌دهد در پایان ارزاتر از کاری تمام می‌شود که بردگان می‌کنند. حتی در بستن، نیویورک و فیلادلفیا که مزد کارگران عادی بسیار زیاد است همین نتیجه عاید می‌شود.

از اینرو، مزد سخاوتمندانه کار، همان قدر که معلول افزایش ثروت است علت افزایش جمعیت هم هست. شکایت از آن مثل اینست که برعلت و معلول لازم برای بزرگترین خوشبختی عامه تأسّف خوریم و ندبه کنیم. شاید جا دارد در اینجا متذکر شویم که در حالت مترقی یعنی در حالی که جامعه روبه تنعم بیشتری پیش می‌رود (نه در حالتی که جامعه ثروت و غنای کامل را به دست آورده)، کارگر تهیدست یا اکثریت یک ملت، راحت‌ترین و خوشبخت‌ترین وضع را داراست. در حالت سکون وضع او بسیار مشکل، و در حالت قهقرایی کشور زندگی‌اش توأم با تیره‌بختی است. حالت مترقی در واقع حالت امیدوارکننده، و نیروبخش‌دهنده در تمام نظامات جامعه است. حالت توقف و سکون کسل‌کننده، و حالت قهقرایی و سیر نزولی توأم با افسردگی است. مزد عالی کار، همان گونه که تولید نسل را تشویق می‌کند، کوشش مردم عادی را نیز افزایش می‌دهد. مزد کار مشوق کوشش است؛ که مانند هر خصیصه آدمی، نسبت به تشویقی که از او می‌شود بهبود می‌یابد. معاش فراوان نیروی بدنی کارگر را افزایش می‌دهد، و امید تسلی‌بخش به وضع بهتر و اینکه شاید روزگار را در آسایش و فراوانی به سرآرد، روحی در او می‌دمد که از آن نیرو حداکثر استفاده را بکند. لذا، در جاهایی که مزد بالاست، بالطبع می‌بینیم که کارگر فعالتر، زرنکتر، و سریعتر از کارگر محلهایی است که مردها پایین است؛ مثلاً، در انگلیس بهترند تا در اسکاتلند، و در اطراف شهرهای بزرگ بهتر از دهات دورافتاده کار می‌کنند. در حقیقت بعضی از کارگران وقتی با کار چهار روز بتوانند زندگی تمام هفته را تأمین کنند، سه‌روز دیگرش بیکار می‌مانند. اما، این به هیچ وجه شامل همه کارگران نمی‌شود. بعکس، وقتی که به کارگران مزد خوبی مقطوعاً داده می‌شود، خیلی مایلند که اضافه کار کنند، و سلامت و بنیه خود را در ظرف چند سال به مخاطره بیندازند. یک نجار در لندن و در بعضی از شهرها شدت کارش بیش از هشت سال دوام نمی‌آورد. در بسیاری از حرف و صنایع که در آن کارگران از روی کارکرد و به‌طور مقاطعه پول دریافت می‌کنند، مثل کارکارخانجات، و حتی کار کشاورزی و دهقانی که مزد آن بالاتر از حد متعارف است، همین امر اتفاق می‌افتد. تقریباً هر طبقه از پیشه‌وران گرفتار یک نوع ناتوانی و وضعی می‌شود که

در اثر کاربرد انرژی فوق‌العاده در کار بخصوصی به‌وجود آمده. راموزینی^{۱۴} یکی از پزشکان برجستهٔ ایتالیا، کتاب ویژه‌ای در بارهٔ این‌گونه بیماریها نوشته است. مانصور نمی‌کنیم سربازان ما کوشاترین صنف مردم بین ما باشند. مع‌هذا وقتی سربازان را به یک کار ویژه‌ای می‌گمارند، و به‌طور مقاطعه به‌آنها زیاد پول می‌دهند، افسران آنها کراراً مجبور شده‌اند که با مقاطعه‌کار طی کنند که طبق نرخ‌های که به‌آنها پرداخت می‌شود آنها اجازه ندارند که در هر روز بیش از مقدار معینی پول بدست آورند. تا وقتی که این مقررات وضع نشده بود، هم‌چشمی میان آنان و میل به‌سود بیشتر اغلب تشویقشان می‌کرد که زیاده از حد کار کنند، و با کار زیاد سلامت خود را به‌مخاطره افکنند. کارکرد فوق‌العاده و بیش از اندازهٔ چهار روز در هفته اغلب علت حقیقی بیکاری سه روز دیگر است، که آنقدر زیاد و با داد و فریاد از آن شکایت می‌شود. کار زیاد، اعم از فکری یا بدنی، که چند روز پشت سرهم تداوم داشته باشد، طبیعتاً در بسیاری از افراد میل به‌استراحت ایجاد می‌کند، که چنانچه با زور و یا با احتیاج شدید محدود نشود، مقاومت‌ناپذیر است. این اقتضای طبیعت است که لازم است انسان با ول‌گشتن و مساهله خود را تسکین دهد، گاهی فقط استراحت کند و راحت باشد، و گاهی هم تفریح و سرگرمی و عیاشی داشته باشد. چنانچه به‌این ندای طبیعت گوش فرا ندهیم نتایج حاصله اغلب خطرناک، و گاهی هم مهلك است، و چنین حالتی همیشه دیر یا زود، موجب ضعف و ناتوانی خاص در کسب و کار می‌شود. اگر کارفرمایان همواره به‌ندای عقل و بشریت گوش بدهند، به‌جای اینکه کوشش و پشتکار بسیاری از کارگران خود را جان بدهند و تشویق کنند اغلب مجبور می‌شوند آن را تعدیل کنند. به‌عقیدهٔ من، در هر نوع کار و حرفه‌ای، می‌توان تشخیص داد، شخصی که آن‌قدر ملایم و معتدل کار می‌کند و می‌تواند همیشه کار کند بیشتر از دیگران سلامت خود را حفظ می‌کند، ولی، در طول سال بیشترین مقدار کار را هم انجام داده است.

چنین ادعا می‌شود که، در سالهای ارزانی، کارگران عموماً بیکارترند، و در سالهای گرانی کوشاتر از سالهای عادی هستند. بنابراین، چنین نتیجه گرفته شده است که معاش فراوان، کوشش کارگر را تخفیف می‌دهد، و نیاز و احتیاج سعی و عمل آنان را تسریع می‌کند. در اینکه کمی بیشتر از معمول در خصب و نعمت بودن بعضی از کارگران را تنبل می‌کند، تردیدی نیست؛ ولی اینکه آیا این اثر روی اکثر کارگران است و یا اینکه بشر به‌طور کلی وقتی بد تغذیه می‌شود باید بهتر کار کند تا وقتی که خوب تغذیه می‌شود، یا وقتی مایوس است بیشتر کار می‌کند تا وقتی که روحیه‌اش قوی است، و یا وقتی که مریض است تا وقتی که به‌طور کلی از سلامت کامل برخوردار است؛ اینها مسائلی است که زیاد متحتم نیست. باید متوجه بود، که سالهای کمپایی، بین مردم عادی سالهای بیماری و مرگ و میر است، که در کاهش محصول کار آنها بی‌اثر نیست.

در سالهای فراوانی، نوکران اغلب اربابان را ترك می‌کنند، و تأمین معاش خود را به کار و کوشش خویش حواله می‌دهند. ولی همین ارزانی خواربار، با افزایش وجوهی که برای نگاهداری نوکران تعیین شده بود، کارفرمایان بویژه کشاورزان را تشویق می‌کند که تعداد بیشتری کارگر استخدام کنند. دهقانان و مالکین در چنین مواردی در اثر استخدام تعداد بیشتری کارگر و تأمین معاششان از غله خود بیشتر انتظار سود دارند تا با فروش ارزان آن در بازار. تقاضای کارگر و خدمتکار زیاد می‌شود، در صورتی که تعداد کسانی که عرضه آن تقاضا را به وجود می‌آورند کاسته می‌گردد. از اینرو قیمت کار اغلب در سالهای ارزانی بالا می‌رود.

در سالهای کمیابی، دشواری و قطعی نبودن معاش همه این‌گونه افراد را وادار می‌کند که به خدمت و کار خویش برگردند. ولی گرانی قیمت خواربار، در اثر کاهش وجوهی که برای نگاهداری خدمتکاران اختصاص داده شده، اربابان را وادار می‌کند که به جای افزایش تعداد خدمتکارانی که دارند آن را کاهش دهند. همچنین در سالهای گرانی، کارگران بی‌چیز و مستقل اغلب موجودی و سرمایه قلیل خود را که برای تهیه و تدارک مواد مورد نیاز حرفه‌شان به کار می‌برند مصرف کرده، و مجبور می‌شوند برای امرار معاش مزدور شوند. تقاضای کار بیشتر از عرضه آن می‌شود، و بسیاری از آنان حاضرند که کار را با شرایط و نرخ کمتر از کارگر معمولی بپذیرند، و مزد مستخدم و مزدور در سالهای گرانی و قحطی اغلب سقوط میکند.

بنابراین، انواع کارفرمایان در سالهای گرانی مستخدمین ارزانتری گیر می‌آیند. آوند تا سالهای ارزانی، و خدمتکاران در این سالها نسبت به ارباب خود متواضعتر و وابسته‌ترند تا سالهای فراوانی. از اینرو، کارفرمایان سالهای گرانی را برای صنعت مساعدتر می‌دانند تا سالهای ارزانی را. بعلاوه مالکین و دهقانان، دو دسته از بزرگترین طبقه کارفرمایان، دلیلی دیگر هم دارند که از سالهای قحطی و گرانی خوشحال باشند. بهره مالکانه مالک و سود دهقان خیلی بستگی به قیمت خواربار دارد. اما، هیچ چیز از این بیهوده‌تر نیست که تصور شود بشر به‌طور کلی وقتی برای خودش کار می‌کند باید کمتر کار کند تا وقتی به وسیله دیگری استخدام شده است. يك کارگر مستقل بی‌چیز به‌طور کلی کوشاتر است تا مزدوری که به‌طور مقطعه کار کند. اولی از تمام کوشش خود بهره‌مند می‌شود، در صورتی که دومی آنرا با کارفرما تقسیم می‌کند. اولی، در حالت استقلال جداگانه، کمتر دستخوش وسوسه‌های هم‌نشینان بد که در کارخانه‌های بزرگ کراراً باعث تباهی اخلاق دیگران می‌شوند قرار می‌گیرد. بربری کارگر مستقل به کارگران و مستخدمینی که ماهیانه و یا سالانه استخدام شده، و مزدشان اعم از اینکه خوب کار کنند یا بد یکی است، از این هم بیشتر است. سالهای ارزانی موجب افزایش نسبت کارگران مستقل به انواع مزدوران و خدمتکاران شده و حال آنکه سالهای قحطی و گرانی این نسبت را کاهش می‌دهد.

يك نویسندهٔ دانشمند و با نبوغ فرانسه به نام مسانس^{۱۵} دارندهٔ بالاترین تعداد آرا در انتخابات سنت‌اتین^{۱۶} در کتاب خود می‌کوشد نشان دهد که مردمان بی‌چیز در سالهای ارزانی بیشتر کار می‌کنند تا در سالهای گرانی؛ وی این کار را با مقایسهٔ مقدار ارزش کالایی که در آن سالهای مورد بحث در سه کارخانهٔ مختلف تولید شده انجام داده است؛ یکی کارخانهٔ پارچه‌های پشمی زبر در البوف^{۱۷} و یکی کارخانهٔ پارچه‌های نخی و سومی کارخانهٔ ابریشم‌بافی که این هر دو عمدتاً در روئن^{۱۸} قرار دارد. از گزارش وی که از بایگانی ادارات دولتی نسخه‌برداری شده، چنین مستفاد می‌شود که، مقدار و ارزش کالایی که در همهٔ آن کارخانه‌ها تهیه شده است عموماً در سالهای ارزانی بیشتر از سالهای گرانی بوده است. و همیشه ارزاترین سالها بیشترین مقدار، و در گراترین سالها کمترین مقدار بوده است. تمام این سه کارخانه وضع ثابتی داشته‌اند، و با اینکه محصول آنها قدری در هر سال تغییر می‌کرده است، روی هم‌رفته نه پیشرفت داشتند، و نه سیر قهقرائی.

صنایع پارچه‌های نخی در اسکاتلند، و پارچه‌های ابریشمی در شت‌باف در وست‌رایدینگ^{۱۹} ایالت یورکشایر^{۲۰} کارخانه‌هایی هستند که در حال رشد بوده و محصول آنها عموماً، با اندکی تغییر، از لحاظ مقدار و ارزش افزایش می‌یابد. اما، با بررسی گزارش سالانه چاپ شدهٔ آنها دربارهٔ محصولشان، متوجه نشدم که تغییرات تولیدشان ارتباط معقولی با سالهای ارزانی و گرانی داشته یانه. در حقیقت، در سال ۱۷۴۵ یعنی سال قحطی و کمیابی، ظاهراً در هر دو کارخانه کاهش قابل ملاحظه‌ای در محصول پدید آمده بود. ولی در سال ۱۷۵۶، که بازار از سالهای قحطی بوده، کارخانه‌های اسکاتلند بیشتر از يك رشد عادی برخوردار بوده‌اند. در واقع محصول کارخانه‌های یورکشایر کم شد، و تا سال ۱۷۶۶ که قانون حق تمبر امریکا ملغی شد، تولید به سطح سال ۱۷۵۵ برگشت. در آن سال و سال بعد تولید آن خیلی بیشتر از سالهای قبل از آن شد، و از آن تاریخ تاکنون مرتب تولید آن اضافه می‌شود.

محصول تمام کارخانه‌های بزرگ برای فروش به کشورهای دور دست ضرورتاً آن قدر که به شرایط مؤثر در تقاضای کشورهای مصرف‌کننده بستگی دارد، به سالهای ارزانی و یا گرانی کشوری که محصول را تولید کرده بستگی ندارد؛ همچنین این فروش خیلی بستگی دارد به جنگ یا صلح، موفقیت و یا شکست کارخانه‌های رقیب، و خوش اخلاقی یا بدخلقی مشتریان عمده. بعلاوه، قسمت اعظم کارهای فوق‌العاده که احتمالاً در سالهای ارزانی انجام می‌شود، هیچ‌گاه در ضبط ادارات دولتی وارد نمی‌شود. خدمتکاران مرد که خانهٔ ارباب خود را ترک می‌کنند کارگران مستقل می‌شوند.

15. Messance. 16. St. Ethiene. 17. Elbeuf. 18. Rouen.

۱۹. West Riding : در سال ۱۷۶۵ پارلمان انگلیس قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمام نامه‌هایی که در مستعمرات امریکایی انگلیس نوشته می‌شد باید به عنوان مالیات تمبری روی آن الصاق می‌گردید و نامه‌های فاقد تمبر باطل و بی‌اثر اعلام شد: این قانون چنان با مخالفت مردم مواجه شد که در ماه مارس ۱۷۶۶ ملغی گردید. (مترجم).

20. Yorkshire.

کلفتها معمولاً به‌خانه والدین خود برمی‌گردند، و معمولاً دوک‌ریسی می‌کنند برای اینکه برای خودشان و خانواده‌شان پارچه تهیه کنند. حتی کارگر مستقل بافنده همیشه برای فروش به‌مردم کار نمی‌کند، بلکه بعضی از همسایگان آنها را استخدام می‌کنند که برای مصرف خانواده آنها پارچه تولید کنند. از اینرو محصول کارشان، به‌شکل عدد و رقم در ادارات بایگانی عمومی که یادداشتها و مدارک آنها گاهی با سر و صدا چاپ می‌شود و بازرگانان و کارخانه‌دارهای ما اغلب بی‌هوده می‌کوشند علل موفقیت یا زوال امپراتوران بزرگ صنعت را با انکا به‌آن ارقام اعلام دارند، وارد نمی‌شود.

با اینکه تغییرات قیمت کار نه فقط همیشه با قیمت خواربار تطبیق نمی‌کند، بلکه اغلب کاملاً خلاف آنست ولی نباید روی این حساب، تصور کنیم که قیمت ارزان اثری بر روی کار ندارد. قیمت پولی کار ضرورتاً به‌وسیله دو شرط تعیین می‌شود؛ یکی تقاضای کار، و دیگری قیمت مایحتاج و آسایش زندگی. تقاضای کار، همان‌طور که صعودی، نزولی، و یا ثابت می‌باشد، و یا نیاز به‌جمعیت صعودی، نزولی و یا ثابت دارد، مقدار نیازمندیها و آسایش زندگی را که باید به‌کارگر داده شود نیز تعیین می‌کند؛ و قیمت پولی کار به‌وسیله آنچه که برای خرید این مقدار لازم است تعیین می‌شود. از اینرو، با اینکه قیمت پولی کار، در کشورهایی که خواربار ارزان است، گاهی اوقات زیاد است، به‌فرض ثابت بودن تقاضا، اگر قیمت خواربار گران بود، قیمت پولی کار از آن هم بالاتر می‌رفت. چون تقاضای کار در سالهای فراوانی فوق‌العاده و ناگهانی افزایش می‌یابد، و در سالهای کمیابی و قحطی فوق‌العاده و ناگهانی کاهش، قیمت پولی کار نیز به‌همان دلیل، گاهی در سالهای فراوانی افزایش می‌یابد و در سالهای بد سقوط می‌کند.

در سالهای فراوانی ناگهانی، وجوه کافی در اختیار بسیاری از کارفرمایان صنعت است که با آن پول می‌توانند بیشتر از تعداد سال پیش مردم فعال را در صنعت استخدام کنند؛ و این تعداد زیاد کارگر را نمی‌توان همیشه در اختیار داشت. بنابراین، کارفرمایانی که به‌کارگر بیشتری نیاز دارند، برای به‌دست آوردن آنان، با هم به‌رقابت می‌پردازند، و این امر گاهی اوقات باعث بالا رفتن قیمت پولی و حقیقی کار می‌شود.

عکس این جریان در زمان کمیابی و قحطی ناگهانی اتفاق می‌افتد. وجوهی که برای استخدام صنعت اختصاص یافته کمتر از سال پیش است. تعداد زیادی را از کار اخراج می‌کنند، و این عده برای گرفتن کار با هم به‌رقابت برمی‌خیزند، که در نتیجه آن گاهی اوقات قیمت حقیقی و پولی کار پائین می‌رود. در سال ۱۷۴۰، که سال کمیابی و قحطی فوق‌العاده‌ای بود، بسیاری از مردم حاضر بودند فقط در قبال بخور و نمیر خود کار کنند. در سالهای بعدی که فراوانی و وفور نعمت بود، استخدام کارگر و خدمتکار بسیار دشوارتر بود.

کمیابی یک سال گرانی، در اثر کاستن تقاضای کار، قیمت کار را پائین می‌آورد، همان‌طور که گرانی بهای خواربار آن را افزایش می‌دهد. بعکس فراوانی در سال ارزانی، در اثر افزایش تقاضا، موجب بالا رفتن قیمت کار می‌شود، همان‌طور که

ارزانی خواربار منجر به سقوط آن می‌شود. در تغییرات عادی قیمت خواربار این دو علت متضاد ظاهراً یکدیگر را خنثی می‌کنند، و احتمالاً علت اینکه مزد کار در همه جا خیلی پایدارتر و استوارتر از قیمت ارزاق است تا اندازه‌ای همین امر است.

افزایش مزد کارگر ناگزیر قیمت بسیاری از کالاها را، در اثر افزایش سهمی که به مزد تعلق می‌گیرد، بالا می‌برد، و بدین طریق منجر به کاهش مصرف این کالاها در داخل و خارج کشور می‌شود. اما، همین علت، که باعث افزایش مزد کار و افزایش سرمایه است، سبب بالا رفتن نیروی مولدهٔ کارگر شده و باعث می‌شود که تعداد کمتری از کارگران مقدار بیشتری کار انجام دهند. صاحب سرمایه که تعداد بیشتری کارگر استخدام کرده، به خاطر نفع خودش، ناگزیر می‌کوشد که طوری تقسیم و توزیع کار را به عمل آورد که کارگر بتواند بیشترین مقدار کار ممکن را انجام دهد. به همین دلیل می‌کوشد که بهترین ماشین‌آلاتی که خودش و کارگران لازم می‌دانند، تهیه کند. آنچه که در یک کارگاه معین بین کارگران آن روی می‌دهد، به همان دلیل، در یک جامعهٔ بزرگتر نیز اتفاق می‌افتاد. هرچه تعداد افراد جامعه بیشتر باشد طبیعتاً بیشتر خود را در طبقات و تقسیمات جزء کار قسمت می‌کنند. مغزهای بیشتری مشغول اختراع بهترین ماشینها و کاربرد صحیح هر کدام می‌شود، و بنابراین احتمال اختراع ماشین‌آلات کاملتری وجود دارد. از اینرو کالاهای بسیاری در نتیجهٔ این بهبودها، با تعداد بسیار کمتری کارگر تولید می‌شود، به طوری که افزایش مزد کار خیلی بیشتر از آنست که با کاهش تعداد کارگران به دست آمده است.

درباره سود سرمایه

بالا رفتن و پایین آمدن سود سرمایه بستگی به همان عللی دارد که باعث بالا رفتن و سقوط مزد کارگر می‌شود، یعنی افزایش و یا کاهش موقعیت ثروت جامعه، ولی اثر همین علل روی این هر دو به یکسان نیست.

افزایش ثروت، که باعث بالا رفتن مزدهاست، باعث کاهش سود می‌گردد. وقتی سرمایه بسیاری از بازرگانان ثروتمند به یک نوع داد و ستد سوق داده شود رقابت طبیعی آنان خواه و ناخواه باعث پایین آمدن سود می‌گردد؛ و هنگامی که در تمام داد و ستدهای مختلف انجام شده در جامعه افزایش مشابه‌ای در سرمایه به وجود آید، همان رقابت اثر مشابه‌ای را در همه آنها پدید می‌آورد.

قبلاً دیدیم، که تعیین مزد متوسط کار حتی در یک محل معین و زمان معین آسان نیست. حتی در چنین موردی، بندرت می‌توانیم به غیر از آنچه متعارفاً عادی‌ترین مزدها نامیده می‌شود چیزی را به عنوان متوسط مزد بپذیریم. ولی حتی همین عمل را در مورد سرمایه بندرت می‌توانیم انجام دهیم. سود چنان نوسانات زیاد دارد که حتی شخصی که تجارت معینی دارد نمی‌تواند شخصاً به‌شما بگوید متوسط سود سالیانه او چقدر است. این سود نه تنها با هر گونه تغییر قیمت کالاهایی که او با آنها سر و کار دارد تغییر می‌یابد، بلکه تحت تأثیر بداقبالی یا خوش اقبالی رقبا و خریداران، و هزاران تصادفات دیگری که در دریا، خشکی و یا حتی در انبار کالاها را دستخوش دگرگونی قرار می‌دهد واقع می‌شود. بنابراین، سود نه تنها سال به سال تغییر می‌کند، بلکه روز بروز، و تقریباً ساعت به ساعت متغیر است. تعیین سود متوسط تمام دادوستدهای گوناگونی که در یک کشور بزرگ انجام می‌گیرد بسیار دشوارتر است؛ و قضاوت کردن در مورد اینکه این سود قبلاً چه بوده، و یا در گذشته بسیار دور چه قدر بوده است، با هر درجه از دقت، روی هم رفته امری محال است.

ولی با اینکه تعیین مقدار سود متوسط سرمایه در زمانهای گذشته و حال چه بوده و یا چه هست، با هر درجه از دقت، غیرممکن است، اما از سود سرمایه می‌توان تصویری از آن به دست آورد. می‌توان به عنوان یک قاعده کلی پذیرفت که، هرکجا کارهای زیادی با کاربرد پول انجام گیرد، معمولاً سهم زیادی هم به پول تعلق می‌گیرد، و هرکجا که از پول کمتر استفاده می‌شود، مبلغ کمتری به آن تعلق می‌گیرد. بنابراین، همان‌طور که نرخ بهره معمولی بازار در هر کشوری تغییر می‌کند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که سود عادی سرمایه نیز با آن تغییر می‌کند، یعنی اگر نرخ بهره بازار پائین بیاید سود سرمایه تنزل می‌کند، و اگر بالا رود زیاد خواهد شد. از اینرو، ترقی بهره می‌تواند تصویری از ترقی سود برای ما بسازد.

در سال سی و هفتم سلطنت هنری هشتم تمام بهره‌های بالاتر از ده در صد غیرقانونی اعلام شد. چنین معلوم می‌شود که قبل از آن، گاهی بیشتر از ده درصد بهره می‌گرفتند. در سلطنت ادوارد ششم تعصب مذهبی بهره را ممنوع کرد. اما، گفته می‌شود این ممنوعیت هیچ‌گونه اثری به بار نیاورد، و احتمالاً به‌جای اینکه عیوب رباخواری را کمتر کند آن را افزایش داد. مصوبه هنری هشتم در سال سیزدهم سلطنت الیزابت مورد قبول قرار گرفت، و نرخ بهره قانونی تا زمان سلطنت جیمز اول تقریباً ۸ درصد و ۱۰ درصد بود. تا سال بیست و یکم سلطنت ادامه داشت که در آن سال به ۸ درصد محدود شد. و پس از برگشت دوره سلطنت که در سال ۱۶۶۰ انجام شد نرخ بهره به شش درصد تنزل کرد، و در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» به ۵ درصد رسید. تمام این مقررات قانونی مختلف ظاهراً با درستی و دقت کامل تهیه شده است. به نظر می‌آید که این مقررات از نرخ بهره بازار و یا از نرخ‌های افرادی که افراد معتبر معمولاً پول وام می‌دادند تبعیت کرده، و از سرخود نبوده است. چنین به نظر می‌آید که در زمان سلطنت ملکه آن، نرخ بهره ۵ درصد بالاتر از نرخ بهره بازار بوده نه پائین‌تر از آن. پیش از جنگ اخیر، دولت با نرخ سه درصد قرض کرد؛ و اشخاص معتبر پایتخت و در بسیاری از بخشهای کشور، با نرخ سه و نیم، چهار، و چهار و نیم درصد قرض می‌کردند.

از زمان سلطنت هنری هشتم ثروت و درآمد کشور مرتباً افزایش یافته، و در دوره پیشرفت و ترقی گامهایشان به‌جای اینکه کند شود تندتر شده است. چنین می‌نماید که نه تنها این پیشرفت ادامه داشته، بلکه سریع‌تر و تندتر هم شده است. در دوره مزبور مزد کارگر مرتباً افزایش یافته، و در بخشهای بزرگتر رشته‌های مختلف بازرگانی و صنعت، سود سرمایه کمتر شده است.

به‌طور کلی انجام هر نوع داد و ستد در شهرهای بزرگ بیشتر به سرمایه نیاز دارد تا در دهات. مقدار سرمایه بیشتری که در هر رشته از تجارت به کار می‌رود، و تعداد رقیبان ثروتمند، معمولاً نرخ سود را در شهرها پائین‌تر از دهات می‌آورد. اما مزد کارگر معمولاً در شهرهای بزرگ بیشتر از دهات است. در شهرهای پولدار و دولت‌مندان اشخاصی که سرمایه‌های زیاد برای به‌کار انداختن دارند اغلب نمی‌توانند تعداد کارگرانی که نیاز دارند به دست آورند، و لذا به رقابت هم برمی‌خیزند برای اینکه تا آنجا که میسر

است تعداد بیشتری استخدام کنند، این امر باعث افزایش مزد کار، و کاهش سود سرمایه می‌شود. در بخشهای دورافتاده کشور اغلب سرمایه به اندازه‌ای نیست که همه مردم را به کار بگیرد، لذا کارگران با هم به رقابت برمی‌خیزند که استخدام شوند و این امر باعث پائین آمدن مزد و بالا رفتن سود سرمایه می‌گردد.

در اسکاتلند با اینکه نرخ قانونی بهره به اندازه انگلیس است، نرخ بهره بازار قدری بیشتر است. اشخاص معتبر در آنجا به ندرت می‌توانند با نرخ کمی کمتر از ۵ درصد وام بگیرند. حتی بانکهای خصوصی ادینبورگ به سفته‌های آنها که تمام یا جزئی از آن را می‌توانند به میل خود استفاده کنند چهار درصد بهره می‌پردازند. بانکداران خصوصی لندن به پولی که نزد آنها تودیع شده است بهره نمی‌پردازند. چند نوع تجارت و کسب کار هست که انجام آنها در اسکاتلند همان قدر سرمایه نیاز دارد که در انگلیس. بنابراین، نرخ معمولی سود باید قدری بیشتر باشد. قبلاً دیدیم که مزد کار در اسکاتلند پائین‌تر از انگلیس است. خود اسکاتلند نیز، نه تنها فقیرتر از انگلیس است بلکه گامهایی که به سوی ترقی و پیشرفت شرایط بهتر برمی‌دارد (زیرا ظاهراً مشغول پیشرفت است) نظراً کندتر و آهسته‌تر است.

نرخ رسمی بهره در فرانسه، در طول سده حاضر همیشه با نرخ بهره بازار تعیین نشده است.^۱ در سال ۱۷۲۵ بهره از ۲۵ پنی به ۱۵ پنی تنزل یافت، و یا به سخن دیگر از ۵ درصد به ۲ درصد رسید. در سال ۱۷۲۴ به ۱۳ پنی، یا $\frac{۱}{۳}$ درصد بالا رفت. در ۱۷۶۶، در دولت لاوردی^۲ به ۲۵ پنی، یا ۴ درصد ترقی کرد. آبه‌تره^۳ بعدها آن را به نرخ پیشین ۵ درصد بالا برد.

منظور واقعی از این تنزل شدید نرخ بهره این بود که راه را برای کاستن قرضه عمومی هموار کنند؛ و بعضی اوقات نیز این کار را می‌کردند. شاید فرانسه در حال حاضر به ثروتمندی انگلیس نباشد؛ و با اینکه نرخ رسمی بهره در فرانسه اغلب پائین‌تر از انگلیس بوده است، نرخ بهره بازار عموماً بالاتر از آن بوده است. زیرا در آن کشور، مانند سایر کشورها، راههای امن و آسان متعددی برای فرار از قانون وجود دارد. بازرگانان انگلیسی که با فرانسه مبادلات تجاری دارند، به‌نویسنده اظهار داشته‌اند که سود بازرگانی در فرانسه بیشتر از انگلیس است؛ و تردیدی نیست که همین امر سبب شده است تا بسیاری از اتباع انگلیس ترجیح دهند که سرمایه خود را در کشوری که داد و ستد مغضوب است به کار اندازند، تا کشوری که داد و ستد بازرگانی بسیار محترم است. مزد کارگر در فرانسه پائین‌تر از انگلیس است. وقتی که از اسکاتلند به انگلیس مسافرت کنید، تفاوتی که بین لباس و سیمای مردم هر دو کشور ملاحظه خواهید کرد کافی است که اختلاف شرایط و موقعیت آنان را باز نماید. تضاد چهره و لباس وقتی که شما از فرانسه مراجعت می‌کنید از این هم بیشتر است. و با اینکه بی‌تردید فرانسه

۱. رجوع کنید به

Denisart: Article Taux des interests, tom III P. 18

2. Laverdy. 3. Abey Terray.

غنی‌تر از اسکاتلند است، ولی به‌نظر نمی‌رسد که به‌آن سرعت جلو می‌رود. این عقیده‌ی عادی و حتی عمومی مردم فرانسه است که کشورشان روبه‌قهقرا می‌رود؛ و این عقیده‌ی است که به‌نظر من حتی در مورد کشوری مثل فرانسه بی‌اساس است، ولی هر کس که اسکاتلند را در بیست سال پیش دیده و امروز هم آن را می‌بیند امکان ندارد تصور کند که اسکاتلند روبه‌قهقرا می‌رود.

از سوی دیگر، کشور هلند، به‌نسبت وسعت‌خاک و تعداد جمعیت، کشوری ثروتمندتر از انگلیس است. دولت هلند پول را با نرخ صدی دو و اشخاص معتبر با نرخ سه درصد وام می‌گیرند. مزد کارگر در هلند بالاتر از انگلیس است، و معروف است که، هلندیها با سود کمتری قانع هستند تا سایر مردم اروپا. بعضی از اشخاص وانمود می‌کنند که تجارت در هلند رو به اضمحلال است، و شاید نسبت به بعضی از رشته‌های بخصوص بازرگانی این امر مصداق داشته باشد. ولی خود این علائم به‌خوبی نشان می‌دهد که مملکت کالا روبه‌زوال نیست. وقتی که سود کاهش می‌یابد، بازرگانان شکایت برمی‌دارند که تجارت روبه‌تنزل است؛ گویانکه تنزل سود اثر طبیعی و قهری ترقی روزافزون است، و یا اینکه نشانه آنست که سرمایه‌ای بیشتر از گذشته به‌کار افتاده است. در مدت جنگ اخیر، هلندیها همه تجارت حمل‌ونقل فرانسه را به‌خود اختصاص دادند، و هنوز هم سهم عمده آن را دارند. ثروت زیادی که در بانک‌های فرانسه و انگلیس دارند، که گفته می‌شود در حدود ۴۵ میلیون آن در انگلیس نگاهداری می‌شود (ولی به‌نظر من، راجع به‌مبلغ آن زیاد غلو کرده‌اند)؛ و همچنین مبالغ هنگفتی که هلندیها در کشورهای دیگر که نرخ بهره بالاتر از کشور خودشان است به‌افراد خصوصی قرض می‌دهند، همه نشانه‌هایی است که بیشک زیادی و فراوانی سرمایه آنها را می‌نماید، و یا علامت آنست که سرمایه آنها خیلی بیشتر از آنست که با سود نسبتاً مناسبی در کشورشان به‌کار افتد؛ ولی این علائم هیچ نشان نمی‌دهند که داد و ستد کاهش یافته است. همان‌طور که سرمایه یک فرد خصوصی، با اینکه از راه کسب معینی حاصل شده است، ممکن است، ضمن ادامه رونق کار وی، بیش از آن افزایش یابد که وی بتواند آن را به‌کاراندازد؛ همان‌طور هم احتمالاً سرمایه یک کشور بزرگ عمل می‌کند.

در مستعمرات امریکای شمالی و هند غربی، نه‌تنها مزد کارگر، بلکه بهره پول، و در نتیجه سود سرمایه بالاتر از انگلیس است. در مستعمرات مختلف نرخ رسمی و نرخ بازار بهره هر دو بین ۶ تا ۸ درصد است. اما، مزد زیاد کارگر و سود سرشار سرمایه، شاید از جمله مسائلی است، که بندرت با هم حرکت می‌کند، مگر در موارد خاص مستعمرات جدید. یک مستعمره جدید باید مدتی نسبت به‌وسعت خاکش دارای سرمایه کم، و نسبت به‌وسعت سرمایه کم جمعیت‌تر از تعداد زیادی از سایر کشورها باشد. این مستعمرات زمینشان بیشتر از مقدار سرمایه‌ای است که در آن به‌کار می‌اندازند. بنابراین، آنچه سرمایه‌داران در زمینهایی به‌کار می‌برند که حاصلخیزتر و دارای موقعیت بهتر است، مانند زمینهای نزدیک ساحل دریا، و در طول رودخانه‌های قابل کشتیرانی، این‌گونه زمینها را نیز، اغلب با قیمتی کمتر از حتی ارزش محصول طبیعی آنها خریداری می‌کنند.

سرمایه‌ای که در خرید و بهبود چنین زمینهایی به کار رفته باید سود زیادی عاید کند، و لذا می‌توان برای وام گرفتن آن بهره‌ی زیادی پرداخت کرد. انباشتگی سریع سرمایه در کاربردی چنان سودآور کشاورز را قادر می‌سازد که سریعتر از آنچه بین‌مهاجرین جدید بتوانند کارگر پیدا کند در استخدام کارگر بکوشد. لذا، به کارگرانی که پیدا کرده و استخدام می‌کند مزدهای کلانی می‌پردازد. با افزایش کوچ‌نشینها، سود سرمایه به‌تدریج کاسته می‌شود. وقتی که حاصلخیزترین و مهمترین زمینها از لحاظ موقعیت همه اشغال شد، سود کمتری از کشت زمینهایی که از لحاظ خاک و موقعیت پست‌تر است عاید می‌شود، و بهره‌ی کمتری به سرمایه‌ای که در این راه به کار افتاده است پرداخت می‌گردد. لذا، در بخش بزرگی از مستعمرات ما، هم نرخ رسمی و هم نرخ بازار بهره در طول قرن حاضر به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. به‌تدریج که ثروت، اصلاحات و جمعیت بیشتر می‌گردد، نرخ بهره کم می‌شود. مزد کارگر توأم با سود سرمایه کاهش نمی‌یابد. تقاضای کارگر با افزایش سرمایه افزایش می‌یابد سود هر چه که می‌خواهد باشد؛ و پس از اینکه تقاضای کارگر کاهش یافت، سرمایه ممکن است نه تنها روبه‌افزایش باشد، بلکه خیلی سریعتر از پیش اضافه شود. این امر همان‌طور که در مورد کشورهای صنعتی که در تحصیل ثروت پیش می‌روند مصداق دارد در مورد افراد پشتکاردار و کوشا هم صادق است. یک سرمایه‌ی هنگفت، ولو اینکه با سود کم باشد، معمولاً سریعتر از سرمایه‌ی کم با سود زیاد رشد می‌کند، یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید پول پول می‌آورد. وقتی که یک کمی پول داشته باشید، اغلب تحصیل پول زیادتر آسان می‌شود. اشکال بزرگ در اینست که آن پول ناچیز اولیه را به‌دست آوریم. ارتباط بین افزایش سرمایه و صنعت، و یا افزایش تقاضای کار مفید قسمتی قبلاً تشریح شده است، ولی از این به‌بعد هم در بررسی انباشتن سرمایه مشروح‌تر خواهیم گفت.

تصرف سرزمینهای جدید یا ایجاد رشته‌های جدید بازرگانی، گاهی ممکن است سود سرمایه را بالا برده، و با آن نرخ بهره هم بالا برود، و این امر حتی در کشورهایی که در تحصیل غنا و ثروت به‌سرعت جلو می‌روند نیز مصداق دارد. چون با تصرف این قبیل اراضی سرمایه کشور که بین مردم مختلف آن قسمت شده کافی برای کل مشاغل تجاری کشور مستعمره نیست، به‌ناچار سرمایه در آن رشته بخصوص از تجارت بکار می‌افتد که سود بیشتری عاید می‌کند. قسمتی از سرمایه که قبلاً در سایر امور بازرگانی به کار رفته ناگزیر باید از این کار خارج شود، و در کارهای جدید و پرسودتری به کار انداخته شود. بنابراین، در همه‌ی آن نوع داد و ستدهای قدیمی، رقابت کمتر از پیش می‌شود. عرضه‌ی بسیاری از کالاهاى مختلف در بازار کمتر می‌شود. و بناچار قیمت آنان کم و بیش افزایش پیدا می‌کند، و سود بیشتری برای کسانی که در آن رشته‌ها کار می‌کنند به‌وجود می‌آید، و لذا اینها می‌توانند نرخ بهره‌ی بیشتری را متحمل شوند. مدتها پس از پایان جنگ اخیر، نه‌تنها افراد خصوصی که اعتبار تجاری دارند، بلکه بعضی از شرکتهای بزرگ لندن، معمولاً تا نرخ ۵ درصد وام می‌گرفتند، اینها قبل از آن عادت نداشتند که بیش از چهار درصد و یا $\frac{1}{4}\%$ درصد بهره بپردازند. تصرف

سرزمینهای وسیع امریکای شمالی و جزایر هند غربی و الحاق تجارت آن خود دلیل کافی بر بالا رفتن سود سرمایه است، بدون اینکه موجودی سرمایه کاهش یافته باشد. بروز يك چنین تجارت عظیم جدید که باید با سرمایه‌های پیشین انجام می‌گرفت بناچار می‌بایست موجودی سرمایه را در بسیاری از رشته‌های معین می‌کاست، یعنی رشته‌هایی که در آن رقابت کمتر و سود بیشتر بود. در سطور زیر فرصت کافی برای ارائه دلائل خود خواهم داشت تا اثبات کنم چرا من معتقدم که موجودی سرمایه بریتانیای کبیر حتی با مخارج عظیم جنگ اخیر کاهش نیافته است.

اما، تنزل موجودی سرمایه جامعه، یا جوهی که برای نگاهداشت سرمایه‌اختصاص داده شده، همان‌طور که مزد را پائین می‌آورد، همان‌طور هم سود سرمایه را بالا می‌برد، و از اینرو نرخ بهره هم ترقی می‌کند. در اثر کاهش مزد کارگر، صاحبان بقیه سرمایه که در جامعه مانده است می‌توانند کالای خود را با قیمتی کمتر از پیش به بازار بیاورند. و چون سرمایه‌ای کمتر از پیش به بازار عرضه می‌شود، آنها می‌توانند کالای خود را گرانتر بفروشند، هزینه کالای تولید شده کمتر است، و تولیدکنندگان پول بیشتری در قبال کالا دریافت می‌کنند. بنابراین، سود آنان در دو جهت افزایش می‌یابد، و می‌توانند به‌خوبی نرخ بهره سنگین را متحمل شوند. ثروت هنگفتی که چنان ناگهانی و به‌آسانی در بنگال و سایر مهاجرنشین انگلیسی در هند شرقی به‌دست آمد، ممکن است ما را قانع کند که، چون مزد کارگر خیلی پائین است، پس سود سرمایه در آن کشورهای مخروبه بسیار زیاد است. نرخ بهره پول هم به‌همین نسبت است. در بنگال، پول اغلب با بهره چهل، پنجاه و شصت درصد وام گرفته می‌شود و محصول آینده گروپی پرداخت آن را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که سودی که بتواند چنین بهره‌ای را تأمین کند باید تقریباً همه اجاره مالک را ببلعد، همان‌طور هم يك چنین رباخواری عظیمی به‌نوبه خود باید بخش بزرگی از آن سود را در کام خود فروبرد. پیش از سقوط جمهوری رم از این نوع رباخواری و شبیه به‌آن ظاهراً در همه ایالات رم شایع بوده است، و زیر نظر مدیریت مخرب و تباه‌کننده طرفداران کنسولهای رم عمل می‌کرده است. بطوری که از نامه‌های سیسرو مستفاد می‌شود برتوس پرهیزکار در قبرس با نرخ چهل و هشت درصد پول قرض می‌داد.

در کشوری که به‌علت طبیعت خاک و آب و هوا، و موقعیتش نسبت به سایر کشورها توانسته است غنای کاملی به‌دست آورد، و بنابراین، نمی‌تواند بیش از این ترقی کند، و روبه‌فقرتر هم نرفته، احتمالاً مزد کارگر و سود سرمایه خیلی پائین است. در کشوری که جمعیت آن به‌نسبتی زیاد است که نه خاک آن قادر به تأمین نیازهای آنهاست و نه سرمایه آن می‌تواند آن جمعیت را به‌کارگیرد، رقابت برای استخدام به‌ناچار زیاد خواهد شد. به‌طوری که مزد کارگر آن قدر کاهش پیدا می‌کند که به‌زحمت برای زندگی تعداد کارگزارانش کافی است، و چون کشور بیش از ظرفیت جمعیت دارد، این تعداد هیچ‌گاه زیاد نخواهد شد. در کشوری که سرمایه آن به‌نسبت تمام معاملاتی که می‌تواند داشته باشد مشغول باشد، در هر رشته به‌خصوصی از داد و ستد مبالغ هنگفتی

سرمایه تا آنجا که نحوه و مقدار داد و ستد اجازه می‌دهد، به کار می‌افتد. بنابراین، رقابت، در همه‌جا زیاد می‌شود، و در نتیجه سود عادی خیلی پائین می‌رود. اما شاید هیچ کشوری تاکنون به این درجه از ثروت و غنا نرسیده است. کشور چین ظاهراً مدتهای مدید در حالت ایستا بهسربرده، و احتمالاً سالها پیش، آن غنای کامل را که با سرشت قوانین و نهادهای آن سازگار است به دست آورده است. ولی شاید این غنای کامل خیلی پست‌تر از آنست که قوانین و نهادهای طبیعت خاک، آب و هوا و موقعیت دیگر می‌توانست فراهم کند. کشوری که از تجارت خارجی غفلت ورزد و یا از آن متنفر باشد، و کشتیهای خارجی را فقط به یکی دو بندر خود راه دهد، نمی‌تواند همان مقدار دادوستد انجام دهد که ممکن بود با قوانین و نهادهای دیگر داشته باشد. همچنین در کشوری که ثروتمندان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ از امنیت زیاد برخوردارند، و فقرا و صاحبان سرمایه‌های کوچک بندرت امنیت دارند، ولی تحت تظاهر عدالت و دادگستری، به وسیله مأمورین پست دولت در هر موقعیتی غارت و چپاول می‌شوند، مقدار سرمایه‌ای که در تمام رشته‌های مختلف تجارت مورد معامله به کار افتاده هیچ‌گاه نمی‌تواند برابر آن چیزی باشد که فطرت و مقدار آن معامله آن را مآذون می‌ساخت. در رشته‌های مختلف داد و ستد، ظلم و تعدی به فقرا موجبات امتیازات انحصاری ثروتمندان را فراهم می‌کند، و این ثروتمندان قادرند با انحصار دادن تمام تجارت به خود سودهای کلانی بدست آورند. بنابراین گفته می‌شود بهره ۱۲ درصد در چین يك نرخ عادی است، و سود عادی سرمایه باید آنقدر باشد که این مبلغ بهره عظیم را تأمین کند.

نقص يك قانون گاهی ممکن است نرخ بهره را به طور قابل ملاحظه‌ای از آنچه که وضع مملکت (یعنی حالت فقر و ثروت کشور) اقتضا دارد بالاتر ببرد. در کشورهایی که نسبتاً نظم و ترتیب بهتری دارند وقتی که قانون انجام قراردادها را به خوبی مراقبت و اجرا نمی‌کند، تمام وام‌گیرندگان را تقریباً همسنگ ورشکستگان، و یا اشخاصی که دارای اعتباری مشکوک هستند می‌کند. عدم اطمینان به برگشت پول وام‌دهنده را وادار می‌کند که همان بهره رباخواری را که معمولاً از ورشکستگان مطالبه می‌کنند از مردم دیگر بگیرد. بین ملت‌های وحشی که ایالات شرقی امپراطوری رم را تصاحب کردند، اجرای قراردادها سالهای متمادی به ایمان طرفین قرارداد واگذار شده بود. محاکم عدالت سلاطین این کشورها بندرت در اجرای تمهیدات مداخله می‌کردند. نرخ بهره زیادی که در آن دوران قدیم گرفته می‌شد شاید قسمتی مربوط به این علت است. وقتی که قانون بهره را مطلقاً ممنوع می‌کند، نمی‌تواند به طور کلی از آن جلوگیری کند. بسیاری از مردم باید پول قرض کنند، و هیچ کس وام نمی‌دهد مگر اینکه مناسبترین راه کاربرد پول خود را به دقت مورد مطالعه قرار دهد، و مشکلات و خطر فرار از قانون را هم در مدنظر داشته باشد. نرخ زیاد بهره بین ملل مسلمان، بنا به گزارش منتسکیو، نه تنها به لحاظ فقر شدید آنهاست بلکه مقداری از آن بدین لحاظ، و قسمت دیگر به لحاظ مشکلات برگشت پول است.

پائین‌ترین نرخ عادی سود باید همیشه قدری بیشتر از آن باشد که ضررهای تصادفی را که استخدام و کاربرد سرمایه گهگاه معروض آن قرار می‌گیرد جبران کند. فقط این مازاد است که سود خالص و پاکیزه‌ای را تشکیل می‌دهد. آنچه که سود ناخالص نامیده می‌شود اغلب شامل این مزد، به‌اضافه آن چیزی است که برای جبران ضررهای فوق‌العاده کنار گذاشته می‌شود. بهره‌ای که وام‌گیرنده می‌تواند بپردازد فقط به نسبت این سود خالص است.

پائین‌ترین نرخ عادی بهره، به همین قیاس، باید قدری بیشتر از آن چیزی باشد که جبران زیانهای احتمالی را که پول، حتی با احتیاط زیاد، در معرض آن است بکند. اگر نرخ بهره زیاد نبود، صدقه و نوعی روری و دوستی تنها انگیزه وام دادن می‌شد. کشوری که غنای کامل را احراز کرده است، یعنی در جایی که در رشته‌های معین کسب و کار بزرگترین مقدار سرمایه‌ای که می‌شود به کار انداخت کار می‌کند، چون نرخ عادی سود ناخالص بسیار ناچیز است لذا نرخ معمولی بهره بازار که می‌توان از آن به دست آورد آن قدر پائین است که جز ثروتمندترین افراد بقیه نمی‌توانند از درآمد بهره سرمایه امرار معاش کنند. تمام افرادی که دارای سرمایه کم و یا متوسط هستند مجبور خواهند شد که کاربرد سرمایه خود را شخصاً نظارت کنند. در آن حالت لازم می‌آید که تقریباً هر فرد خودش بازرگان شود، و یا در یک نوع از داد و ستد مشغول باشد. کشور هلند ظاهراً به این مرحله نزدیک می‌شود. در این کشور اگر شخص حرفه و پیشه معین نداشته باشد غیر عادی و برخلاف عرف است. احتیاج هر فردی را وادار می‌کند که کاسب شود، و عادت، رسم و آئین یک جامعه را تعیین می‌کند. همان طور که برهنه بودن مضحک است، همان‌طور هم، در بعضی مقیاسها، مثل دیگران کار معینی نداشتن خنده‌دار است. همان‌طور که وجود فرد کشوری که شغل غیر نظامی دارد در پادگان و یا اردوگاه سربازان بی‌لطف است، و حتی در بعضی جاها در خطر اینست که تحقیر شود، همان‌طور هم شخص بیکار بین صاحبان مشاغل عاطل به نظر می‌آید. بالاترین نرخ عادی سود، در قیمت بخش بزرگی از کالاها، ممکن است چنان باشد که آنچه را که به‌اجاره زمین تعلق می‌گیرد ببلعد، و فقط به‌اندازه‌ای باقی گذارد که برای پرداخت کارگری که آن را آماده کرده و به بازار آورده کافی باشد، و این هم پائین‌ترین نرخ است که مزد کارگر را در همه‌جا به‌مأخذ آن پرداخت می‌کنند، یعنی بخور و نمیر کارگر. کارگر باید همیشه وقتی که مشغول کار است به‌طریق تغذیه شود؛ ولی احتمال دارد که همیشه پول مالک پرداخت نشود، و او به‌پول خود نرسد. سود تجارت کمپانی هند شرقی که عمال و مستخدمین آنها در بنگال به‌دست می‌آوردند شاید از نرخ پیش گفته زیاد دور نباشد.

نسبتی که نرخ معمولی بهره بازار به نرخ عادی سود خالص دارد، بالطبع با افزایش و کاهش سود تغییر می‌کند. بهره مضاعف در انگلیس، عبارت از مقداری است که بازرگانان آن را سود معقول، متوسط، و خوب می‌دانند؛ به نظر من این اصطلاح بهره مضاعف یعنی سود عادی و معمولی. در کشوری که نرخ عادی سود خالص هشت یا ده

درصد است، عقل چنین حکم می‌کند که اگر تجارت با پول وام گرفته شده کار کند نصف این مبلغ را به‌عنوان نرخ بهره احتساب کنند. خسارت سرمایه به‌عهده وام‌گیرنده است که او هم در برابر وام‌دهنده آن را بیمه کرده، و نرخ چهار یا ۵ درصد بهره سرمایه، در بیشتر مشاغل ممکن است هم برای پرداخت این خسارت بیمه کردن سود کافی و هم برای زحمت به‌کار انداختن سرمایه مزد وافی بشمار آید. ولی در کشورهایی که نرخ سود عادی خیلی کمتر یا خیلی بیشتر از بهره است، نسبت بین بهره و سود خالص یکی نیست. اگر نرخ سود عادی خیلی پایین‌تر از نرخ بهره باشد، شاید نصف آن را نتوان برای بهره کنار گذاشت، و اگر خیلی بالاتر باشد می‌توان بیش از نصف آن را برای بهره در نظر گرفت. در کشورهایی که به‌سرعت روبه‌ثروت‌مند شدن می‌روند، نرخ کم سود، در قیمت بسیاری از کالاها ممکن است مزد زیاد کارگر را جبران کند، و باعث شود که آن کشورها کالاهای خود را به‌ارزانی همسایگان فقیرتر خود که نرخ مزد در آن پایین‌تر است عرضه کنند.

در حقیقت سودهای عالی بیشتر از مزد زیاد باعث بالا بردن قیمت کار می‌شود. مثلاً، اگر در کارخانه پارچه‌بافی مزد کارگران مختلف مانند وچین‌کن، ریسنده، بافنده و غیره باید در روز ۲ پنس بالابرد لازم است که قیمت پارچه بافته شده را فقط به تعداد ۲ پنسه که مساوی تعداد کارگران است، بالا برده و سپس ضرب در تعداد روزهایی که کار کرده‌اند بکنند. آن قسمت از قیمت کالا که مربوط به مزد است، باید در تمام مراحل تولید، فقط با نسبت حسابی (تصاعد عددی) افزایش مزد مزبور بالا رود. اما اگر سود تمام کارفرمایان کارگران مزبور باید ۵ درصد اضافه شود، آن قسمت از بهای کالا که مربوط به سود است، در تمام مراحل مختلف تولید می‌باید با نسبت هندسی (تصاعد هندسی) نسبت به افزایش سود مزبور ترقی کند. کارفرمای گارگری که پنبه را از غوزک جدا می‌کند در فروش کتان خود ۵ درصد اضافی روی تمام ارزش مواد و مزدی که به کارگران پیش‌پرداخت کرده است می‌کشد. کارفرمای کارگران ریسنده لازم دارد که ۵ درصد اضافه‌تر روی قیمت پنبه‌ای که پرداخت کرده و مزد کارگرانی که آن را ریسنده‌اند بکشد. و کارفرمای کارگر بافنده احتیاج دارد که ۵ درصد اضافه روی قیمت پرداخت شده نخ قماش و مزد کارگر ریسنده بیفزاید. در بالا بردن قیمت کالاها افزایش مزد کارگر درست مثل بهره ساده در انباشتگی وام عمل می‌کند. ولی افزایش سود مثل بهره مرکب عمل می‌کند. بازرگانان و صاحبان صنایع ما در بالا رفتن قیمت همیشه شکایت از آثار بد مترتب بر مزدهای زیاد دارند، و می‌گویند این امر باعث کاهش فروش کالاهایشان در داخل و خارج کشور شده است. ولی چیزی را جعبه به آثار بد سودهای کلان خود به‌زبان نمی‌آورند. این بازرگانان درباره آثار زیان‌آور و مخرب سودهای خود سکوت می‌کنند. و فقط در باره اثرات بد ناشی از کار سایر مردم شکایت دارند.

دربارهٔ مزد و سود کارگر و سرمایه در خدمات مختلف

همهٔ محاسن و معایب خدمات مختلف کارگر و سرمایه در مناطق همجوار، باید یا کاملاً برابر باشد و یا منجر به برابری آنها گردد. اگر در يك منطقه، شغلی باشد که مزایای آن بیشتر یا کمتر از سایر مناطق همجوار باشد، در مورد اول که مزایای زیاد است تعداد بیشتری از افراد به آن منطقه سرازیر می‌شوند و در مورد دوم عده‌ای آن را ترك می‌گویند، به طوری که محسنات آن به زودی به سطح استخدام کارگر و سرمایه در بخش دیگر می‌رسد. این وضع حداقل دربارهٔ جوامعی صادق است که همه چیز به جریان طبیعی خود سیر می‌کند یعنی جایی که آزادی کامل هست، و جایی که مردم آزادند هر شغلی را که مناسب می‌بینند انتخاب کنند، و هر وقت که فکر کردند مناسب نیست آن را عوض کنند.

نفع هر شخص ایجاب می‌کند که در جستجوی کار پرفایده برآید و از اشتغال زیانبار اجتناب کند. در حقیقت مزد و سود نقدی، در همه‌جای اروپا بر طبق استخدام مختلف کار و سرمایه متفاوت است. ولی این تفاوتها و اختلافات قسمتی ناشی از موجبات معینی در خود اشتغال است، که یا واقعاً و یا اقلاً در تصور افراد، سود نقدی کوچک را در بعضی جبران کرده، و در سایر مشاغل سودهای کلان را خنثی می‌کند؛ قسمت دیگر هم مربوط می‌شود به سیاست کشورهای اروپایی که در هیچ کجا آزادی کامل امور وجود ندارد. ملاحظات ویژه آن شرایط و آن سیاستها فصل کنونی را به دو بخش تقسیم می‌کند.

قسمت یکم

ناپرابرپهایی که از نفس ماهیت اشتغال بوجود می‌آید

موارد پنجگانهٔ زیر موجبات اصلی است که تا آنجا که من قادر به شناسایی آنها بودم، سبب جبران سود نقدی کم در بعضی از خدمات، و خنثی کردن سودهای زیاد در

خدمات دیگر می‌شود: اول، دلپذیری و یا نامطبوعیت خود خدمتها، دوم، آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگرفتن آنان، سوم، ثبات یا بی‌ثباتی استخدام در آن مشاغل، چهارم اطمینان کم یا زیادی که باید نسبت به اشخاصی که آن را اجرامی‌کنند داشت، پنجم احتمال یا عدم احتمال موفقیت در آنها.

نخست، مزد کارگر برحسب آسانی یا دشواری، پاکیزگی و یا آلودگی، آبرومندی و یا غیرمحترمانه بودن شغل فرق می‌کند. بدین‌سان در بیشتر جاها اگر تمام سال را در نظر بگیریم، یک خیاط مزدور کمتر از یک بافنده مزدور مزد دارد. زیرا کار او خیلی ساده‌تر است. یک کارگر بافنده کمتر از یک کارگر آهنگری مزد دریافت می‌کند. کار اولی همیشه آسانتر نیست ولی خیلی تمیزتر و پاکیزه‌تر است. کارگر آهنگر با اینکه هنرمند است، در ۱۲ ساعت کار بندرت به اندازه یک کارگر معدن ذغال‌سنگ در هشت ساعت کار عایدی دارد. زیرا کار او زیاد کثیف نیست، خطرش کمتر است و روز روشن و در سطح زمین انجام می‌شود. در مشاغل شرافتمندانه و پر افتخار، خود آبرو و افتخار سهم بزرگی از مزد کارگر را تشکیل می‌دهد. به‌طوری که بتدریج خواهیم گفت با در نظر گرفتن همه مسائل از نظر سود نقدی معمولاً پاداش کمتری به آنها داده می‌شود. کثافت و زشتی کار اثر عکس دارد. حرفه یک قصاب شغل خشونت‌بار و نفرت‌انگیزی است، ولی در بیشتر جاها سودآورتر از بیشتر حرفه‌های معمولی است. تنفرانگیزترین مشاغل یعنی شغل دژخیمی، نسبت به مقدار کاری که انجام می‌دهد، بهتر از هر نوع کسب معمولی هرچه که باشد، درآمد دارد.

شکار و صید که بهترین شغل بشر در جوامع غیرمتمدن است، در مراحل پیشرفت تمدن یکی از دلپذیرترین سرگرمیهای آدمی را تشکیل می‌دهد، و امروز همان کاری را که برای رفع نیاز می‌کردند برای سرگرمی و تفریح می‌کنند. بنابراین در جوامع مترقی، مردم بسیار فقیری وجود دارند که کاری را که دیگران برای وقت‌گذرانی انجام می‌دهند آنها برای امرار معاش می‌کنند. از زمان تئوکریتوس^۱ تا به امروز ماهیگیران این کار را (که دیگران برای تفریح می‌کنند) شغل خود انتخاب کرده‌اند. شکارزد، یا کسی که برخلاف قانون شکار می‌کند، در بریتانیای کبیر مرد بسیار فقیری است. در کشورهایی که شدت قوانین شکارزدها را آزار نمی‌رساند، شکارچی که جواز این کسب را دارد وضعش بهتر از شکارزد نیست. سلیقه طبیعی برای چنین مشاغلی سبب می‌شود که عده بسیاری به‌جای اینکه در تن‌آسائی زندگی کنند، به دنبال این‌گونه مشاغل بروند، و محصول کار آنها نسبت به مقدار آن، همیشه آنقدر ارزان به‌بازار عرضه می‌شود که جز امرار معاش جزئی چیزی برایشان باقی نمی‌ماند.

نامطبوعیت و زشتی کار به‌همان طریقی که روی مزد اثر دارد روی سود هم اثر می‌گذارد. متصدی یک میخانه یا یک پیاله‌فروشی، که هیچ‌گاه مالک محل کار خود نیست، و همیشه معروض خشونت هر آدم مستی قرار می‌گیرد، نه شغل آبرومندی دارد

1. Theocritus. See Idyllium XXI.

نه شغل مطبوعی، ولی بندرت يك حرفهٔ معمولی می‌توان یافت که با يك سرمایه ناچیز سودی چنان کلان عاید کند.

دوم، مزد کارگر با آسانی و ارزانی، یا دشواری و گرانی فراگیری آن شغل تغییر می‌کند.

هروقت ماشین گرانی نصب می‌شود باید انتظار داشت قبل از اینکه مستهلك شود، بتواند در اثر کار زیادی که انجام می‌دهد، قیمت خود به اضافهٔ لااقل سود عادی ناشی از آن را جبران کند. کارگری که با صرف زمان و کار زیاد در مشاغلی که نیاز به مهارت و چابکی فوق‌العاده دارد آموزش می‌بیند می‌توانیم با اینگونه ماشین‌های گران قیمت مقایسه کنیم. باید توقع داشت، کاری که برای انجام آن آموزش دیده، بتواند به‌استثنا مزدی که بالاتر از مزد معمولی کارگر عادی است، تمام مخارج آموزش او را، به‌اضافهٔ حداقل سود عادی سرمایه‌ای که به آموزش وی اختصاص داده شده، جبران کند. همچنین باید این کار را با توجه به طول عمر نامعلوم انسان در مدت زمان معقولی انجام دهد، درست به‌همان طریقی که در مورد عمر نسبتاً مشخص‌تر ماشین این کار صورت می‌گیرد.

تفاوت میان مزد کارگر ماهر و کارگر معمولی مبتنی بر همین اصل است.

رویه اروپا اینست که کار تمام مکانیکها، صنعتکاران، و پیشه‌وران را جزو کار کارگران ماهر بشمارمی‌آورد؛ و کار تمام کارگران غیرشهری را کار عادی محسوب می‌کنند. ظاهراً چنین فرض شده است که اولی طبعی لطیف‌تر و ظریف‌تر از کارگر نوع دوم دارد. شاید در بعضی از موارد این‌طور باشد، ولی در اکثر موارد قضیه کاملاً بعکس است و من این را به‌تدریج نشان خواهم داد. بنابراین، قوانین و رسوم اروپا برای اینکه شخصی را واجد شرایط انجام يك نوع کار بداند، شرط لزوم شاگردی کردن را، ولو اینکه درجات شدت و ضعف این نوع شاگردی در جاهای مختلف فرق کند، قائل شده است. این نوع کارها رایگان و ورودش برای همه آزاد است. ضمن ادامهٔ شاگردی، تمام کارکرد شاگرد به کارفرمایش تعلق دارد، ضمناً باید والدین یا کسان او خرج زندگی او را تأمین کنند، و تقریباً در تمام موارد لباس او را هم باید بدهند. همچنین معمولاً مقداری هم پول به کارفرمای او می‌دهند که حرفهٔ خود را به او بیاموزد. کسانی که نمی‌توانند پول پرداخت کنند، باید وقت خودشان را در اختیار کارفرما قرار بدهند، یا اینکه متعهد شوند که بیشتر از پنجسال معمولی برای او کار کنند؛ این شرط اخیر با اینکه همیشه به‌علت تنبلی شاگرد به‌سود کارفرما نیست، ولی به‌زیان شاگرد است. بعکس، در مورد کارگر روستایی در حالی که برای کارهای آسان استخدام شده، ولی مشکلترین قسمت حرفهٔ خود را فرامی‌گیرد، و در تمام مراحل مختلف استخدام، وی از قبل کار خود ارتزاق می‌کند، از اینرو، کاملاً منطقی و معقول است که در اروپا، مزد مکانیک، پیشه‌ور، و صنعتکار باید قدری بالاتر از کارگر عادی باشد. و همین‌طور هم هست، و درآمد بهتری که دارند سبب می‌شود که آنها را از طبقهٔ بالاتر مردم به‌شمار آورند. اما این برتری معمولاً زیاد نیست؛ درآمد روزانه و یا هفتگی مزدور در عادی‌ترین

کارخانه‌ها، مثل کارخانه پارچه‌های پشمی، نخ‌ساده، وقتی به‌طور متوسط حساب شود، در بیشتر جاها، قدری بیشتر از مزد روزانه کارگر معمولی است.

در حقیقت، شغل آنها یکنواخت و پیوسته است، و برتری درآمدشان، با احتساب تمام مدت سال، ممکن است قدری بیشتر باشد. اما ظاهراً چنین می‌نماید، که بیشتر از آنچه که برای جبران مخارج فوق‌العاده آموزششان شده نیست.

آموزش در هنرهای خلاق و حرفه‌های آزاد از این هم خسته‌کننده‌تر و گرانتر است. لذا پاداش نقدی صورتگر و مجسمه‌ساز، و کیل دعاوی و پزشک، باید خیلی زیادتر باشد، و همین‌طور هم هست. سود سرمایه‌ها ظاهراً کمتر تحت تأثیر آسانی و یا دشواری آموزش حرفه‌ای که در آن به‌کار رفته است قرار می‌گیرد. در واقع آموختن تمام‌راه‌های مختلفی که در شهرهای بزرگ سرمایه‌ها را به‌خود جلب می‌کند و آنها را به‌کار می‌گیرد تقریباً هم سخت است و هم آسان. رشته‌های مختلف تجارت اعم از داخلی یا خارجی از لحاظ پیچیدگی زیاد با هم فرق ندارند.

سوم، مزد کارگر در مشاغل مختلف با درجه ثبات و بی‌ثباتی شغل فرق می‌کند. استخدام در بعضی از مشاغل پایدارتر از مشاغل دیگر است. در بیشتر صنایع هر کارگر مزدور اطمینان دارد که در تمام سال هر روز که قادر به کار کردن باشد کار برای او هست. بعکس یک بنا یا معمار، در یخبندان سخت، یا در هوای خراب زمستان نمی‌تواند کار کند، و شغل او همیشه بستگی به دعوت گهگاهی مشتریان او دارد. در نتیجه، احتمال دارد که اغلب بدون کار باشد. بنابراین در زمان اشتغال هر چه که درمی‌آورد، نه تنها باید مخارج ایام بیکاری او را تأمین کند، بلکه غم و پریشان‌حالی ناشی از یک چنین وضع متزلزلی را نیز باید جبران کند. لذا در جاهائی که در آمد حساب شده بیشتر صنعتگران تقریباً با مزد کارگر عادی در یک سطح است، مزد معمار، و بنا معمولاً بین ۵۰ درصد تا ۱۰۰ درصد بیشتر از مزد آنهاست. وقتی که کارگر عادی ۵ شلینگ و ۴ پنس در هفته مزد می‌گیرد، معمار و بنا اغلب ۷ و یا ۸ شلینگ دارند، و جاهایی که کارگر عادی ۹ و یا ده شلینگ دریافت کند، مثل لندن، معمار و بنا معمولاً ۱۵ تا ۱۸ شلینگ دریافت می‌کنند. اما، به‌نظر می‌آید، که هیچ‌نوع‌کاری که مستلزم مهارت است، آسانتر از کار معماری و بنائی نیست و یاد گرفتن آن ساده است. گفته می‌شود، در فصل تابستان کسانی که با صندلی چرخدار دیگران را به این طرف آن طرف می‌برند، به‌عنوان بنا کار می‌کنند. بنابراین، مزد زیاد معماران و بناها ارتباط چندانی با پاداش مهارتشان ندارد، بلکه پاداش ناپایداری و عدم ثبات شغلشان است.

چنین به‌نظر می‌رسد که نجار در و پنجره‌ساز شغلی ظریف‌تر و خلاق‌تر از بنا دارد. اما، در بیشتر جاها، (زیرا در همه‌جا این‌طور نیست) مزد روزانه او کمتر است. شغل او، با اینکه زیاد بستگی به دعوت گهگاهی مشتریانش دارد، ولی کاملاً به آن متکی نیست، و دستخوش نوسانات جوی هم نمی‌شود.

مشاغلی که معمولاً ایجاد اشتغال دائمی می‌کنند، اگر در محل خاصی تصادفاً موفق به این کار نشوند، مزد کارگران آن همیشه بسیار بیشتر از نسبت مزد کارگران عادی

است. در لندن تقریباً تمام کارفرمایان، پیشه‌وران مزدور روزانه و یا هفتگی استخدام می‌کنند و روز بعد یا هفته بعد به خدمتشان خانمه می‌دهند، درست به همان شکلی که کارگر روزمزد را در جاهای دیگر استخدام می‌کنند. لذا پائین‌ترین صنف پیشه‌وران و خیاطان روزمزد، در آنجا هر روز نیم کرون مزد دارند، در صورتی که مزد کارگر عادی ۱۸ پنس است. در شهرهای کوچک در روستاها، مزد خیاط روزمزد اغلب به زحمت معادل مزد کارگر عادی می‌شود، ولی در لندن اغلب اینها هفته‌ها بیکارند، مخصوصاً در فصل تابستان.

وقتی که ناپایداری شغل با سختی و کثافت و نامطبوعی کار توأم شد، مزد عادی‌ترین کارگران گاهی بالاتر از ماهرترین دست‌ورزان می‌شود. در نیوکاسل، یک کارگر ذغال‌سنگ، معمولاً دو برابر، و در بعضی از بخشهای اسکاتلند در حدود سه برابر مزد کارگر عادی پول می‌گیرد. مزد زیاد او ناشی از صعوبت کار و نادلپذیری و کثافت آنست. شغل او، در اکثر اوقات ممکن است تا هر وقت که خودش بخواهد ادامه داشته باشد. کارگر تقسیم ذغال سنگ در لندن شغلی دارد که در صعوبت، کثافت، نامطبوعیت، تقریباً برابر کارگر معدن ذغال است؛ و به واسطه نامنظم بودن ورود کشتیهای ذغال، اشتغال عدهٔ زیادی از آنها به ناچار خیلی بی‌ثبات است. بنابراین، اگر مزد کارگر معدن ذغال معمولاً دو یا سه برابر کارگر عادی باشد، غیرمعقول نیست که کارگر تقسیم ذغال گاهی چهار یا ۵ برابر کارگر عادی درآمد داشته باشد. در تحقیقی که چند سال پیش از وضع این کارگران به عمل آمد معلوم شد با نرخی که آن زمان به آنها پرداخت می‌شد می‌توانستند از ۶ تا ۱۵ شلینگ در روز عایدی داشته باشند. ۶ شلینگ در حدود ۴ برابر مزد یک کارگر عادی در لندن است و در هر صنف معینی کمترین مزد عادی همیشه متعلق به تعداد بیشتری از وابستگان آن صنف است. هرچه قدر که آن درآمدها گراف و نامعقول به نظر آید، اگر بیش از مقداری که برای جبران تمام موجبات نادلپذیری شغل لازم است باشد، طولی نمی‌کشد که زیادی تعداد رقیب، چون بسیاری از مشاغلی که امتیاز منحصر به فرد ندارند، مزد آنها را به پایین‌ترین نرخ تنزل خواهد داد. استواری و ناستواری شغل نمی‌تواند اثری در سود سرمایه عادی در یک حرفهٔ معین داشته باشد. به کارافتادن سرمایه به‌طور پایدار و ناپایدار در یک کار به‌نوع تجارت ارتباطی ندارد بلکه بستگی دارد به بازرگانی که آن را به کار می‌برد.

چهارم، مزد کار برطبق اطمینان کم یا زیادی که باید به کارگران داشت بستگی دارد. مزد زرگر و جواهرساز در همه‌جا بالاتر از هر کارگری است که با آنها برابر و حتی دارای نبوغ بسیار بیشتر از آنها هم باشد، و این هم به سبب مواد گرانبهایی است که به آنها سپرده شده است. ما تندرستی خود را به مسئولیت پزشک وامی‌گذاریم و به او اعتماد می‌کنیم، ثروت و گاهی اوقات زندگی و شهرت خود را به وکیل دعاوی و یا وکیل مدافع می‌سپریم. یک چنین اعتماد و اطمینانی را نمی‌توان به افرادی که دارای شرایط پست و یا پائین هستند واگذار. بنابراین، پاداش به آنان باید طوری باشد که مقامی که در خور این اعتماد عظیم است در جامعه داشته باشند. وقت زیاد و مخارج

هنگفتی که در آموزش و پرورش آنان صرف شده، وقتی با این موجبات جمع شود، ضرورتاً قیمت کار آنها را باز بالاتر می‌برد. وقتی شخصی فقط سرمایه خود را در یک کار تجاری وارد می‌کند، اطمینانی به او نیست؛ و اعتباری که ممکن است این شخص از مردم دریافت کند، نه تنها به حرفه‌اش، بلکه به عقیده مردم درباره ثروت، پاکدامنی، و مال‌اندیشی او بستگی دارد. بنابراین نرخ متفاوت سود، در رشته‌های گوناگون تجارت، ناشی از درجات مختلف اطمینانی که به بازرگانان می‌کنند نیست.

پنجم، مزد کار در مشاغل مختلف بر طبق امکان یا عدم امکان موفقیت در آنها تغییر می‌کند. احتمال اینکه هر شخص معینی برای شغلی که آموزش دیده و واجد شرایط شود در مشاغل مختلف با هم متفاوت است. در بیشتر کارهای مکانیکی، موفقیت تقریباً قطعی است، ولی در مشاغل و حرفه‌های آزاد غیر قطعی است. پسر خودتان را به شاگرد کفاشی بفرستید، و تردیدی نیست که او کفش دوختن را یاد می‌گیرد و می‌تواند یک جفت کفش بدوزد؛ ولی او را برای مطالعه حقوق بفرستید، لااقل ۲۰ به یک می‌توانید شرط ببندید که چنان تبصری که بتواند او را در این شغل موفق بدارد و معاش خود را از آن تأمین کند پیدا نخواهد کرد. در یک قرعه‌کشی عادلانه کسانی که جایزه به نامشان اصابت می‌کند، باید همه آن چیزی را که دیگران باختند و پوچ درآمده اینها برده باشند. در یک شغلی که در برابر هر شخصی که موفق می‌شود بیست نفر شکست می‌خورند، آن یک نفر باید همه موفقیت‌هایی که آن بیست نفر باید داشته باشند و ندارند به چنگ آورد. مشاور حقوقی که شاید در نزدیکیهای چهل سالگی، شروع می‌کند که از شغل خود بهره‌مند شود، باید نه تنها آموزش بسیار خسته‌کننده و گران خود را تلافی کند، بلکه تلافی هزینه‌های بیست نفر دیگری که احتمال دارد در این راه هرگز موفق نشده باشند نیز بنماید. هر چه قدر که حق‌المشاوره بعضی از وکلا گاهی به ظاهر خیلی هنگفت بنماید، درآمد حقیقی آنها هرگز برابر این مبلغ نیست. مبالغی که هر سال احتمالاً در مشاغل عادی به وسیله کارگران مختلف، از قبیل کفاش و یا پارچه‌باف عاید می‌شود، و مبالغی که هر ساله احتمالاً خرج می‌شود، در یک منطقه معین حساب کنید، و می‌بینید که مبالغ به دست آمده بیشتر از وجوه مصرف شده است. ولی همین محاسبه را نسبت به تمام وکلای مدافع و دانشجویان حقوق در کانون وکلای مختلف بکنید، و می‌بینید که درآمد سالیانه آنها نسبت ناچیزی از مخارج سالیانه آنهاست، حتی اگر درآمدها را تا آنجا که می‌توانید زیادتر حساب کنید و مخارج را تا آنجا که میسر است کمتر باز این تفاوت به چشم می‌خورد. بنابراین، بخت آزمائی در مشاغل حقوقی، یک بخت آزمائی منصفانه‌ای نیست، و این کار و سایر حرفه‌های آزاد و محترم، از نظر سود مادی، ظاهراً کمتر جبران می‌شود.

اما، مشاغل مزبور خود را با سایر مشاغل حفظ می‌کنند، و با وجود این ضعف، روح مردان آزاد و سخاوتمند مشتاقانه بدین گونه کارها می‌گراید. دو علت مختلف برای هجوم به طرف این مشاغل وجود دارد. یکی میل به اشتهار که ملازمه مزیت و تفوق عالی هر یک از این امور است، و دوم اعتماد طبیعی که هر کس کم و بیش

نه تنها نسبت به توانائی خود، بلکه به اقبال بلند خود دارد. برتری و تفوق در هر شغلی، که تعداد معدودی در حالت متوسط به آن می‌رسند، علامت قطعی آن چیزی است که ما نبوغ و یا استعداد عالی می‌نامیم. تحسین و ستایش مردم که ملازم چنین توانایی بارزی است همیشه قسمتی از درآمد این گروه را تشکیل می‌دهد؛ و این تحسین و ستایش هر چه زیاد یا کم باشد به همان نسبت هم جبران زحمت آنها را کرده است. قسمت قابل ملاحظهٔ این درآمد در حرفهٔ پزشکی جبران می‌شود؛ و شاید اندکی بیشتر از آن در حرفه و کالت و حقوق جبران شود؛ ولی در حرفهٔ شاعری و فلسفه تقریباً جبران همهٔ زحمتها شده است.

استعدادهای موافق و شکوفایی وجود دارد که داشتن آن یک نوع تحسین معینی را ایجاب می‌کند؛ ولی اجرا و کاربرد این استعدادها به منظور نفع مادی، اعم از اینکه مبتنی بر تعقل باشد و یا تعصب، مانند فحشای عمومی تلقی می‌شود. بنابراین، درآمد نقدی کسانی که این استعدادها را بدین طریق به کار می‌اندازند، باید نه تنها برای جبران وقت، کار، و مخارج به دست آوردن استعدادها کافی باشد، بلکه برای بی‌آبرویی و فضاحتی که ملازمهٔ کاربرد این استعدادها به عنوان وسیلهٔ ارتزاق است تکافو کند. درآمد هنگفت و فوق‌العادهٔ هنرپیشگان، خوانندگان اپرا، و رقاصان تئاتر و اپرا، و غیره بر مبنای این دو اصل بنا شده است؛ یعنی کمیابی و زیبایی استعدادها، و بدنامی کاربرد این استعدادها بدین نحو. در نظر اول این بسیار نامعقول و غیرعقلانه می‌نماید که ما از یک طرف وجود آنها را تحقیر کنیم و مع هذا با گشاد دستی وافر استعدادشان را جبران کنیم. اما وقتی کار اول را انجام می‌دهیم، ناچاریم قسمت دوم یعنی جبران زحمت آنان را نیز بکنیم. چنانچه روزی عقیده و یا تعصب عمومی نسبت به شغل این عده عوض شود، مزد نقدی آنان با سرعت تنزل خواهد یافت. افراد بیشتری به این قبیل کارها روی می‌آورند، و طولی نخواهد کشید که رقابت بین آنان قیمت مزد آنان را کاهش می‌دهد. این استعدادها، با اینکه خرق عادت است، ولی به هیچ وجه آن طور که تصور می‌رود نادر نیست. گروه کثیری از مردم حداعلای این استعدادها را دارند، ولی استفاده از آن را دوست ندارند؛ و عدهٔ بیشتری نیز می‌توانند این گونه استعدادها را در خودشان پرورش دهند، مشروط به اینکه کار شرافتمندانه‌ای با آن انجام دهند.

عجب و خودبینی زیادی که اکثر مردم از استعداد و توانایی خود دارند یک مصیبت قدیمی است که فیلسوفان و اخلاقیون همهٔ اعصار از آن یاد کرده‌اند. ظن قوی بیهودهٔ آنان در بلندی بخت و اقبالشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اما، هنوز هم عمومیت دارد. هیچ انسان زنده‌ای نیست، که در سلامت روح و جسم، سهمی از آن نداشته باشد. هر فردی شانس سود بردن را کم و بیش زیاد حساب می‌کند؛ و بیشتر مردم امکان زیاد بردن را کم می‌گیرند؛ و بندرت کسی که از سلامت جسم و روح به قدر کافی برخوردار است سود را بالاتر از ارزش واقعی آن برآورد می‌کند.

اینکه می‌گوئیم مردم شانس برد را بیشتر از واقعیت آن ارزیابی می‌کنند، دلیلش موفقیت عمومی بنگاههای بخت‌آزمایی است. هیچ وقت در دنیا بنگاه بخت‌آزمایی کاملاً

منصفانه‌ای پدید نیامده و هرگز هم پدید نخواهد آمد؛ بخت آزمائی منصفانه یعنی وقتی که مجموع سود مساوی مجموع زیان باشد؛ زیرا در این صورت کارگردان بخت - آزمایی نمی‌تواند از آن بهره‌مند شود. در بخت آزمایی ملی بلیطها حقیقتاً ارزش پولی را که مشتریان و خریداران می‌پردازند ندارند، و مع‌هذا به‌قیمتی معادل ۲۵ سی، گاهی چهل درصد اضافه از قیمت اسمی به‌فروش می‌رسند. امید بیهوده برد جوایز بزرگ تنها علت تقاضای آنست. متین‌ترین و عاقل‌ترین افراد ندرتاً فکر می‌کنند که پرداخت مبلغ جزئی قیمت بلیط و انتظار بردن مبلغ هنگفت ده و بیست هزار لیره کار احمقانه‌ایست، و اغلب نمی‌دانند حتی آن مبلغ جزئی که می‌پردازند شاید بیست و یا سی درصد بیشتر از ارزش حقیقی آنست. در بخت‌آزماییهای دیگر که جوایز آن از بیست لیره تجاوز نمی‌کند، با اینکه از سایر جنبه‌ها از بخت‌آزمایی ملی عادلانه‌تر و به‌انصاف‌تر است، ولی مقدار تقاضای بلیط آن به‌اندازه بلیط‌های بخت‌آزماییهای بزرگ ملی نیست. بعضی از افراد برای اینکه شانس بهتر برد جوایز بزرگتر را داشته باشند، چندین بلیط می‌خرند، و بعضی نیز در تعداد زیادی از بلیطها شریک می‌شوند. اما در ریاضی، هیچ قضیه‌ی اصلی مسلم‌تر از این نیست که هرچه جرئت خرید بلیط بیشتر را داشته باشید، احتمال باخت بیشتر است. اگر دل به‌دریا زده و تمام بلیط‌های بخت‌آزمایی را یکجا بخرید، باخت شما قطعی است؛ هرچه تعداد بلیط‌های خریداری زیادتر باشد قطعیت باخت بیشتر است. می‌توانیم با مطالعه سود متوسط بیمه‌کننده بفهمیم که چگونه مردم اغلب شانس باخت را کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند، و بندرت بیشتر از آنچه می‌ارزد ارزیابی می‌شود. برای اینکه بیمه آتش‌سوزی و یا بیمه ناشی از خطرات دریا برای بیمه‌گر سودآور باشد یک حق بیمه عادی برای جبران ضررهای عادی، و پرداخت مخارج اداری بیمه و به‌دست آوردن سودی که می‌شد با به‌کارانداختن همان سرمایه در جای دیگر و در تجارت عادی به‌دست آورد، کافی است. شخصی که بیشتر از این مقدار حق بیمه نمی‌پردازد ظاهراً بیشتر از ارزش واقعی ریسک مزبور پولی پرداخت نکرده است، یعنی کمترین بهایی که می‌تواند منصفانه توقع بیمه‌کردن آنرا داشته باشد. ولی با اینکه تعداد بسیاری از مردم از راه بیمه پولدار شده‌اند، فقط تعداد خیلی‌توانسته‌اند از این راه ثروت هنگفتی بیندوزند؛ تنها از این نظر به‌خوبی آشکار می‌شود که تراز عادی سود و زیان در بیمه بیشتر از سایر داد و ستدهای عادی که تعداد زیادی از مردم را پولدار می‌کند نیست. اما، با اینکه حق بیمه معمولاً سنگین نیست، بسیاری از مردم ریسک را به‌قدری کوچک می‌شمارند که نمی‌خواهند حق بیمه را پرداخت کنند. در تمام جزیره انگلستان به‌طور متوسط هر ۱۹ خانه از ۲۵ خانه، و یا شاید ۹۹ درصد از همه خانه‌ها در برابر آتش‌سوزی بیمه نیست. مخاطرات دریائی برای عده بیشتری از مردم هولناک‌تر است، و نسبت کشتیهای بیمه‌شده به‌آنهایی که بیمه نمی‌شوند خیلی بیشتر است. اما خیلی از کشتیها در تمام فصول سال، و حتی در زمان جنگ، بدون بیمه بحرپیمایی می‌کنند. شاید گاهی این کار بدون بی‌احتیاطی و از روی هوشیاری باشد. وقتی یک شرکت بزرگ، و یا حتی یک بازرگان معتبر بیست، سی کشتی در دریا دارد، کشتیها در همین وضعی که

هستند خودشان یکدیگر را بیمه می‌کنند. حق بیمه‌ای که بدین وسیله صرفه‌جویی می‌شود ممکن است بیشتر از مقداری باشد که چنین زیانهایی که احتمال وقوع آن در مسیر عادی حوادث می‌رود جبران کند. اما، غفلت ورزیدن از بیمه کردن محموله، همانطور که در مورد بیمه نکردن خانه‌ها معمول است، در بیشتر موارد، نتیجهٔ این چنین محاسبهٔ دقیق و حساب شده نیست، بلکه محض لاقیدی، بی‌ملاحظگی و استحقار جسورانهٔ بیم‌زیان (ریسک) است.

حقیر شمردن بیم‌زیان (ریسک) و امید جسورانه به موفقیت در هیچ دوره از زندگی فعالتر از سالهایی نیست که جوانان حرفه خود را انتخاب می‌کنند. ترس از بدبختی در آن زمان آن قدر کوچک است که نمی‌تواند امید شانس خوب را نامتعادل کند و این امر در آمادگی مردم عادی برای نامنویسی سربازی، یا رفتن به دریا بیشتر به چشم می‌خورد، تا اشتیاق مردم با نزاکت برای وارد شدن در آنچه که حرفهٔ آزاد نامیده می‌شود.

آنچه که یک سرباز عادی ممکن است از دست بدهد به خوبی واضح است. اما، داوطلبان خدمت سربازی در آغاز یک جنگ جدید بدون در نظر گرفتن خطر به این آسانی ثبت نام نمی‌کنند؛ و با اینکه بندرت فرصت و یا شانس ارتقاء دارند، در همان رؤیای جوانی نزد خود هزاران مورد از کسب افتخار و امتیاز را مجسم می‌کنند که هرگز صورت واقعیت به خود نمی‌گیرد. حقوق‌شان کمتر از یک کارگر عادی است، و در خدمت واقعی کار و خستگی آنها بیشتر است.

انتخاب شغل در کشتی یا بخت‌آزمودن در دریا روی هم رفته خیلی نامساعدتر از ارتش زمینی نیست. فرزند یک کارگر و یا صنعتگر معتبر ممکن است اغلب با اجازهٔ پدرش عازم دریا شود، ولی اگر به عنوان سرباز نامنویسی کند، همیشه بدون موافقت پدر است. دیگران می‌بینند که شانس او برای ترقی در یک شغل بیشتر است؛ هیچ کس جز خودش متوجه نمی‌شود که از حرفهٔ دیگر بیشتر برخوردار خواهد شد. یک دریاسالار بزرگ کمتر در معرض تحسین و ستایش عمومی است تا یک سرلشکر و ژنرال-بزرگ، و بزرگترین موفقیت‌های دریائی اشتهار و دولت کمتری در پی دارد تا موفقیت و پیروزی مساوی در خشکی. همین اختلافات در درجات پائین‌تر در هر دو شغل بخوبی دیده می‌شود. طبق قوانین سابقه‌کار در ترقی‌ات ناخدای کشتی همدیف سرهنگ در ارتش است. ولی در برآورد عادی همدیف او نیست. چون جوایز بزرگ بخت‌آزمایی کمتر است، جوایز کوچک باید به تعداد بیشتری باشد. بنابراین، ملوان عادی اغلب بیشتر از سرباز عادی ترفیع و پول می‌گیرد، و امید به این جوایز همان چیزی است که در اصل این حرفه را به‌وی قبولانده است. با اینکه مهارت و چابکی جوانان بالاتر از تقریباً هر پیشه‌ور است، و با اینکه تمام زندگی آنها یک صحنه دائمی سختیها و مخاطرات است، مع‌هذا برای اینهمه مهارت و چابکی، و برای این همه سختی و خطرات، تا وقتی که در شرایط ملوان عادی هستند، بندرت جز لذت انجام خدمات سخت و غلبه کردن بر مشکلات پاداشی دریافت می‌کنند. مزد ملوانان بیشتر از کارگران عادی که در بندر

کار می‌کنند و نرخ مزد دریانوردان در آن بندر تعیین می‌شود نیست. و چون مرتباً از بندری به بندر دیگر می‌روند، حقوق ماهیانه کسانی که از بنادر مختلف انگلیس بحرپیمائی می‌کنند خیلی نزدیک به سطح حقوق کارگران در آن نقاط مختلف است؛ و نرخ بندری که تعداد بیشتری کشتی از آن حرکت می‌کند، یعنی بندر لندن، نرخ مزد سایر بنادر را تعیین می‌کند. در لندن مزد تعداد بیشتر طبقات مختلف کارگران تقریباً دو برابر همان طبقات در ادینبورگ است. اما ملوانی که از بندر لندن حرکت می‌کند بندرت در ماه بیش از سه یا چهار شلینگ بالاتر از ملوانی می‌گیرد که از بندر لیث^۲ به دریا می‌رود، و تفاوت مزدها اغلب آنقدر هم زیاد نیست. در زمان صلح و در خدمات بازرگانی، نرخ مزد در لندن از یک گینی تا بیست و هفت شلینگ در هر ماه است.

یک کارگر عادی در لندن، با نرخ ۹ تا ۱۰ شلینگ در هفته، ممکن است در مدت یک ماه از چهل تا چهل و پنج شلینگ مزد داشته باشد در واقع، ملوان به غیر از حقوقش آذوقه هم دریافت می‌کند. اما، ارزش این آذوقه ممکن است همیشه زیادتر از تفاوت بین مزد او و کارگر معمولی نباشد؛ و یا اینکه گاهی باید بهای آذوقه بیشتر از تفاوت مزدها باشد، اضافه تفاوت به نفع ملوان نیست، زیرا نمی‌تواند آنرا با زن یا خانواده خود که در وطن هستند و باید از مزد او زندگی کنند تقسیم کند.

خطرات و جان مفت‌به‌بردن از مهالك و حوادث زندگی، به جای اینکه جوانان را نومید و دل‌سرد کند، ظاهراً اغلب باعث تشویق آنان به قبول این حرفه می‌شود. یک مادر دل‌نازک، از طبقات پائین اجتماع، اغلب از فرستادن طفلش به دبستان در شهرهای بندری وحشت دارد، نکند که منظره کشتیها و مکالمه و سرگذشت ملوانان وی را تشویق کند که به دریا برود. دورنمای بعید خطرات، که انتظار داریم با شهامت و زبردستی خود را از آنها برهانیم، زیاد موافق طبع ما نیست و در هر شغلی حقوق کارگر را بالا نمی‌برد. در مورد کسانی که شهامت و کاردانی ندارند وضع طور دیگر است. در مشاغلی که معلوم شده ناسالم است، مزد کارگران همیشه خیلی بالاست. نبودن بهداشت و ناسلامتی کار یک نوع نامطبوعیت است، و اثرات آن را در روی مزدها باید زیر همان عنوان عمومی طبقه‌بندی کرد.

در تمام موارد کاربرد سرمایه نرخ عادی سود کم و بیش با قطعیت و عدم قطعیت بازده سرمایه تغییر می‌کند. بازگشت سرمایه در داخل قطعی‌تر است تا در تجارت خارجی، و در بعضی از رشته‌های مبادله جهانی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در دیگر رشته‌ها، مثلاً در تجارت با امریکای شمالی بازگشت سرمایه مسلم‌تر است تا در جامائیکا. نرخ عادی سود همیشه کم و بیش با قبول بیم زیان (ریسک) بالاتر است. اما، به نظر نمی‌رسد که به نسبت بیم زیان (ریسک) زیاد شود، و یا کاملاً جبران ریسک را بکند. ورشکستگی در داد و ستد پرمخاطره بیشتر اتفاق می‌افتد. خطرناک‌ترین نوع داد و ستد، یعنی قاچاقچی‌گری، گوا اینکه وقتی موفق‌آمیز باشد پرسودترین حرفه‌هاست، ولی قطعی‌ترین

راه به‌ورشکستگی است. امید بیهوده به‌موفقیت در اینجا مثل سایر موارد ظاهراً اثر می‌کند، و عده زیادی حادثه‌جو را در این گونه حرف پر از خطر سوق می‌دهد، به‌طوری که رقابت آنان سود آنها را پائین‌تر از آن سطحی که برای جبران خطر کافی است می‌برد. برای اینکه کاملاً این مخاطرات تلافی شده باشد، علاوه بر سود عادی سرمایه، بازده عادی باید نه‌تنها جبران زیانهای گهگاهی را بکند بلکه شامل سود مازادی برای این قبیل حادثه‌جویان باشد به‌اضافه سود بیمه‌کننده. اما اگر بازده عادی برای همه اینها کافی بود، ورشکستگی در این نوع کارها بیشتر از سایر حرفه‌ها نبود.

بنابراین، از پنج موجب پیش‌گفته که مزد کارگر را تغییر می‌دهد، فقط دوتا از آنها روی سود سرمایه اثر می‌گذارد؛ یکی مطبوعیت یا عدم مطبوعیت شغل، و دیگری مخاطره و یا ایمنی که سرمایه به‌کار رفته با آن مواجه است. در مورد دلپذیری یا دل‌ناپذیری شغل، در بیشتر موارد کاربرد سرمایه اختلاف خیلی جزئی وجود دارد یا اصلاً اختلافی وجود ندارد؛ ولی در مورد کارگر این اختلاف شدید است؛ و سود عادی سرمایه، با اینکه با بیم زیان (ریسک) بالا می‌رود، ولی همیشه به‌نسبت آن زیاد نمی‌شود. از همهٔ این‌مباحث چنین نتیجه می‌شود که در يك جامعه و یا يك محل نرخ متوسط و با عادی سود سرمایه در کاربرد مختلف سرمایه باید بیشتر از مزد نقدی انواع مختلف کار هم‌سطح باشد. و همین‌طور هم هست. تفاوت بین مزد کارگر عادی و حقوق وکیل و یا پزشک خوب، ظاهراً خیلی زیادتر است از تفاوت بین سود عادی در رشتهٔ مختلف تجارت. به‌علاوه اختلاف ظاهری در سود حرفه‌های مختلف، به‌طور کلی ناشی از اینست که ما همیشه تشخیص نمی‌دهیم چه چیز را جزو مزد باید بشمار آورد، و چه چیز جزو سود و همین موضوع آدم را فریب می‌دهد.

سود دوافروشان، ضرب‌المثل خاص و عام است و نشانه سود هنگفت غیر معمولی است. اما، این سود به‌ظاهر زیاد، اغلب چیزی بیشتر از مزد معقول کار نیست. مهارت دوافروش خیلی قشنگ‌تر و ظریف‌تر از مهارت صاحبان پیشه‌های مختلف است، و اطمینانی که به‌وی دارند دارای اهمیت بیشتری است.

وی در همهٔ موارد پزشک تهیستان است، و وقتی که ناراحتی و خطر مهمی نباشد به‌ثروت‌مندان نیز دوا می‌دهد. بنابراین درآمد وی باید متناسب باشد با مهارت وی و اعتمادی که به او دارند، و این پاداش معمولاً در قیمت داروهای که می‌فروشد تأمین شده است. اما همه داروهای که بهترین دوافروش در يك سال می‌فروشد، شاید برای وی بیش از چهل تا پنجاه لیبره تمام نشده باشد. بنابراین با اینکه او داروها را به سیصد یا چهارصد لیبره، یا هزار برصد سود می‌فروشد، ولی اغلب این پول بیش از مزد منصفانه کاری که می‌کند نیست، و فقط به‌این طریق است، که می‌تواند کار خود را بفروشد یعنی روی قیمت داروهای خود استفاده کند. قسمت بزرگی از سود ظاهری مزد حقیقی است که به‌لباس سود ملبس شده است.

در يك شهر كوچك بندری، يك بقال كوچك چهل یا پنجاه درصد روی سرمایه صدلیبره‌ای خود سود می‌برد، در صورتی که يك بازرگان عمده‌فروش مهم در همان

شهر بندرت بیش از هشت یا ده در صد روی سرمایه ده هزار لیره‌ای خود سود می‌برد. شغل بقالی شاید برای راحتی ساکنین آنجا لازم باشد، و کوچکی بازار ممکن است اجازه به‌کار انداختن سرمایه زیادتری را ندهد. اما، آدم نه تنها باید از طریق حرفه و پیشه خود زندگی کند، بلکه برطبق مشخصات شرایطی که برای آن کار دارد و به‌طور مناسبی زندگی کند. به‌غیر از داشتن مقداری سرمایه، باید بتواند بنویسد و بخواند و حساب کند، و همچنین در بارهٔ چهل یا شصت قلم انواع کالاهای مختلف قضاوت صحیح داشته، قیمت، ویژگی و بازاری که می‌تواند آن را در آنجا ارزاتر بخرد بشناسد. به‌طور خلاصه، باید تمام اطلاعاتی که برای یک بازرگان بزرگ لازم است داشته باشد، به‌طوری که هیچ چیز نتواند سد راه او برای رسیدن به‌سطح یک بازرگان مهم باشد جز نداشتن سرمایهٔ کافی. سی یا چهل لیره درآمد در سال برای شخصی که این مشخصات را داشته باشد زیاد نیست. این مبلغ را از سود به‌ظاهر هنگفت سرمایهٔ او کم کنید، و مقداری که باقی می‌ماند چیزی جز سود عادی سرمایه نیست. در این مورد هم، قسمت اعظم سود ظاهری مزد حقیقی اوست.

تفاوت بین سود ظاهری عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، در پایتخت خیلی کمتر است تا در شهرهای کوچک و روستاها. جایی که ده هزار لیره را می‌توان در شغل خواربار فروشی به‌کار انداخت، مزد کار خواربارفروش فقط سهم خیلی ناچیزی به‌سود واقعی یک چنین سرمایه کلانی اضافه می‌کند. بنابراین، سود ظاهری یک خرده‌فروش ثروتمند، در آنجا نزدیک به‌سطح درآمد بازرگان عمده‌فروش است. به‌این علت است که کالاهائی که به‌وسیلهٔ خرده‌فروشی عرضه می‌شود به‌طور کلی در پایتخت اغلب ارزاتر است تا شهر کوچک و یا یک روستا یا حداقل قیمت آن یکی است. مثلاً کالاهای خواربارفروشی، معمولاً ارزاتر است؛ نان و گوشت هم اغلب ارزان است آوردن کالای بقالی به‌شهر گرانتر از بردن آن بوده نیست؛ اما آوردن غله و یا احشام خیلی گران است، زیرا بیشتر آنها را باید از فواصل بسیار دور به‌بازار آورد. بنابراین، هزینهٔ اولیه کالاهای خواربارفروشی، در هر دو جا یکی است، و در جاهایی که کمترین سود روی آنها کشیده می‌شود ارزاترین است. هزینهٔ اولیهٔ نان و گوشت در شهرهای بزرگ بیشتر از روستاهاست؛ لذا، با اینکه سود کمتر است، این مواد همیشه ارزان نیستند، و اغلب قیمت آنها نظیر شهرهای بزرگ است. در کالاهایی مثل نان و گوشت همان دلایلی، که سود ظاهری را کاهش می‌دهد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. وسعت بازار، چون اشتغال سرمایه‌های زیادی را سبب می‌شود، سود ظاهری را کاهش می‌دهد؛ اما چون احتیاج به‌عرضه خواربار از راه‌های دور دارد، هزینهٔ اولیه را بالا می‌برد. این کاهش یکی و افزایش دیگری در بسیاری از موارد، مثل اینست که همدیگر را خشی می‌کنند، و شاید به‌همین علت باشد که با اینکه قیمت غله و احشام معمولاً در قسمت‌های مختلف مملکت فرق دارد، قیمت نان و گوشت عموماً در سراسر بخش اعظم کشور تقریباً یکی است.

با اینکه سود سرمایه عمده‌فروشی و خرده‌فروشی عموماً در پایتخت کمتر از شهرهای

کوچک و روستاها می‌باشد، مع‌هذا اغلب در عمده‌فروشی از سرمایه‌گذاری کوچک پول کلانی بدست می‌آید، که بندرت در خرده‌فروشی هست. در شهرهای کوچک و روستاها، به‌دلت کوچکی بازار، آن‌طور که سرمایه را می‌توان بسط داد تجارت را نمی‌توان توسعه داد. بنابراین در چنین جاهایی، با اینکه میزان سود فرد معینی ممکن است خیلی بالا باشد، مجموع و یا مبلغ آن هیچ‌گاه زیاد نیست، و در نتیجه مبلغ انباشتگی سرمایه‌سالیانهٔ او هم زیاد نیست. بعکس، در شهرهای بزرگ، با افزایش سرمایه می‌توان تجارت را بسط داد، و اعتبار فرد صرفه‌جو و کوشا خیلی سریعتر از سرمایه‌اش افزایش می‌یابد. تجارت وی به‌نسبت مقدار هر دو بسط می‌یابد، و مجموع یا کل سود او به‌نسبت توسعه داد و ستد اوست، و انباشتگی سالیانه وی به‌نسبت کل سود اوست. اما، بندرت اتفاق می‌افتد که حتی در شهرهای بزرگ ثروت کلانی به‌وسیلهٔ شعبهٔ تجارتخانهٔ مشهور، منظم و استقرار یافته‌ای بدست آید، مگر در نتیجهٔ عمر طولانی توأم با کوشش، صرفه‌جویی و دقت. در حقیقت ثروت‌های ناگهانی گاهی در بعضی از شهرها از راه سفته‌بازی و معامله‌گری عاید می‌شود. تاجر سفته‌باز تجارتخانهٔ مشهور منظم و مستقری را اداره نمی‌کند. امسال تاجر غله است و سال دیگر تاجر شراب، در سالهای بعد تاجر شکر، توتون و یا چای است. وقتی پیش‌بینی کند که احتمال دارد سوداگری و معامله شخصی بیشتر از معمول سودآور باشد وارد آن کسب می‌شود، و وقتی که پیش‌بینی کند که احتمال دارد سود آن کار به‌سطح سایر مشاغل برگردد از آن کار دست می‌کشد. بنابراین، سود و زیان او، هیچ‌گونه نسبت منظمی بایک رشته فعالیت بازرگانی مستقر و مشهور ندارد. یک حادثه‌جو و معامله‌گر شجاع ممکن است گاهی با دو یاسه عمل سفته‌بازی موفق شود ثروت کلانی بدست آورد، ولی همان‌طور هم احتمال دارد که ثروت کلانی را با دو یاسه معامله از دست بدهد. این نوع کارها را فقط در شهرهای بزرگ می‌توان انجام داد. فقط در جاهائی که گسترده‌ترین و موسع‌ترین تجارت و مشابهاات آن وجود دارد ممکن است استعداد و هوش لازم برای این نوع کار را بدست آورد.

پنج شرطی که در بالا به‌آن اشاره شد، با اینکه نابرابری قابل ملاحظه‌ای در مزد کار و سود سرمایه ایجاد می‌کند، هیچ‌گونه نابرابری در کل محاسن و معایب، حقیقی یا مجازی کاربرد مختلف هر کدام از این دو به‌وجود نمی‌آورد. ماهیت شرایط مزبور چنان است که موجب جبران نفع مادی کوچکی در یکی و خنثی کردن نفع نقدی بزرگی در دیگری می‌شود.

اما، برای اینکه این برابری در تمام محاسن و یا معایب آن ساری شود، حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد سه شرط لازم دارد. نخست اشتغال در آن جامعه شناخته شده و مدت مدیدی مستقر شده باشد؛ دوم باید در حال عادی یا به‌اصطلاح حالت طبیعی باشند؛ و سوم، باید شغل منحصر به‌فرد یا اصلی کسانی باشد که به آن می‌پردازند.

نخست، این برابری فقط در مشاغلی که شناخته شده‌اند، و مدتها در محل مستقر شده‌اند پیدا می‌شود. در جاهایی که شرایط برابرند، مزدها معمولاً در کسب و کار تازه

بالتر است تا مشاغل قدیمی. وقتی که یک طراح می‌کوشد که کارخانه جدیدی تشکیل دهد، نخست باید کارگران خود را با پرداخت مزد بیشتر از آنچه که آنها در حرفه خود به دست می‌آورند و یا وضع کار او در شرایط عادی ایجاب می‌کند، تطبیع کرده به سوی خود جلب کند، ومدت مدیدی باید سپری شود قبل از اینکه او جرأت کاستن مزد آنها را به سطح عادی داشته باشد. تولید کالاهایی که تقاضای آنها ناشی از مد و هوس است مرتباً عوض می‌شود، و بندرت آن قدر دوام پیدا می‌کند که آن را در زمره کارخانجات با سابقه آورد. اما بعکس، کالاهایی که تقاضای آنها بطور کلی از استعمال و یا احتیاج ناشی شود، کمتر معروض تغییرات قرار می‌گیرد، و همان نوع کالا ممکن است در طول یک قرن مورد تقاضا باشد. بنابراین، مزد کارگر، در کارخانه اولی احتمالاً بیشتر از کارخانه دومی است. بیرنگام به طور کلی کالاهای نوع اول را به وجود می‌آورد؛ شفیله سرگرم کالاهای نوع دوم است؛ گفته می‌شود مزد کار در این دو محل مختلف و متناسب با اختلاف وضع تولید آنهاست.

ایجاد کارخانه جدید، شعبه جدید بازرگانی، و با عملیات تازه در کشاورزی، همیشه یک نوع معامله‌گری و سفته‌بازی است، که طراح آن قول سودهای کلان را به خود داده است. این سودها گاهی خیلی زیاد، و گاهی شاید بشود گفت اغلب، خیلی کم است، ولی بر روی هم هیچ‌گونه تناسب معینی با کار و حرفه‌های قدیمی آن جامعه ندارد. اگر طرح موفقیت‌آمیز باشد، سود در آغاز خیلی زیاد است. وقتی حرفه و یا تجارت خوب جدا افتاده و شناخته شد، رقابت سود را به سطح سایر پیشه‌ها تنزل می‌دهد.

دوم، این برابری در تمام محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه، فقط در شرایط عادی، یا به اصطلاح وضع طبیعی این مشاغل می‌تواند پدید آید.

تقریباً برای انواع مختلف کارگر تقاضا گاهی بیشتر و گاهی کمتر از حد معمول است. در مورد اول مزایای اشتغال بالای سطح عادی، در مورد دوم پائین آن قرار می‌گیرد. تقاضا برای کارگر روستا به هنگام چیدن یونجه و یا درو غله بیشتر از سایر مواقع سال است؛ و مزد با تقاضا بالا می‌رود. در زمان جنگ، وقتی چهل یا پنجاه هزار ملوان از خدمات بازرگانی به خدمات نظامی انتقال می‌یابند، تقاضا برای ملوانان بحریه بازرگانی بالطبع با کمیابی آنها بالا می‌رود، و مزد آنان از یک گینی و یا بیست و هفت شلینگ به چهل شلینگ و یا حتی سه لیره در ما، می‌رسد. بعکس، در حالت رکود تولید، بسیاری از کارگران، به جای اینکه از شغل خود دست بکشند، به مزد کمتری قناعت می‌کنند یعنی به کمتر از آنچه در حال عادی متناسب با وضع استخدایان است راضی هستند.

سود سرمایه با قیمت کالاهایی که در آن به کار گرفته شده است تغییر می‌کند. به محض اینکه قیمت هر نوع کالایی بالاتر از نرخ متوسط یا عادی آن می‌شود، دست کم سود قسمتی از سرمایه که در آوردن آن به بازار به کار افتاده است بالاتر از سطح مناسب آن می‌رود، و وقتی که قیمتها پایین می‌آید سود سرمایه به پائین تر از آن نزول می‌کند. همه کالاهای کم و بیش دستخوش تغییرات قیمت است، ولی بعضی از آنها بیشتر از

دیگران معروض این تغییرات قرار می‌گیرند. در تمام کالاهایی که با کوشش و زحمت بشر فراهم می‌شود، مقدار کار و کوششی که سالیانه به کار می‌رود بالطبع با تقاضای سالیانه تعیین می‌شود، به‌طریقی که تولید متوسط سالیانه، ممکن است تا آنجا که امکان دارد مساوی با مصرف متوسط سالیانه بشود. به‌طوری که دیده شده است، در بعضی از مشاغل، همان میزان سعی و کوشش درست يك مقدار یا تقریباً يك اندازه کالا تولید می‌کند. مثلاً در کارخانه‌های پارچه‌بافی نخی یا پشمی، تعداد معینی کارگر در سال تقریباً همان مقدار پارچهٔ پشمی و یا نخی تولید می‌کند. بنابراین تغییر قیمت بازارچنین کالایی می‌تواند فقط ناشی از تغییرات اتفاقی در تقاضا باشد. سوگواری ملی قیمت پارچهٔ مشکی را بالا می‌برد. اما چون تقاضای انواع پارچه‌های نخی و پشمی ساده یکنواخت است، قیمت آنها نیز لایتنیغیر است. ولی مشاغل دیگری هست که در آنها يك اندازه کار و کوشش يك مقدار کالا تولید نمی‌کند. مثلاً تعدادی کارگر، در سالهای مختلف، مقادیر مختلفی غله، شراب، رازک^۳، شکر، توتون و غیره تولید می‌کنند. بنابراین قیمت این کالاها، نه‌تنها با تغییرات تقاضا، بلکه با تغییرات مکرر و پی‌درپی مقدار تغییر می‌یابد، و در نتیجه بسیار نوسان دارد. ولی سود بعضی از واسطه‌ها به‌ناچار باید با قیمت کالاها نوسان پیدا کند. عملیات بازرگان سفته‌باز اصولاً در چنین کالاهایی به کار می‌افتند. وقتی که پیش‌بینی می‌کند قیمت آنها احتمال دارد بالا برود می‌کوشد که آنها را خریداری کند، و وقتی که احتمال دارد پائین بیاید آنها را می‌فروشد.

سوم، این برابری در مزایا و مضار کاربرد مختلف کار و سرمایه فقط می‌تواند وقتی اتفاق افتد که شغل منحصر به فرد و یا اصلی کسانی است که آن را اشغال کرده‌اند. وقتی شخصی معاش خود را از کاری که قسمت بیشتر وقت او را نمی‌گیرد، به‌دست می‌آورد، در فاصله‌ای که بیکار است مایل است در کار دیگری بازمزدی کمتر از آنچه در اصل باید بگیرد کار کند. هنوز در بسیاری از قسمتهای اسکاتلند گروهی از مردم وجود دارند که به‌نام کشاورز مستأجر^۴ و یا کارگر کشاورز^۵ نامیده می‌شوند، گویانکه در سالهای پیش تعداد آنها بیشتر از حالا بود. اینها نوعی از خدمتکاران قدیمی ارباب و یا دهقان هستند. پاداش معمولی که اینها از اربابان خود دریافت می‌کنند. عبارت است از يك خانه، و به‌اضافه باغچهٔ کوچکی برای سبزیکاری، علف به‌اندازه‌ای که خوراک يك گاو ماده را تأمین کند، و شاید یکی دو جریب زمین قابل کشت. وقتی ارباب آنها احتیاج به کار آنها دارد، به‌غیر از چیزهایی که گفته شد نیم رطل آرد جو در هر هفته به آنها می‌دهد، که در حدود شش پنس استرلینگ می‌ارزد. در بیشتر ایام سال ارباب نیازی به کار این عده ندارد و اگر هم داشته باشد خیلی کم است، و کشت زمینی که در اختیار دارند آن قدر نیست که همهٔ وقت آنها را اشغال کند. گفته می‌شود، زمانی که

۳. رازک گیاه مخصوص تلخ‌کردن آبیجو است و در این صنعت به کار می‌رود. به‌انگلیسی Hope
و به‌لاتین Humulus Lupulus نامیده می‌شود. (مترجم).

4. Cottors. 5. Cottagers.

تعداد این کارگران کشاورز بیشتر از حالا بود، مایل بودند وقت بیکاری خود را در قبال کمترین مزد به هر کس که می‌خواهد بدهند، و بامزدی کمتر از دیگران کار دقیقتری انجام دهند. ظاهراً در زمانهای پیشین وجود این گونه افراد در سراسر اروپا امر عادی بوده است. در کشورهایی که کشاورزی عقب‌مانده و جمعیت هم نامساعد بود، بیشتر اربابان و دهقانان نمی‌توانستند تعداد زیادی کارگر که مورد نیاز کارهای روستایی در فصول بخصوصی است استخدام کنند. مزد روزانه یا هفتگی که این گونه کارگران گهگاه از اربابان خود دریافت می‌کردند ظاهراً تمام قیمت کارشان نبود. اتاق مسکونی آنان قسمت اعظم مزدشان را تشکیل می‌داد. اما، اکثر نویسندگان که بهای کار و مزد کارگران مزبور و بهای خواربار آنها را جمع‌آوری کرده‌اند، و با خوشحالی و غرور نشان داده‌اند که مزد روزانه و یا مزد هفتگی این عده به طرز عجیبی کم است؛ معتقدند که کل مزد آنان همین بوده است. تولید یک چنین کارگرانی اغلب ارزاتر به بازار عرضه می‌شود تا تولید کسانی که مزد مناسبی مطابق کارشان دریافت می‌کنند. جورابهای ساقه بلند در بیشتر قسمتهای اسکاتلند ارزاتر بافته می‌شود تا در جاهایی که به وسیله دستگاههای جوراب‌بافی تهیه شود. بیش از هزار جفت جوراب اسکاتلندی هر سال به لیث^۶ وارد می‌شود که قیمت آن از جفتی ۵ پنس تا ۷ پنس است. بهمن اطمینان داده‌اند که در لرویگ^۷ پایتخت کوچک جزیره شتلند مزد معمولی عادی یک کارگر عادی روزی ده پنس است. در همان جزیره جورابهای تاپیده می‌بافند که قیمت هر جفت یک گینی یا بیشتر است. ریسندگی الیاف نخی در اسکاتلند درست مانند جوراب‌بافی انجام می‌شود، یعنی به‌طور عمده به وسیله خدمتکارانی که برای کارهای دیگر استخدام شده‌اند. این عده حقوق بخور و نمیری دریافت می‌کنند، و می‌کوشند که تمام زندگی خود را از یکی از آن دو راه تأمین کنند. در بیشتر مناطق اسکاتلند زنی که هفته‌ای بیست پنس دریافت کند ریسنده خوبی است.

در جوامع ثروتمند بازار معمولاً آنقدر وسیع است که هر نوع حرفه‌ای برای به‌کار گرفتن همه کارگر و سرمایه‌ای که در آن کشور وجود دارد کافی است. موارد اشخاصی که از یک شغل معین امرار معاش کرده و در عین حال از شغل دیگر هم قدری درآمد دارند، به‌طور کلی در کشورهای فقیر اتفاق می‌افتد. اما، مورد زیر که چیزی است شبیه به آنچه که اشاره کردیم در پایتخت یک کشور غنی پیدا می‌شود. به نظر من، در اروپا شهری وجود ندارد که کرایه خانه گرانتر از لندن باشد، و مع هذا من هیچ پایتختی را نمی‌شناسم که یک آپارتمان مبله را بتوان آنقدر ارزان کرایه کرد. مسکن نه‌تنها در لندن خیلی ارزاتر از پاریس است؛ بلکه با شرط تساوی مرغوبیت از ادنبورگ هم ارزاتر است؛ و چیزی که عجیب است اینست که گرانی اجاره‌خانه علت ارزانی مسکن است. گرانی کرایه‌خانه در لندن نه‌تنها ناشی از عللی است که باعث گرانی خانه در پایتختهای بزرگ می‌شود، یعنی گرانی کارگر، گرانی تمام مصالح ساختمانی،

که باید معمولاً از راههای دوردست آورده شود، و بالاتر از همهٔ اینها گرانی اجارهٔ زمین، که هر صاحب ملکی مثل یک انحصارچی رفتار می‌کند، و اغلب برای یک جریب زمین نامرغوب در شهر چنان زیاد اجاره می‌گیرند که می‌توان با آن صد جریب زمین در خارج شهر کرایه کرد؛ بلکه این گرانی کرایه از کردار خاص و آداب و رسوم مردم ناشی می‌شود، که رئیس هر خانواده را وادار می‌کند تا یک خانه را در بست یعنی تمام طبقات آن را اجاره کند. یک خانهٔ مسکونی در انگلیس یعنی هر چیزی که زیر سقف آن وجود داشته باشد، در فرانسه، اسکاتلند، و سایر نقاط اروپا، مقصود از خانه اغلب فقط یک طبقه است. یک بازرگان در لندن مجبور است که در قسمتی از شهر که مشتریانش زندگی می‌کنند تمام ساختمان را اجاره کند. مغازه‌اش در طبقهٔ همکف، و خودش و خانواده‌اش در اطاق زیرشیروانی زندگی می‌کنند، سعی می‌کنند با اجاره دادن دو طبقهٔ وسط به دیگران قسمتی از کل اجاره‌خانه را تأمین کنند. مستأجر انتظار دارد که زندگی خانوادهٔ خود را از راه کسب تأمین کند نه از طریق اجاره‌داری. در صورتی که در پاریس و ادنبروک، مردمی که اطاق کرایه می‌دهند وسیلهٔ دیگری برای گذران ندارند؛ و قیمت کرایه اطاق نه تنها باید کرایه خانه و ساختمان را تأمین کند، بلکه تمام مخارج خانواده را نیز باید تأمین کند.

قسمت دوم

نابرابری ناشی از سیاست اروپا

این بود که نابرابرهای آنی که در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایهٔ ناشی از کاستی و کمبود هر کدام از سه شرط پیش گفتهٔ بالا، و این امر حتی در جاهایی که کاملترین آزادی وجود دارد دیده می‌شود. اما رویهٔ اروپا، که اجازه نمی‌دهد همه چیز در آزادی کامل باشد، موجب نابرابری مهمتری می‌گردد. و این کار را به سه طریق زیر انجام می‌دهد. نخست با محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه که در مواقع عادی وارد آن می‌شدند؛ دوم، با افزایش آن در سایر مشاغل بیشتر از آنچه که در وضع عادی باید باشد؛ و سوم با جلوگیری از جریان آزاد کارگر و سرمایه، اعم از اینکه انتقال از شغلی به شغلی و یا از جایی به جایی باشد.

نخست، سیاست اروپا موجب نابرابری مهمی در همهٔ مزایا و معایب اشتغال مختلف کارگر و سرمایه می‌شود، یعنی از طریق محدود کردن رقابت در بعضی از مشاغل به تعدادی کمتر از آنچه ممکن بود در آن وارد شوند. امتیاز انحصاری یک شرکت متحد خواه و ناخواه رقابت را در شهری که مستقر شده، محدود به کسانی می‌کند که آزاد و فارغ از کار هستند. شاگردی کردن در شهر، زیر نظر یک استاد کار واجد شرایط صحیح، معمولاً شرط لازم برای بدست آوردن آزادی است. قوانین محلی و نظامنامهٔ شرکت گاهی تعداد شاگردانی که استاد کار باید داشته باشد تعیین می‌کند، تقریباً همیشه تعداد سالهایی را که باید یک شاگرد خدمت کند مشخص کرده است. هدف از دو مقررات بالا یعنی

تعداد نفرات و سالها اینست که رقابت را به تعداد معدودتر از آنچه که ممکن بود در شرایط عادی وارد کار شوند محدود کند. محدودیت تعداد شاگردان به طور مستقیم ورود به آن حرفه را مانع می‌شود. و تعیین دوره طولانی شاگردی کردن چون مخارج آموزش زیاد می‌شود به طور غیرمستقیم ولی مؤثری آنرا تهدید می‌کند.

در شفیلد هیچ استاد کارد و چنگال‌سازی، به موجب نظامنامه حقوقی، نمی‌تواند بیش از یک شاگرد در آن واحد داشته باشد. در فوردفلاک^۸ و نورویچ^۹ استادکار بافنده نمی‌تواند بیش از دو شاگرد داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره در ماه به دولت می‌شود. هیچ استاد کلاه‌دوزی نمی‌تواند در هیچ کجای انگلیس یا در مزارع انگلیسی بیش از دو شاگرد و نوآموز داشته باشد، والا مجبور به پرداخت ۵ لیره غرامت در ماه می‌شود که نیمی از آن را به فرمانروا و نیمی دیگر به کسی که او را در دادگاه تعقیب کرده باشد تعلق می‌گیرد. هر دوی این مقررات، با اینکه به وسیله قوانین عمومی انگلیس تأیید شده است، ظاهراً به وسیله همان روح و شخصیت حقوقی، که قوانین محلی شفیلد را به تصویب رسانده است دیکته شده. ابریشم‌بافان لندن بیش از یک سال از تشکیل اتحادیه و ایجاد شخصیت حقوقی‌شان گذشته بود که نظامنامه‌ای گذراندند و داشتن بیش از دو نوآموز را برای هر استادکار ابریشم‌باف منع کردند. الغای این نظامنامه احتیاج به قانون ویژه‌ای داشت که در پارلمان انگلیس تصویب شود.

در تمام اروپا، شرط عادی برای مدت شاگردی و یا نوآموزی در بخش بزرگی از حرف و صنایع که متشکل شده و شخصیت حقوقی پیدا کرده از قدیم هفت سال بوده است. در قدیم به تمام این شخصیت‌های حقوقی یونیورسیتی (صنف) می‌گفتند، که در واقع معنی صحیح لاتین آن برای هر نوع شخصیت حقوقی است. صنف آهنگران، صنف خیاطان، و غیره اصطلاحاتی است که ما معمولاً در منشورهای کهن شهرهای قدیمی می‌بینیم. وقتی که این شخصیت‌های حقوقی مخصوص که امروز به شکل عجیب و غریبی دانشگاه (یونیورسیتی) خوانده می‌شود تشکیل شد، مدت سالهایی که برای مطالعه لازم بود، تا درجه (فوق لیسانس امروز) اخذ شود طبعاً از مدت سالهایی که برای نوآموزی در حرفه‌های عادی لازم بود، اقتباس شده است و شرکتهای دارای شخصیت‌های حقوقی نوع خیلی قدیمی‌تر آن دانشگاه‌هاست^{۱۰}. زیر نظر یک استاد کار و اوجد شرایط هفت سال کار کردن لازم بود تا هر فردی استادکار شده، و بعد خودش در این حرفه دارای نوآموزانی بشود؛ همان‌طور هم هفت سال مطالعه کردن زیر نظر استاد و اوجد شرایط لازم بود که شخص حق داشته باشد در هنرهای آزاد استاد یا معلم یا پزشک بشود (کلمات استاد و معلم تصادفاً مترادف استاد و معلم در حرفه‌ها هستند)، و بعداً نیز بتواند شاگردان یا دانشجویانی داشته باشد که زیر نظر او مطالعه کنند (در اینجا هم لغات شاگرد و

8. Norfolk. 9. Norwich.

۱۰. کلمات university (دانشگاه) و M.A. (فوق لیسانس) که امروز به کار برده می‌شود مأخوذ از همان واژه یونیورسیتته به معنی صنف و مستر آوارتر به معنی استارکار است (مترجم).

دانشجو مترادف هم هستند).

در سال پنجم سلطنت الیزابت، که آن را معمولاً سال قانون شاگردی می‌نامند، چنین مقرر شده بود که هیچ‌کس در آینده به‌هیچ‌نوع داد و ستد، پیشه و یا صنعتی در انگلیس مبادرت نخواهد کرد، مگر اینکه قبل از آن حداقل یک دورهٔ هفت سالهٔ نوآموزی را گذرانده باشد؛ و چیزی که قبلاً نظامنامهٔ بسیاری از شخصیت‌های حقوقی و اصناف بود در انگلستان تبدیل به یک قانون عمومی دربارهٔ تمام مشاغلی که در بازار وجود داشت شد. زیرا با اینکه نص قانون خیلی کلی است، و به‌نظر می‌رسید که صراحتاً تمام خاک جزیرهٔ انگلیس را در بر می‌گیرد، ولی در اثر تفسیر عملی آن محدود به بازار شهرها شد، و همچنین نتیجه گرفته شد که این قانون مخصوص شهرهاست و در روستاها یک شخص می‌تواند چند نوع شغل را، با اینکه هفت سال شاگردی در هیچ‌کدام از آنها نکرده است، داشته باشد، زیرا این مشاغل برای آسایش اهالی روستا لازم است، و تعداد افراد اغلب کافی نیست که در هر کاری یک کارگر مخصوص داشته باشند.

همچنین، با تفسیر خشک لغات، اجرای این قانون محدود به مشاغلی شده است که پیش از قانون سال پنجم الیزابت در انگلستان استمرار یافته‌اند، و نسبت به‌مشاغلی که از آن زمان به‌بعد پیدا شد، تسری پیدا نکرده است. این محدودیت موجب انواع تفاوتها و تمایزها شده است و با اینکه جزو مقررات دولت و شهر گردیده، و لسی احمقانه‌ترین و مضحک‌ترین چیزی است که می‌توان تصور کرد. مثلاً فتویٰ داده شده است که، یک کالسکه‌ساز نمی‌تواند خودش کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگری را استخدام کند که این کار را برای او انجام دهد، بلکه باید آن را از گاری‌ساز بخرد؛ زیرا شغل اخیر قبل از قانون سال پنجم الیزابت در انگلیس رواج داشته است. اما یک گاری‌ساز، با اینکه هیچ‌وقت شاگردی و نوآموزی کالسکه‌ساز را نکرده است، نه خودش می‌تواند کالسکه بسازد و نه می‌تواند کارگر روزمزدی را استخدام کند که کالسکه بسازد، شغل کالسکه‌سازی در این قانون نبوده است، زیرا در زمانی که این قانون تصویب می‌شد در انگلیس کالسکه وجود نداشت. محصولات منچستر، بیرمنگام، و لفرهامپتن^{۱۱}، و بسیاری از آنها، از جمله کارهایی است، که چون قبل از قانون سال پنجم الیزابت اجرا نمی‌شد، به‌همین علت جزو این قانون نیامده است. در فرانسه، مدت شاگردی و نوآموزی در حرف مختلف و شهرهای مختلف فرق می‌کند. در پاریس، پنج سال شاگردی در بیشتر مشاغل الزامی است؛ ولی قبل از اینکه شخص واجد شرایط استادکار شود، در بسیاری از پیشه‌ها، باید پنج‌سال دیگر به‌عنوان کارگر روزمزد کار کند، در مدت این پنج‌سال دوم او را یاور^{۱۲} استاد می‌نامند، خود مدت را نیز مدت همکاری می‌نامند.

11. Wolverhampton.

۱۲. Companion of master، واژه استادیار که امروز در دانشگاهها متداول است از همین واژه مأخوذ است (مترجم).

در اسکاتلند قانون عمومی که به‌طور کلی مدت شاگردی و نوآموزی را تعیین کند وجود ندارد. در شخصیت‌های حقوقی مختلف مدت آن فرق می‌کند. در جایی که مدت طولانی است قسمتی از آن مدت را می‌توان با پرداخت جریمه کوچکی بازخرید کرد. همچنین در بسیاری از شهرها مبلغ جریمه کوچکی کافی است که آزادی هر شخصیت حقوقی خریداری شود. بافندگان پارچه‌های کتانی و کتفی، که کارخانه‌داران عمده کشور هستند، و همچنین سایر پیشه‌وران و صنعتگران که به دردکار آنها می‌خورند، مثل چرخساز، قرقره‌ساز، و غیره، می‌توانند در هر شرکت شهری بدون پرداخت جریمه به‌شغل خود ادامه دهند. در تمام شرکت‌های شهری همه افراد آزادند که گوشت را در تمام روزهای قانونی هفته به‌فروش برسانند. در اسکاتلند سه سال شاگردی کردن خیلی عادی است، حتی در مشاغل ظریف. و به‌طور کلی من کشوری را در اروپا سراغ ندارم که قوانین تجاری آن مثل اسکاتلند این‌چنین نسبتاً عادلانه‌تر باشد.

قدرتی که شخص در کار خود نهفته دارد، همان‌طور که پایه اصلی تمام قدرتهای اوست، همان‌طور هم مقدس و واجب‌الرعایه است. دارایی و ترکه فرد فقیر در تسلط و چابکی و مهارت دستهای اوست، و ممانعت کردن وی از کاربرد قدرت و مهارت وی به‌طرزی که او آن را درست می‌داند و بدون اینکه صدمه‌ای به‌دیگری وارد کند، نقض این خاصیت مقدس است. و این نشانه آشکار تخطی به‌آزادی کامل کارگر و افراد دیگری است که می‌خواهند او را استخدام کنند. زیرا همان‌طور که از کار کردن شخصی که می‌داند کار او صحیح است جلوگیری می‌کند، همان‌طور هم مانع می‌شود که دیگران افرادی را که صلاح می‌دانند استخدام کنند.

قضاوت براین امر که آیا استخدام این کارگر صلاح است یا نه باید مطمئناً مبتنی بر بصیرت و صلاح‌دید کارفرمائی باشد که نفع خود او در آن اقتضا دارد. نگرانی‌ساختگی حامیان قانون که مبدا کارفرمایان افراد بی‌صلاحیت را استخدام کنند ظاهراً همان‌قدر که ظالمانه است همان‌قدر هم بی‌معنی است.

برقراری روش شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گاه مانع از این نمی‌شود که کار معیوب در معرض فروش عامه قرار نگیرد. و اگر این کار صورت گیرد معمولاً نتیجه کلاهبرداری است، نه بی‌لیاقتی؛ و حتی طولانی‌ترین دوره کارآموزی هم نمی‌تواند مانع کلاهبرداری شود. برای جلوگیری از این اعمال خلاف قانون مقررات دیگری باید وضع شود. علامت استرلینگ روی ظروف و مهر روی پارچه‌های نخی و پشمی امنیت خاطر بیشتری برای خریدار فراهم می‌کند تا قانون نوآموزی و شاگردی. خریدار معمولاً به‌علائم مزبور توجه دارد، اما هیچ‌گاه زحمت آنرا بخود نمی‌دهد که پرسد آیا کارگری که این جنس را تولید کرده هفت سال شاگردی کرده است یا نه.

ایجاد قانون شاگردی و نوآموزی طولانی هیچ‌گونه جذبه‌ای برای کشاندن جوانان به‌صنعت ندارد. کارگر مزدور که به‌طور مقطعه کار می‌کند احتمالاً خیلی ساعی خواهد بود، زیرا از کاربرد سعی و عمل خود سود می‌برد. شاگرد یا نوآموز ممکن است تنبل و عاطل باشد، و تقریباً همیشه هم همین‌طور است، زیرا هیچ نفع شخصی

فوری ندارد که موجب کوشش او بشود. در مشاغل پائین‌تر، لذات کار در مزد کار است. کسانی که در شرایطی هستند که زودتر از لذایب آن بهره‌مند شوند احتمالاً زودتر مزهٔ آن را درک می‌کنند، و زودتر عادت به کار کردن و کوشیدن را کسب می‌کنند. نوجوان طبعاً اگر مدت مدیدی روی یک کار باشد و نفعی از آن عایدش نشود از کار می‌گریزد. کودکانی که از طرف سازمانهای خیریهٔ عمومی به‌شاگردی سپرده شده‌اند و عموماً مقید هستند که بیشتر از تعداد سالهای معمولی کارکنند، معمولاً خیلی تنبل و بی‌ارزش می‌شوند.

در قدیم شاگردی و نوآموزی کردن اصلاً وجود نداشت. وظیفهٔ متقابل استاد و شاگرد مواد مفصلی را در مجمع‌القوانین امروزی دربر می‌گیرد. قانون رم نسبت به آنها کاملاً ساکت است. من هیچ واژهٔ یونانی یا لاتینی نمی‌دانم که بتواند نظری را که ما امروز از واژهٔ نوآموز و شاگرد داریم بیان کند (حتی به‌جرت می‌گویم که چنین واژه‌ای در آن دو زبان یافت نمی‌شود)، یعنی خدمتکاری در حرفهٔ معینی مجبور بوده باشد به‌خاطر نفع اربابش، در ظرف چند سال، در برابر این شرط که استادی آن حرفه را به او بیاموزد، کار کند.

شاگردی و نوآموزی طولانی مطلقاً غیرضروری است. صنایعی که خیلی والاتر از مشاغل معمولی هستند، از قبیل ساختن ساعت‌های دیواری یا جیبی، آن‌چنان حاوی اسرار نیست که نیاز به یک دورهٔ طولانی آموزش داشته باشد. درحقیقت اولین اختراع دستگاهی چنین زیبا و ظریف، و حتی اختراع بعضی از ابزارهای که در ساخت آنها به‌کار رفته است، بدون شك باید نتیجهٔ کار فکری عمیق و مدت طولانی مطالعه بوده باشد، و جا دارد که آن را در زمرهٔ نیک‌بخت‌ترین و شادترین کوشش نبوغ بشریت دانست. ولی وقتی که ساعت دیواری و جیبی اختراع شد و رموز آن را خوب یاد گرفتند، تشریح آن برای هر جوان به‌کاملترین وجه که چگونه ابزار را به‌کار برد و چگونه دستگاهها را بسازد، بیش از درس چند هفته نیست؛ شاید آموزش چند روز کافی باشد. در مشاغل مکانیکی معمولی، چند روز آموزش دادن مسلماً کافی است. در حقیقت چابکی دست، حتی در مشاغل عادی، بدون تمرین و تجربهٔ زیاد حاصل نمی‌شود. ولی اگر چنانچه جوان از اول مثل یک کارگر روزمزد کار کند، و به نسبت کار کوچکی که می‌تواند انجام دهد مزد به او بدهند، و به‌نوبهٔ خود خسارت موادی که وی ممکن است در اثر بی‌مبالائی و عدم تجربه از بین ببرد از او بگیرند، با دقت و هوشیاری بیشتری به تمرین و کار خواهد پرداخت، آموزش وی بدین طریق معمولاً مؤثرتر خواهد بود، و همیشه خستگی آن کمتر و مخارج آن نازلتر است. در واقع در این مورد استادکار ممکن است زیان کند. زیرا بدین طریق تمام مزدی که شاگرد، در هفت سال متوالی به‌منظور فراگیری به‌او می‌پرداخت به‌دست نمی‌آورد، و از دست خواهد داد. در پایان کار شاید شاگرد زیان کند. زیرا در حرفه‌ای که به این آسانی می‌شود آن را فراگرفت رقبای بیشتری خواهد داشت، و مزد او وقتی که کارگر کاملی بشود، خیلی کمتر از حال خواهد بود. این افزایش رقابت سود استادکاران را نیز کاهش خواهد داد درست

مثل مزد کارگران، حرفه‌ها، صنایع و مشاغل پیچیده‌تر و سری‌تر همه زبان می‌کنند. ولی مصرف‌کنندگان سود می‌برند، زیرا کار هر هنرمند و پیشه‌ور بدین طریق ارزاتر به‌بازار می‌رسد.

برای جلوگیری از این کاهش قیمت، و نتیجتاً جلوگیری از کاهش مزد و سود، در اثر تحدید رقابت آزاد است که تمام شرکتها و شخصیت‌های حقوقی و قسمت بیشتر قوانین شرکتها ایجاد شده است. برای تشکیل يك شرکت در بیشتر کشورهای اروپا در قدیم هیچ اجازه‌ای لازم نبود، مگر اجازه انجمن شهری که شرکت در آن تشکیل می‌شد. در حقیقت در انگلیس این کار فقط مستلزم يك فرمان از طرف فرمانروا بود. ولی این امتیاز ویژه فرمانروا ظاهراً برای بیرون کشیدن پول از رعایا اختصاص داده شده بود نه برای دفاع آزادی عادی علیه انحصارات ظالمانه. ظاهراً، با پرداخت عوارض به حاکم، اجازه‌نامه فوراً صادر می‌شده است؛ و هر وقت طبقه خاصی از پیشه‌وران و یا بازرگانان فکر می‌کردند که بدون فرمان حاکم شرکتی تشکیل دهند و عمل کنند، این اصناف به اصطلاح آن روزها متقلب و غیرقانونی همیشه بدین علت که فاقد پروانه بودند از حقوق خود محروم نمی‌شدند، بلکه مجبور بودند هر سال برای اجازه‌ای که حاکم به آنها واگذار می‌کرده تا امتیازات غاصبانه خود را اجرا کنند حقی بدهند.^{۱۳} بازرسی بیواسطه تمام شرکتها، و قوانینی که فکر می‌کردند تصویب آن برای دولت درست است، متعلق بود به انجمن شهری که شرکت در آن تأسیس شده بود؛ و هر نوع مقرراتی که روی آنها اجرا می‌شد، معمولاً از طرف حاکم نبود، بلکه از طرف شخصیت‌های حقوقی بزرگتری بود که این شرکتها فقط عضو آن یا قسمتی از آن بودند.

اداره انجمن شهر به‌طور کلی در اختیار صاحبان حرف و صنعتگران بود، و نفع آشکار هر طبقه معینی از این دو گروه در این بود که نگذارند بازار (به اصطلاح خودشان) از صنایع دستی آنان اشباع شود. یعنی در واقع همیشه کمتر جنس به‌بازار می‌دادند. هر طبقه‌ای خواهان این بود که مقرراتی برای، این منظور وضع کند، و چنانچه این طبقه در انجام چنین کاری مجاز می‌شد، رضایت می‌داد که سایر طبقات و اصناف نیز همین کار را بکنند. در حقیقت، در نتیجه این مقررات، هر طبقه‌ای مجبور بود کالاهایی که نیاز داشت از طبقه دیگری در شهر با قیمتی قدری گرانتر از آنچه خودش می‌توانست تهیه کند، خریداری کند. ولی در عوض بدین وسیله خودشان هم می‌توانستند کالای خود را به همان نسبت گرانتر بفروشند؛ خوب تا اینجا، به قول معروف سرونه کرباس یکی بود و نتیجه کار سرانجام فرق نمی‌کرد، و طبقات مختلف در معاملاتی که در شهر با یکدیگر داشتند هیچ کدام از این مقررات زبان نمی‌دیدند. ولی در معامله با دهات همه این طبقات کلی سود می‌بردند؛ و معاملات از نوع اخیر بود که کل داد و ستدی که موجب تقویت و ثروت هر شهر می‌شود در آن وجود داشت.

هر شهر تمام آذوقه، و تمام مواد مورد مصرف صنعت خود را از روستا دریافت

می‌کرد. و پرداخت این کالا به دو طریق صورت می‌گرفت؛ نخست به وسیلهٔ برگشت دادن قسمتی از آن مواد به روستا که در آنجا تبدیل به مصنوع یا کالای تمام شده می‌شد؛ در این مورد قیمت کالاها در اثر مزد کارگرانی که روی آن کار کرده بودند، و سود کارفرمایان بلافاصله آنها و صاحبان صنایع بالا می‌رفت؛ دوم قسمتی از کالاهای خام یا ساخته شده را که از کشورهای دیگر و یا از بخشهای دور همان کشور آورده و به شهر وارد کرده بودند به روستایی که جنس خریده بودند می‌فروختند؛ که در این مورد نیز قیمت اولیه آن کالاها در اثر مسز، باربری دریایی یا خشکی، و سود بازرگانی که روی آن کار کرده بودند، افزایش پیدا می‌کرد. در سود معاملات بازرگانی نوع اول مزایایی که یک شهر از صنعت داشت به چشم می‌خورد؛ و در سود معاملات از نوع دوم مزایای تجارت داخلی و خارجی وجود دارد. مزد کارگران، و سود کارفرمایان مخدوم آنها، تمام سودی که در هر دو مورد بدست آمده دربر می‌گیرد. بنابراین، هر نوع مقررات که به منظور افزایش مز و سودی بیشتر از آنچه که باید باشد، وضع شود، منجر به این می‌شود که شهر بتواند، با مقدار کمتری از کار خودش، مقدار بیشتری از محصول کار کارگر روستا را، خریداری کند. این مقررات به بازرگانان و صنعتگران شهری امتیازاتی بیشتر از مالکین، دهقانان، و کارگران روستا می‌دهد، و آن حالت طبیعی را که در مواقع عادی در دادوستد بین آنان مجری است از میان می‌برد. تمام محصول سالیانهٔ کارگر یک جامعه در سال بین این دو گروه مختلف مردم تقسیم می‌شود. به وسیلهٔ این مقررات سهم بیشتری از آنچه که در مواقع عادی نصیب مردم شهر می‌شد به آنها تعلق می‌گیرد، و سهم کمتری نصیب مردم بخشهای دیگر کشور می‌شود. قیمتی که در واقع شهر برای آذوقه و یا موادی که سالیانه وارد می‌کند می‌پردازد مقدار مصنوع یا کالایی است که هر ساله از آن صادر می‌شود. هر چه که صادرات گرانتر به فروش رود واردات ارزانتر خریداری شده است. صنعت شهر پر منفعت تر و صنعت روستا سود کمتری دارد.

اینکه در همه جای اروپا، صنعتی که در شهر کار می‌کند پرفایده تر است تا در روستا، (بدون وارد شدن به محاسبات دقیق)، با یک نظر ساده و روشن می‌توانیم اثبات کنیم. در هر کشور اروپایی لااقل صد نفر را می‌شناسیم که ثروت کلانی از راه تجارت و صنعتی که در آغاز کوچک و ناچیز بود، فراچنگ آورده‌اند، به سخن دیگر در مقابل هر صد نفری که از صنعت کاملاً شهری ثروت‌های زیادی به دست آورده‌اند، فقط یک نفر از صنعت روستائی، یعنی تولید محصول خام از راه کشت و بهبود زمین پولدار شده است. بنابراین، پاداش و بازده صنعت بهتر است، و مزد کارگر و سود سرمایه در صنعت باید بیشتر از کشاورزی یا صنعت روستایی باشد. ولی سرمایه و کار طبعاً در جستجوی سود آو رترین کارهاست. لذا طبیعی است مردم تا آنجا که امکان دارد روستا را ترک کرده و در شهر ساکن می‌شوند. ساکنین شهرها، چون در یکجا جمع شده‌اند، به آسانی می‌توانند با هم ترکیب شوند. از اینرو، مهمترین دادوستدی که در شهر صورت می‌گیرد، در هر کجا باشد، تبدیل به شرکت بزرگ شده، و حتی در جاهائی که با هم ترکیب نشده و تشکیل شخصیت حقوقی نداده‌اند. روح مشارکت، حسادت به بیگانگان، فرار از گرفتن شاگرد و نوآموز، و یا تعاطی اسرار

تجارت، معمولا بین آنها شایع، و اغلب با موافقت و اتحاد داوطلبانه، به آنها می‌آموزد. که آن رقابت آزادی را که نمی‌توانند از راه قوانین محلی ممنوع کنند از این طریق جلوگیری نمایند. حرف و صنایعی که تعداد کارگران آنها کم است به آسان‌ترین وجه باهم مواضع دارند. شاید برای مشغول نگاهداشتن هزار نفر کارگر ریسندگی و بافندگی فقط شش نفر حلاج لازم باشد، با دسته‌بندی که این عده برای نپذیرفتن نوآموز و شاگرد می‌کنند، نه تنها اشتغال خود را بالا می‌برند، بلکه تمام صنعت را برده خود می‌کنند، و قیمت مزد خود را بالاتر از آنچه که طبیعت کار آنها اقتضا دارد ترقی می‌دهند.

ساکنین روستاها، که در مناطق دورافتاده پراکنده‌اند به آسانی نمی‌توانند با هم‌جور شوند و دسته‌بندی کنند، و اینها نه تنها هیچ‌وقت متحد نشده‌اند، بلکه روح پیوستگی و اتحاد در آنها وجود ندارد. یکی از مشاغل مهم روستاها کشاورزی است. مع‌هذا روستایان هیچ‌گاه به این فکر نبوده‌اند که برای ایجاد کشاورزی شخص تازه‌وارد باید نوآموزی کند. اما، به‌غیر از هنرهای زیبا، و مشاغل آزاد دیگر، شاید هیچ شغلی به اندازه کشاورزی نیاز به تجربه و اطلاعات نداشته باشد. کتب بی‌شماری که به‌همه زبانه دربارۀ کشاورزی نوشته شده، ما را متقاعد می‌کند که در بین دانشمندان و فهمیده‌ترین ملت‌ها، این موضوع چیزی نبوده است که بتوان به آسانی آن را فهمید. و از تمام آن مجلدات و کتابها، بیهوده می‌کوشیم که اطلاعات عملیات متنوع و پیچیده آن را، که معمولا حتی یک دهاتی عادی هم می‌داند، جمع‌آوری کنیم؛ هرچند که مصنفین بعضی از این کتابها گاهی درباره کشاورزی به‌طور اهانت‌آمیزی سخن گفته‌اند، ولی باز نمی‌توانیم دشواریهای این حرفه به‌ظاهر آسان را بفهمیم.

بعکس آن، بندرت شغل فنی یا صنعتی پیدا می‌شود، که تمام رموز و عملیات آن را مشروحاً و به‌وضوح در یک کتابچه چند برگی شرح نداده باشند (البته تا آنجا که کلمات و تصویرها بتوانند از عهده این کار برآیند). در کتاب تاریخ هنر، که امروز به‌وسیله فرهنگستان علوم فرانسه چاپ می‌شود، چندین شغل فنی را در واقع به‌همین طریق تشریح کرده‌اند. بعلاوه، دستورالعملهای روستایی که باید با تغییر هوا و بسیاری از تصادفات و رویدادهای دیگر تغییر کند، احتیاج به قضاوت و هدایت بیشتری دارد تا قسمت بزرگی از مشاغل صنعتی و مکانیکی که اغلب یکی است یا تقریباً نظیر هم است.

نه تنها هنر کشاورز، یعنی دستورالعمل کلی کشاورزی، بلکه بسیاری از رشته‌های پست‌تر کارهای روستایی احتیاج به مهارت و تجربه بیشتر دارد تا مشاغل فنی. کسی که با برنج یا آهن کار می‌کند، با ابزار و موادی سروکار دارد که آب‌دادن آنها همیشه یک‌جور و یا تقریباً یکسان است. اما شخصی که زمین را با خیش و گاواهن و اسب شخم می‌زند، با ابزاری کار می‌کند که نسبت به آن تندرستی، توانایی، و خلق و خوی او در موارد مختلف باهم خیلی متفاوت است. همچنین شرایط موادی که وی در آن کار می‌کند مثل موادی که با آن سر و کار دارد متغیر است، و هر دوی اینها احتیاج به قضاوت و بصیرتی دارد که با آن هدایت شوند. یک کشاورز عادی که زمین را شخم می‌زند گویانکه معمولا به‌عنوان نمونه بلاهت و جهالت تلقی می‌شود، بندرت در قضاوت و کارهای مربوط به خودش دچار اشتباه

می‌شود. در حقیقت وی بامعاشرت اجتماعی کمتر عادت دارد تا مرد فنی که در شهر زندگی می‌کند. کلمات و بیان وی برای کسانی که به آن عادت ندارند سخت بی‌ادبانه و غیر قابل فهم است. اما، فهم و شعور وی، چون عادت کرده که اشیاء مختلف بیشتری را ارزیابی کند، معمولاً در سطحی بالاتر از دیگران است که از بامداد تا شامگاه فقط یک یا دو کار ساده را انجام می‌دهند. فقط کسانی که به لحاظ مغلی یا از راه دلسوزی با طبقات پائین روستاییان و مردم شهر نشین صحبت کرده‌اند بخوبی می‌توانند بگویند که تا چه اندازه شعور عادی روستاییان حقیقتاً بالاتر از مردم معمولی شهر نشین است. روی این اصل در چین و هندوستان رتبه و مزد کارگر روستایی بالاتر از قسمت اعظم پیشه‌وران و صنعتگران شهری است. شاید اگر قوانین شرکتها و روح دسته‌بندی و اتحادیه‌ها مانع نمی‌شد، این امر در همه جا به همین شکل هندوستان و چین بود.

برتری که صنایع شهری به صنایع روستایی در تمام اروپا دارد شاید هم‌اکنون معلول اتحادیه‌ها و قوانین شرکتها نباشد. این صنایع به وسیله مقررات دیگر نیز حمایت می‌شوند. عوارض سنگین مصنوعات خارجی روی تمام کالاهائی که به وسیلهٔ بازرگانان بیگانه وارد شده، کلاً منجر به همین امر می‌شود. قوانین شرکتها ساکنین شهرها را قادر می‌کند که قیمت‌های خود را بدون نرسی از ارزان‌فروشی و رقابت آزاد مردم روستا نشین، بالا ببرند. سایر مقررات پیش گفته نیز آنها را علیه رقابت خارجی بیمه می‌کند. افزایش قیمت که ناشی از این امر است مآلاً به مالکین، دهقانان، و کارگران روستایی تحمیل می‌شود، که ندرتاً مخالف تشکیل چنین انحصاراتی بوده‌اند. روستاییان و مالکین نه‌عرضه‌اش را دارند و نه‌مایلند که در این جور دسته‌بندیها وارد شوند؛ و زبان باری و داد و فریاد بازرگانان و تولیدکنندگان به‌آسانی آنها را متقاعد می‌کند که نفع خصوصی یک قسمت، و منافع جزئی از جامعه، نفع عمومی همه جامعه است. به نظر می‌رسد که در انگلیس برتری صنعت شهری به روستائی در گذشته بیشتر از امروز بوده‌است. امروزه مزد کارگر روستایی خیلی نزدیک‌تر است به مزد کارگر شهری و سود سرمایه به کار افتاده در کشاورزی نزدیک‌تر است، به سود سرمایهٔ بازرگانی و صنعتی تا در سدهٔ گذشته، یا آغاز سدهٔ حاضر. در نتیجه تشویق فوق‌العاده‌ای که از صنعت شهرها به عمل آمد این تغییرات ضروری می‌نمود گویا اینکه قدری دیر آغاز شد. انباشتگی سرمایه در شهرها گاهی چنان شدید بود که دیگر نمی‌شد با همان سودهای قدیمی که از انواع صنعت عاید می‌شد قناعت کرد و سرمایه را در آنها به کار انداخت. صنعت هم مانند سایر مشاغل محدودیت‌هایی دارد؛ لذا افزایش سرمایه با افزایش رقابت، پنجاه سود را کاهش می‌دهد. پائین آمدن سود در شهرها سرمایه‌ها را به روستاها منتقل می‌کند، و در آنجا، با ایجاد تقاضا برای کار ضرورتاً مزد را بالا می‌برد. و می‌شود گفت که، سرمایه در روی زمین کشاورزی پخش می‌شود، و با کاربرد آن در کشاورزی قسمتی از آن به روستا برگشت داده می‌شود که در مقیاس بزرگتر زمانی از روستا به شهر رفته بود. در همه‌جای اروپا ترقی زیاد روستاها ناشی از جریان شدید سرمایه‌ای بوده‌است که در اصل در شهرها جمع شده بود، و این مطلب را من در سطور بعد تشریح خواهم کرد؛ و ضمناً نشان خواهم داد که، با وجود اینکه بعضی از روستاها با این عملیات به میزان

نمی‌شود. اگر می‌خواهید کار خود را خوب انجام دهید، باید در خارج و یا حومه شهر، چشمگیری از غنا و ثروت رسیده‌اند، ولی سیلان سرمایه در اصل خیلی بطنی، غیر قطعی، و احتمالاً در اثر رویدادهای بیشمار متوقف و یا دستخوش اختلالاتی می‌شود، و از هر نظر مخالف با نظم طبیعی و تعقل است. سعی می‌کنم مفصلاً و تا آنجا که میسر است به‌طور وضوح، در کتاب سوم و چهارم این بحث، منافع، غرض‌ورزیها، قوانین و عاداتی که موجب این امر شده است، تشریح کنم.

تولیدکنندگان و صنعتکاران يك حرفه معین، حتی برای خوشگذرانی و تفریح هم بندرت دورهم جمع می‌شوند، مگر اینکه مذاکرات آنان منجر به يك نوع مواضعه علیه عامه مردم شده و یا وسیله طرح تدبیری برای افزایش قیمت باشد.

ممکن نیست بتوان با تصویب قوانینی که می‌توان آن را اجرا کرد، و یا قوانینی که مخالف آزادی و عدالت هست از این گردهم‌آئی جلوگیری کرد. با اینکه قانون نمی‌تواند مردم يك حرفه معین را که گهگاه دورهم جمع می‌شوند از ملاقات و گردهم‌آئی ممانعت کند، اما نباید کاری بکند که تسهیلاتی برای چنین انجمنهائی فراهم آورد، تا چه رسد به اینکه آنها را لازم و ضروری تشخیص دهد.

مقرراتی که همه صنعتگران يك طبقه معین در يك شهر را وادار می‌نماید که نام و محل سکونت خود را در پایگانی و ضبط ملی بنویسند، تشکیل چنین جلساتی را تسهیل می‌کند. همچنین این مقررات سبب می‌شود که افرادی که احتمالاً هیچ‌گاه همدیگر را نمی‌دیدند، با هم تماس بگیرند، و اطلاعاتی در اختیار هر کدام از اعضاء قرار می‌دهند که سایر تولیدکنندگان هم‌سلك خود را بدان وسیله پیدا می‌کنند.

مقرراتی که سبب می‌شود افراد هم‌حرفه از درآمدشان مبلغی برای تهیستان، بیماران، زنان بیوه، و یتیمان هم‌شغلانشان کنار بگذارند، در اثر ایجاد نفع مشترك برای اداره این قبیل کارها، وجود چنین انجمنهائی را ضروری می‌کند.

يك شرکت و یا اتحادیه شغلی نه تنها این قبیل گردهم‌آئیه را ضروری می‌سازد، بلکه سبب می‌شود که عمل اکثریت برای همه آنها الزامی شود. در مشاغل آزاد دسته‌بندی مؤثر جز با موافقت بالاتفاق هر پیشه‌ور، ایجاد نمی‌شود، و ادامه آن فقط تا وقتی است که هر بازرگان همان فکر را تعقیب می‌کند. اکثریت يك شخصیت حقوقی می‌تواند نظامنامه‌ای با جرائم و تاوانهای مناسب وضع کند، که رقابت را خیلی مؤثرتر و بادوام‌تر از هر نوع دسته‌بندی داوطلبانه محدود کند.

این بهانه که ایجاد دسته‌بندیها و شرکتها و اتحادیه‌ها برای اداره بهتر مشاغل لازم می‌باشد بی‌اساس است. نظم واقعی و مؤثری که به کارگران تحمیل می‌شود به وسیله این اتحادیه‌ها نیست، بلکه به وسیله مشتریان آنهاست. ترس از دست‌دادن کار است که سبب می‌شود حقه‌بازی کارگر محدود شده و لاقیدی خود را اصلاح کند. يك شرکت انحصاری ضرورتاً این نیروی نظام‌دهنده را تضعیف می‌کند. در آن صورت عده‌ای از کارگران معین استخدام می‌شوند و به خوش‌فتماری یا بداخلاقی آنان کاری ندارند. به همین سبب است که در بیشتر شهرهای بزرگ سندیکائی، حتی در ضروری‌ترین مشاغل، کارگر نسبتاً خوب پیدا

که کارگران امتیازات انحصاری نداشته، و چیزی جز اخلاق آنها پشتیبان آنان نیست، تولید کرده و سپس تا آنجا که می‌توانید به‌طور قاچاق محصول کار خودتان را به‌شهر بیاورید.

بدین طریق است که سیاست اروپا، از راه محدود کردن رقابت در اشتغال عدهٔ کمتری از آنچه که در واقع عادی می‌توانست وارد کار کند، موجب می‌شود که نابرابری عظیمی در کلیهٔ محاسن و معایب اشتغال کارگر و سرمایه پدید آید.

دوم، خط‌مشی اروپا، از راه افزایش رقابت در بعضی از مشاغل به‌سطحی بیشتر از آنچه که طبیعتاً وجود می‌داشت یک نابرابری دیگری از نوع مخالف در همهٔ مزایا و محاسن اشتغال مختلف کار و سرمایه موجب می‌شود.

به‌لحاظ همین اهمیت زیاد است که باید تعداد مناسبی از جوانان را برای حرفهٔ معینی آموزش داد، و روی همین اصل است که زمانی دولت و زمانی موقوفهٔ بخش خصوصی، حقوق بازنشستگی، تحصیل رایگان، کمک هزینهٔ تحصیلی، بورس، و غیره را برای این منظور ایجاد کرده است، و این امر سبب می‌شود که بیشتر از آنچه که لازم می‌آمد افراد به‌سوی این مشاغل کشیده شوند. تصور می‌کنم در تمام کشورهای مسیحی، آموزش بیشتر کیشیان از این طریق پرداخت می‌شود. به‌طور کلی تعداد انگشت‌شماری از آنان خرج تحصیل را از جیب خودشان می‌پردازند. بنابراین آموزش طولانی و خسته‌کنندهٔ آنهایی که وارد می‌شوند همیشه حقوق مناسب برایشان فراهم نمی‌کند، کلیسا پر از افرادی می‌شود که برای گرفتن شغل، حاضرند حقوقی کمتر از آنچه که چنین آموزشی می‌توانست برایشان فراهم کند، بگیرند؛ و بدین طریق رقابت فقرا در آمد و مزد ثروتمندان را می‌بلعد، شکی نیست، مقایسهٔ یک معاون کیش بخش ویایک کیش کلیسای کوچک پایک کارگر، روز مزد در هر شغل معمولی خارج از تراکت است. اما، مزد یک کیش یا پیشنهادی را می‌توان مانند مزد یک کارگر مزدور دانست. هر سه نفر، طبق قراری که با کارفرمای خود بسته‌اند مزد دریافت می‌کنند. تا بعد از نیمهٔ قرن چهاردهم، در انگلستان حقوق یک معاون کیش و یا مقرری کیش یک صومعه که طبق مصوبات چندشورای ملی مختلف تعیین شده بود ۵ مرک^{۱۴}

بوده که مقدار نقرهٔ آن به‌اندازهٔ ده لیرهٔ امروزی ما بود. در همان زمان مزد سربنا چهار پنس در روز بود، که مقدار نقرهٔ آن معادل یک شلینگ پول امروز ماست، و مزد کارگر روزمزد ساختمانی یا عمله هر روز سه پنس بود، که معادل با نه پنس پول امروز، و برابر حقوق یک بناست^{۱۵}. بنابراین با فرض اینکه بنا و عمله هر دو کارکنند، مزدشان بیشتر از حقوق یک کیش بخش می‌شد. مزد سربنا با فرض اینکه یک سوم سال بیکار باشد درست مساوی حقوق کیشیان بخش می‌شد. در سال دوازدهم سلطنت ملکه «آن» قانونی گذشت که مقرر می‌دارد «چون نظر به کمبود معیشت کافی و فقدان وسیلهٔ دلگرمی و تشویق

۱۴. Merk، مرک واحد پول اسکاتلند است که از لحاظ وزن به‌اندازهٔ مارک است (مترجم).

۱۵. رجوع کنید به قانون کار چاپ ۱۷۲۵م قسمت سوم.

کشیشان، طلبه‌های مذهبی در جاهای مختلف دارای مقرری ناچیزی هستند، لذا به‌سقف اعظم اختیار داده می‌شود که با دستخط و امضای خود مقرری یا کمک معاش معینی، که بیش از ۵۰ لیره و یا کمتر از ۲۰ لیره درسال نباشد، در وجه کشیشان تعیین کند. امروزه چهل لیره درسال برای معاون کشیش بخش حقوق خوبی است و با وجود این قانون مصوب پارلمان، کشیشانی هستند که کمتر از ۲۰ لیره درسال حقوق می‌گیرند. در لندن کارگران کفاشی وجود دارند که سالی چهل لیره درآمد دارند، و بندرت کارگر فنی یافت می‌شود که در آن شهر کمتر از بیست لیره درآمد داشته باشد. در حقیقت بیست لیره معادل مزدی است که بیشتر کارگران عادی در بسیاری از بخشهای کشور به‌دست می‌آورند. هر وقت که برای تعیین مزد کارگران قانون مداخله کرده‌است، همیشه برای این بود که مزد را کاهش بدهد نه اینکه آن را بالا ببرد. ولی قانون در بسیاری از موارد حقوق کشیشان را بالا برده‌است، و برای خاطر شأن و مقام کلیسا، کشیش بخش را مجبور کرده است که بیشتر از معاش ناچیزی که خودشان مایل و راضی به‌قبول آن هستند به‌طلبه‌های مذهبی مزد بپردازد. و در هر دو مورد به‌نظر می‌رسد که قانون به‌یک نسبت غیر مؤثر بوده است، و هیچ‌گاه قادر نبوده است که یا حقوق کشیشان جزء را بالا ببرد؛ و یا اینکه مزد کارگران صومعه‌ها را تا آن درجه که مایل بودند پائین بیاورد؛ زیرا هیچ‌وقت نتوانسته که به‌علت فقر و تهیدستی این‌گروه و تعدد و تکثر کسانی که در این حرفه با آنها رقابت می‌کنند آنها را از قبول مزدی کمتر از کمک هزینه قانونی مانع شود. و یا اینکه کارگران صومعه را از دریافت مزد بیشتر مانع شود، و آن هم به‌سبب این بوده است که آنهايي که از استخدام این‌گروه توقع تحصیل سود را یا خشنود کردن دیگران را داشتند با هم به‌رقابت معکوس برمی‌خاستند.

نیکوکاران عمده و سایر مقامات مهم کلیسا احترام کلیسا را، با وجود موجبات و مقتضیات حقیر بعضی از اعضای دین پایه آن تأیید و تقویت می‌کنند. احترامی که به‌این شغل می‌گذارند، نیز تا اندازه‌ای جبران ناچیز بودن، نزد نقدی آنها را می‌کند. در انگلیس و در تمام کشورهای کاتولیک مذهب، بخت آزمایی کلیسا خیلی بیشتر از آنچه که لازم باشد سودآور است. کلیساهای اسکاتلند، ژنو، و چندین کلیسای پرتستان دیگر، ما را متقاعد می‌کند که در يك چنین شغل قابل اعتباری، که آموزش در آن به‌آرامی میسر است، امید، تعداد بیشتری از مردم نیکوکار متوسط‌الاحوال باعث جلب تعداد کافی از مردم فهمیده، درست‌کردار و محترم به‌نظام مقدس می‌شود. در مشاغلی که جنبه نیکوکاری در آن وجود ندارد، مثل شغل قضاوت و پزشکی، اگر نسبت مساوی مردم با هزینه عمومی آموزش ببینند، رقابت به‌زودی چنان زیاد خواهد شد که در یافتنهای نقدی آنان را بسیار تنزل خواهد داد. بنابراین برای هیچ فردی ارزش نخواهد داشت که فرزند خود را برای چنین مشاغلی با هزینه خودش به‌آموزشگاه و دانشکده بفرستد. و فرزندان آنها کاملاً به‌حال خودشان واگذاشته می‌شوند تا بدان‌جا که به‌وسیله بنگاههای خیریه عمومی سواددار بشوند، و تعداد آنان و نیازهایشان به‌طور کلی همه‌شان را وادار می‌کند که به‌مزد بسیار ناچیزی قناعت کنند، تا آنجا که باعث تنزل مقام حرفه‌های محترم پزشکی و قضاوت امروزی گردد.

این تژاد ناموفق و تیره‌روز بشری که معمولا ادیب و دانشمند نامیده می‌شوند در وضعی هستند که وکلای مدافع و پزشکان در شرایط فرض قبلی در آن حال باید می‌بودند. در تمام اروپا بیشتر آنان برای کارهای کلیسا تعلیم گرفته‌اند، ولی به‌علل مختلف از ورود به نظام مقدس منع شده‌اند. بنابراین همه‌شان به‌طور کلی به‌هزینهٔ عمومی سواددار شده‌اند، و تعداد آنان در همه‌جا آنقدر زیاد است که مزدکار آنان را به‌مقدار ناقابلی تنزل می‌دهد. قبل از اختراع صنعت چاپ تنها شغلی که یک ادیب می‌توانست از طریق استعداد خود از آن ارتزاق کند، شغل آموزگاری خصوصی یا دولتی بود، یا درآمد اوناشی از این بود که اطلاعات عجیب و مفید خود را که شخصاً به‌دست آورده بود به‌دیگران تفهیم و تبلیغ کند؛ و این کار بازم خیلی محترم‌تر، خیلی مفیدتر، و به‌طور کلی حتی خیلی سودآورتر از شغل رونویسی برای کتابفروشان بود، که صنعت چاپ باعث به‌وجود آمدن آن شده بود. زمان و مطالعه، نبوغ، اطلاعات، و شرایط عملی برای واجد شدن واحراز مقام معلمی علوم، لااقل برابر با آن چیزی است که برای بزرگترین وکلای حقوق و پزشکان لازم است. ولی حقوق عادی یک معلم برجسته هیچ تناسبی با حقوق یک وکیل و یا یک پزشک ندارد، زیرا شغل معلمی به‌وسیلهٔ گروهی از تهیدستان و فقرا که از هزینه‌های عمومی درس خوانده‌اند شلوغ شده است، در صورتی که در آن دو حرفهٔ دیگر فقط تعداد معدودی هستند که از جیب خود هزینهٔ تحصیلی خود را نپرداخته باشند. اما، حقوق عادی آموزگار خصوصی و دولتی، با اینکه به‌ظاهر ناچیز است، اگر رقابت ادیبان و دانشمندان تهیدست‌تری که برای امرار معاش کتاب می‌نویسند از بازار خارج نشده بود، از این‌هم کمتر می‌شد. پیش از اختراع صنعت چاپ دانشمند و گدا ظاهراً دو کلمهٔ مترادف بودند، و یعنی دانشمند اغلب تهیدست بود. به‌نظر می‌آید که رؤسای دانشگاه‌های مختلف پیش از اختراع چاپ لیسانس گدائی کردن را به‌دانشمندان خود می‌دادند.

در روزگار کهن، قبل از تشکیل هر نوع بنگاه‌های خیریه برای تعلیم و تربیت تهیدستان و آماده‌کردنشان به‌مشاغل علم و ادب، ظاهر آنکه حقوق معلمین و آموزگاران برجسته بسیار چشمگیر بوده است. ایزوکرآت^{۱۶} درمجادلهٔ خود علیه سوفسطائون، معلمین زمان خود را سخت نکوهش می‌کند که آنان مردمانی ناسازگارند.

ایزوکرآت می‌نویسد: «اینان باشکوه‌ترین وعده‌ها را به‌دانشجویان خود می‌دهند و متعهد می‌شوند که آنان را تعلیم بدهند تا دانا، سعادتمند، و عادل شوند، و در عوض یک چنین خدمت مهمی حقوق ناچیزی معادل چهار یا پنج مینه^{۱۷} دریافت می‌دارند. وی اضافه می‌کند کسانی که دانائی را تعلیم می‌دهند باید خود دانا باشند؛ ولی اگر شخص دیگری بخواهد که چنین معامله‌ای را با چنین قیمتی انجام دهد به‌سفاقت و بلاهت آشکار محکوم می‌شود». مسلم است که منظور وی آن نیست که پاداش و مزد را زیاد جلوه دهد، و با اطمینان باید بگوییم که حقوق معلمی کمتر از آنچه وی در اینجا ارائه می‌دهد نبوده

۱۶. Isocrates ، ناطق معروف آتن ۳۳۸-۴۳۶ پیش‌ازمیلاد (مترجم).

است. چهارمینه آ برابر با سیزده لیره و شش شلینگ و هشت پنس بوده است. پنج مینه آ برابر با شانزده لیره سیزده شلینگ و چهار پنس. بنابراین در آن زمان در آتن مزد برجسته ترین معلمان و آموزگاران کمتر از حداکثر یکی از این دو مبلغ نبوده است. خو: ایزوکرآت از هر دانشجوئی ده مینه آ می گرفت، که معادل با سی و سه لیره و شش شلینگ و هشت پنس است. می گویند وقتی که در آتن تدریس می کرد، صد دانشجو داشته است. به نظر من این تعداد کسانی بوده است که در یک زمان درس می خوانده اند، یا این تعداد افرادی است که در یک مجلس درس حاضر می شده اند، و این عده برای شهر بزرگی با چنین آموزگار معروفی، که متداول ترین علوم روز یعنی علم معانی بیان را تدریس می کرد، زیاد نیست، لذا برای هر دوره از درس هزار مینه آ درآمد داشته، که برابر با ۳۳۳۳ لیره و ۶ شلینگ و ۸ پنس است. همچنین، پلوتارک^{۱۸} در کتابی می نویسد، حق التعلیم یا بهای عادی تدریس وی هزار مینه آ بوده است. بسیاری از آموزگاران سرشناس آن زمان ثروت هنگفتی از این راه اندوخته اند. گرجیاس^{۱۹}، تندیس (مجسمه) خودش را که از طلای خالص بوده به معبد دلفی تقدیم کرد. البته، به عقیده من، نباید خیال کنیم که مجسمه او به اندازه هیکل حقیقی خودش بوده باشد. افلاطون زندگی این مرد و همچنین زندگی هی پیاس^{۲۰} و فیثاغورث، دو معلم برجسته آن زمان، را بسیار عالی و حتی نزدیک به خودنمایی وصف کرده است. گفته می شود که خود افلاطون زندگی بسیار مرفه و عالی داشته است. ارسطو، پس از اینکه معلم اسکندر شد، به طوری که همگان آگاهند، هم از طرف فیلیپ پدر اسکندر و هم از طرف خود اسکندر پادشاهای سخاوتمندانه ای دریافت می کرد، مع هذا، فکر کرد بهتر اینست که به آتن برگشته و تدریس مدرسه خود را از سر گیرد. محتملاً معلمین علوم آن زمان تعدادشان کمتر بود تا یکی دو قرن بعد که، رقابت بین آنان احتمالاً قیمت کار و تمجید و تحسین شخصیتشان را در جامعه کاسته است. اما چنین بنظر می رسد که معروفترین آنان، همیشه از توجه عمیقی که بسیار بیشتر از حرفه های مشابه امروز است برخوردار شده است. آتنیها کارنیداس^{۲۱} طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون، و دیوجانس فیلسوف رواقی را به عنوان سفیر رسمی به رم فرستادند؛ و با اینکه شهر آتن از عظمت پیشین افتاده بود ولی هنوز هم کشور مستقل و جمهوری مهمی بود. خود کارنیداس زادگاهش بابل بود، و چون در تاریخ مردمی حسودتر از آتنیها برای انتخاب خسارجیان به ادارات دولتی نبوده است، احترام به کارنیداس باید فوق العاده زیاد بوده باشد که وی را به چنین سفارت مهمی گسیل داشته اند.

این نابرابری شاید روی هم رفته به نفع مردم باشد تا به زیان آنان. ممکن است قدری حرفه آموزگاری عامه را در انظار خفیف کند، ولی ارزانی آموزش ادبیات مسلمانزیتی است که این عیب جزئی را خنثی می کند. اگر برقراری این مدارس و دانشکده ها، که در آن آموزش مذکور انجام می گیرد، معقولتر از آن چیزی می بود که امروز در بخش بزرگی از اروپا بدان عمل می کنند، مردم نیز از آن خوب بهره مند می شدند.

سوم، سیاست اروپا، از راه‌جلوگیری جریان آزاد سرمایه و کارازشغلی به‌شغلی و از محلی به‌محلی در بعضی از موارد يك نابرابری ناراحت‌کننده‌ای در همهٔ مزایا و مضار اشتغال مختلف به‌وجود می‌آورد.

قانون نوآموزی و شاگردی مانع جریان آزاد سرمایه و کار از يك شغل به‌شغل دیگر، حتی در يك محل شده است. مزایای انحصاری شرکتها جریان آزاد کار و سرمایه راحتی در يك شغل از محلی به‌محلی دیگر مسدود کرده است.

اغلب اتفاق می‌افتد که به‌اینکه مزد زیادی به کارگران يك کارخانه داده می‌شود، کارگرانی که در کارگاههای دیگر کار می‌کنند مجبورند با مزد بخور و نمیر بسازند. اولی در حالت پیشرفت و ترقی است و بنابراین، پیوسته تقاضای کارگران جدید را دارد؛ دومی در حالت رکود است، و تعداد بیش از اندازه کارگر مرتباً در آن افزایش می‌یابد. این دو کارخانه ممکن است گاهی در يك شهر، و گاهی در مجاورت هم باشند، بدون اینکه بتوانند کمترین کمکی به هم بکنند. قانون شاگردی و نوآموزی در مورد اولی از آن جلوگیری می‌کند و مانع است، هم آن قانون و هم وجود شرکت‌های انحصاری هر دو در مورد دومی مخالفت می‌کنند. اما در بسیاری از کارخانه‌ها عملیات چنان به هم شبیه است که اگر آن قوانین مزخرف مانع نمی‌شد کارگران به آسانی می‌توانستند شغل خود را با یکدیگر عوض کنند. مثلاً، صنعت بافت پارچه‌های ساده نخی و ابریشمی تقریباً کاملاً شبیه به هم است. بافت پارچهٔ پشمی ساده قدری فرق دارد؛ ولی تفاوت آنقدر ناچیز است که يك کارگر بافندهٔ پارچه‌کنانی و یا ابریشمی در ظرف چند روز کارگر نسبتاً خوبی می‌شود از اینرو، اگر یکی از کارخانه‌ها ورشکست شود، کارگران می‌توانند در یکی از دو کارخانهٔ دیگر که در شرایط موفق‌تری است کار پیدا کنند؛ و مزد آنان نه به‌هنگام ترقی، کار کارخانه‌ها خیلی زیاد می‌شود، و نه به‌هنگام ورشکستگی کارخانه تنزل خواهد یافت. در حقیقت در کارخانهٔ کتان‌بافی انگلستان، به‌وسیلهٔ قانون مخصوص، به‌روی همه بازاست؛ ولی چون پنبه در بخش بزرگی از کشور کشت نمی‌شود، نمی‌تواند منبع کاربری کارگران کارخانهٔ ورشکسته شود، زیرا کارگران این کارخانه‌ها هر جا که قانون نوآموزی اعمال می‌شود، راه دیگری ندارند جز اینکه یا به‌دهستان و بخشها بروند، و یا مانند کارگر عادی هر شغلی را قبول کنند، و عموماً در اثر عادت، برای هر نوع کار دیگری که شبیه کار خودشان نباشد واجد شرایط صحیح نیستند و فاقد مشخصات لازمند. از اینرو رفتن به‌ده را انتخاب می‌کنند. هر چیز که جریان آزاد کارگر را از يك شغل به‌شغل دیگر جلوگیری کند، جریان آزاد سرمایه را نیز مانع می‌شود؛ مقدار سرمایه‌ای که در هر رشته کار می‌توان به‌کاربرد بستگی زیادی به تعداد کارگرانی است که بتوان در آن استخدام کرد. اما، قوانین شرکتها در مورد جریان آزاد سرمایه از يك محل به‌محلی دیگر محدودیت کمتری ایجاد می‌کند تا در مورد کارگران. برای يك بازرگان ثروتمند همیشه و در هر جا به‌دست آوردن امتیاز مبادله در اتحادیه‌های شهری آسان‌تر است تا برای يك صنعتگر تهی‌دست، که در آنجا استخدام شود.

به‌نظر من، مواعی که قوانین اتحادیه‌ها در راه حرکت آزاد کارگر ایجاد می‌کنند،

در همه نقاط اروپا متداول است. اما مواعی که به وسیله قوانین سست و ضعیف ایجاد می شود فقط خاص انگلستان است. این قوانین متضمن اشکالاتی است که در اثر آن کارگر تهیدست نمی تواند مسکنی در شهر به دست آورد، و اجازه نمی دهد که در هیچ جای دیگر غیر از روستا و دهات خود از پیشه خود امرار معاش کند. فقط کارگر صنعتکار و کارگر کارخانه هاست که حرکت آزاد او به وسیله قوانین اتحادیه ها منع شده است. اشکال تهیه مسکن حتی جریان آزاد کارگر عادی را نیز جلوگیری می کند. بجااست که درباره ظهور، پیشرفت، و وضع فعلی این بی نظمی، که بزرگترین بی نظمی در قوانین انگلیس است مختصری سخن گوئیم.

وقتی که در اثر انهدام صومعه ها فقرا از صدقه خانه های مذهبی محروم شدند، پس از کوشش های ناموفقی که برای رهایی و کمک این عده شد، بالاخره ماده دوم قانون سال چهل و سوم سلطنت الیزابت چنین مقرر داشت که هر روستا و دهستانی باید هزینه فقرای خود را تأمین کند، و ناظری هر ساله برای این کار باید تعیین شود که با کمک متصدی کلیسا مبلغی اعانه مناسب از ده برای این منظور جمع آوری کند.

در اثر این قانون تدارک خواربار برای تهیدستان بناچار به روستا تحمیل شد. بنابراین، مسأله اینکه چه کسی در روستا تهیدست و بی چیز است کمال اهمیت را پیدا کرد. بالاخره، پس از تغییرات زیادی، این موضوع در سال سیزدهم و چهاردهم سلطنت شارل دوم تعیین شده و تصویب کردند که هر کس چهل روز بدون وقفه در یک روستا ساکن باشد اقامتگاه وی آن روستا شناخته خواهد شد؛ ولی در عرض این مدت دونفر از امنای صلح قانوناً موظفند، که طبق شکایت ناظر فقرا و رؤسای کلیسا، هر تازه مسکن - گزیده ای در روستا را بدهی که آخرین بار در آنجا قانوناً مقیم بوده است انتقال دهند؛ مگر اینکه این تازه وارد محلی در روستا با کرایه ده لیره در سال اجاره کند، و یا اینکه وثیقه ای که مورد قبول امنای صلح مزبور است دال بر انفصال از دهی که در آن ساکن بوده ارائه بدهد.

گفته می شود، در نتیجه این قانون کلاهبرداریهایی صورت گرفت؛ مأموران ده گاه اقوام فقیر خود را پنهانی به روستا می آوردند و چهل روز پنهان می کردند تا اقامتگاهی بیابند، و از دهی که قبلاً بوده اند منفصل شوند. بنابراین، در سال یکم سلطنت جیمز دوم چنین مقرر شد که مدت چهل روز اقامت بدون وقفه و مستمر در هر روستا که برای اقامت قانونی او ضروری است فقط از زمانی حساب می شود که کتباً یادداشتی دایر برنشانی خانه و تعداد خانواده خود به یکی از رؤسای کلیسا و یا ناظر دهی که وی برای اقامت انتخاب کرده تسلیم کند.

ولی به نظر می رسد که مأموران رسمی روستا در مورد روستای خود آن طور که نسبت به روستاهای دیگر عمل می کردند، صدیق نبودند، و گاهی این قبیل دستورات را ندیده می گرفتند، یادداشت کتبی را دریافت می کردند و هیچ گونه اقدام لازمی به عمل نمی آوردند. لذا چون نفع هر کس در روستا اقتضا می کرد که تا آنجا که امکان دارد از ورود این قبیل مزاحمین جلوگیری کند، مجدداً قانون سال سوم سلطنت ویلیام سوم مقرر داشت که چهل

روز اقامت فقط از روزی حساب می‌شود که این یادداشت کتبی روزیکشنبه بلافاصله پس از ادای مراسم مذهبی چاپ و آگهی شود. دکتر برن^{۲۳} معتقد است، مسلماً اینگونه اقامت کردن یعنی ادامهٔ چهل روز پس از طبع و نشر یادداشت کتبی بندرت به دست می‌آید، و منظور از این قانون ایجاب، اقامت به وسیلهٔ اشخاصی که پنهانی و دزدکی به روستا آمده‌اند نیست، بلکه برای آنست که از دادن اقامت به آنان جلوگیری کنند:

زیرا دادن یادداشت کتبی فقط روی ده فشار می‌آورد که تازه‌وارد را از آن روستا دور کند. ولی اگر وضع شخص طوری است که معلوم نیست آیا واقعاً باید طرد شود یا نه، با دادن یادداشت کتبی ده را وادار می‌کنند که بی‌برو برگرد، بازجری که او به مدت چهل روز متوالی می‌کشد، حق اقامت وی را به رسمیت بشناسد، و یا وی را از آن ده براند تا قانون را اجرا کرده باشد. بنابراین، مقررات مزبور به دست آوردن اقامتگاه جدید تهیدستان را از طرق قدیمی، یعنی چهل روز سکونت در ده تقریباً غیرممکن می‌ساخت. اما برای اینکه معلوم نشود قانون به‌طور کلی مردم عادی یک روستا را از تهیهٔ مسکن در روستای دیگر مانع می‌شود، چهار طریق دیگر برای اقامت کردن در یک روستا بدون نیاز به تسلیم و چاپ و یادداشت کتبی تعیین کرد. اول اینکه در آن دهستان مشمول مالیات واقع شده، و مالیات خود را به روستای جدید بپردازد؛ دوم در اثر انتخاب شدن به یکی از مأموریت‌های سالیانه ده و یک سال خدمت کردن در آن؛ سوم شاگردی کردن در ده؛ چهارم در اثر اجیر شدن برای خدمتی که مدت آن یک سال باشد، و در عرض این مدت همان خدمت را متوالیاً انجام دهد.

هیچ کس نمی‌تواند از دو طریق اول اقامتگاه در روستا به دست آورد، مگر به وسیلهٔ عمل عمومی و دسته‌جمعی تمام ده، که خوب می‌دانند نتیجهٔ قبول تازه‌واردی که هیچ وسیلهٔ دیگری جز کار برای تأمین معاش ندارد چیست، و باید یا نرخ مالیاتی ده را در مورد وی اعمال کنند و او را مشمول مالیات قرار دهند، و یا وی را به یکی از ادارات ده برگزینند. هیچ مرد متأهلی نیز نمی‌تواند از طریق دو وسیلهٔ آخری اقامتگاهی به دست آورد. نوآموز و شاگرد بندرت متأهل است؛ و قانون صراحت دارد به اینکه هیچ خدمتکار متأهلی به دلیل اجیر شدن یک ساله نمی‌تواند اقامتگاه جدید داشته باشد. اثر اصلی کسب اجازهٔ اقامت به وسیلهٔ انجام کار یا خدمتی این بوده است که آن روش قدیمی یک سال استخدام را، که قبلاً در انگلیس خیلی متداول بوده، از بین ببرند، به طوری که حتی امروز هم، اگر شرط به خصوصی مورد توافق نباشد، قانون مقرر می‌دارد که هر مستخدمی برای یک دورهٔ یک ساله اجیر شود. ولی کارفرمایان نمی‌خواهند با این طریق استخدام اقامتگاهی به مستخدمین خود بدهند؛ و مستخدمین نیز همیشه مایل نیستند که بدین نحو استخدام شوند چون هر اقامت جدید باعث انفصال از اقامتگاه قدیم می‌شود، ممکن است بدین وسیله اقامتگاه اصلی خود را در زادگاهشان، یعنی محل سکونت والدین و کسان خود را، از دست بدهند.

معلوم است که هیچ کارگر مستقلى، اعم از صنعتگر و یا کارگر معمولی نمی‌تواند از راه شاگردی یا خدمت مسکن جدیدی بیابد. بنابراین، وقتی چنین شخصی صنعت خود را به روستای جدیدی برد، هرچقدر هم که قوی‌البینه و زحمتکش باشد، در اثر هواوهوس، متصدی دارائی کلیسا و یا یک ناظر احتمالاً طرد می‌شود، مگر اینکه محلی با کرایهٔ سالیانه ده لیره اجاره کند، چیزی که برای شخصی که فقط باید از دسترنج خود زندگی کند غیرممکن است؛ و یا اینکه وثیقه‌ای که مورد قبول دو نفر از امنای صلح است دایر به اینکه ده تمهدی در قبال وی ندارد ارائه دهد. حال این وثیقه حقیقتاً چه باید باشد بستگی دارد به صلاحدید آنان؛ ولی امنای صلح وثیقه‌ای کمتر از سی لیره راقبول نمی‌کنند، در قانون چنین مقرر شده است که خرید مستقلى که کمتر از سی لیره ارزش داشته باشد برای کسب اجازهٔ اقامت کافی نیست زیرا این مستقل برای ابراء تعهد روستا و امرار معاش وی تکافو نمی‌کند. ولی در عین حال این وثیقه‌ای است که بندرت کارگرانی که درآمدشان از کار است می‌توانند ارائه دهند؛ و اغلب وثیقه‌های سنگینتری از آنها خواسته می‌شود.

برای اعادهٔ نسبی آن آزادی جریان کاری که قوانین مختلف تقریباً آنها را کلاز بین برده است، اختراع گواهینامه به فکرشان رسید. در سال هشتم و نهم سلطنت ویلیام سوم چنین مقرر شده بود که، هر کس گواهینامه‌ای از آخرین ده محل اقامت قانونی خون ارائه دهد، و این گواهینامه را متصدی اموال کلیسا و ناظر تهیدستان امضاء کرده باشند، و دو نفر از امنای صلح هم اجازه داده باشند، هر دهستان یا روستا مجبور است که وی را بپذیرد؛ و به‌صرف اینکه ممکن است سربار جامعهٔ روستایی شود نباید او را از آن روستا طرد کرد، بلکه فقط وقتی که حقیقتاً سربار می‌شود آن وقت می‌توان عذر او را خواست. در صورت اخیر دهستانی که آن گواهینامه را صادر کرده است باید هم هزینهٔ معاش و هم خرج انتقال دادن وی را پردازد. و برای اینکه تأمین کامل از روستایی که مرد دارند، گواهینامه قصد اقامت در آن را دارد به‌عمل آید، به‌موجب همان قانون مقرر شده بود که وی به‌هیچ طریق نمی‌تواند در آن روستا اقامت کند، مگر اینکه محلی به‌مبلغ سالیانه ده لیره اجاره کند و یا به‌میل خود در یکی از ادارات ده به‌مدت یک سال تمام خدمت کند؛ و در نتیجه اقامت در یک روستا نه به‌وسیلهٔ یادداشت، نه در اثر خدمت، نه در اثر شاگردی کردن و نه در اثر پراخت نرخ مالیاتی روستا، هیچ‌کدام امکان‌پذیر نمی‌شد. همچنین در سال دوازدهم سلطنت ملکه آن، (قانون ۱ - ماده ۱۸) چنین مقرر شده بود، که خدمتکاران و شاگردان مردی که به‌موجب چنین گواهینامه‌ای در روستا توطن کرده است نمی‌تواند در آن روستا حق سکونت داشته باشند.

در اینکه اختراع گواهینامه جریان آزاد کار را که مقررات قبلی تقریباً به‌طور کلی از بین برده بودند، اعاده داده است تردیدی نیست، اظهار نظر عاقلانهٔ دکتر برن که در زیر نقل می‌شود بر این امر حجت است. وی می‌گوید: «دلایل متعدد و متقنی برای خواستن گواهینامه از شخصی که می‌خواهد در روستای دیگری اقامت کند وجود ندارد؛ یعنی اشخاصی که به‌موجب این گواهینامه‌ها حق سکونت پیدا می‌کنند، از طریق شاگردی کردن، خدمت، یادداشت دادن، و مالیات پرداخت کردن نمی‌توانند در آنجا اقامت کنند؛ و همچنین

نمی‌توانند شاگردان یا مستخدمین خود را سکونت دهند؛ و اگر سر بار جامعه شدند، خوب مشخص است که باید آنها را به‌جایی فرستاد، و روستای مزبور هم باید هزینهٔ نقل و انتقال وی و همچنین امرارمعاش وی را بپردازد؛ و اگر مریض شوند و نتوان آنها را از روستا بیرون کرده، روستایی که گواهینامه را صادر کرده است باید هزینهٔ وی را بپردازد؛ که هیچ‌کدام از اینها بدون گواهینامه نمی‌شد.

و همین دلایل نسبتاً برای روستاها کافی است که در موارد عادی و معمولی گواهینامه صادر نکنند؛ زیرا احتمال خیلی زیاد وجود دارد که آنها مجبور شوند شخصی را که برایش گواهینامه صادر کرده‌اند حتی در شرایط بدتری بپذیرند، نتیجهٔ اخلاقی این اظهار نظر ظاهراً چنین است که هر کجا که مردی تهیدست و فقیر قصد اقامت داشته باشد باید از او گواهینامه خواست، و بندرت روستایی که این مرد آنجا را ترک می‌کند در چنین شرایطی به‌وی گواهینامه خواهد داد. مؤلف بصیر مزبور (مقصود دکتر برن است) در کتاب «تاریخ حقوق فقرا» چنین می‌نویسد. در موضوع گواهینامه دشواریهایی هم وجود دارد، زیرا در اختیار رئیس دادگاه بخش هست که شخصی را در روستای خودش زندانی کند درست مثل اینکه محکوم‌به‌زندان ابد باشد؛ با این عمل دادگاه بخش فردی را که از بخت بد موفق به‌اخذ گواهینامه حق سکونت در آن ده شده است وادار می‌سازد که حتی با شرایط سخت و ناراحت در آن ده باقی بماند، و حال آن‌که می‌توانست بازندگی کردن در نقطهٔ دیگری مزایای بیشتری به‌دست آورد.

با اینکه در گواهینامه چیزی راجع به اخلاق و رفتار، دارندهٔ آن قید نشده، و فقط گواهی می‌کند که دارندهٔ آن به‌کدام روستا تعلق دارد، کاملاً در انصاف اختیار رئیس دادگاه بخش است که آن را قبول کرده و یا رد کند. دکتر برن می‌گوید یک بار حکمی از دادگاه بالاتر صادر شد که متصدی مالی کلیسا و ناظر فقرا را مجبور می‌کرد که گواهینامه‌ای را امضاء کنند اما دادگاه مشاوران حقوقی شاه این حکم را به‌عنوان اینکه عمل بی‌سابقه‌ای است ابطال کرد.

بهای مختلف و غیر مساوی کار که ما اغلب در محل‌هایی که از هم زیاد فاصله ندارند در انگلیس می‌بینیم شاید در اثر ممانعتی است که قوانین مهاجرت و سکونت نسبت به حرکت آدم تهیدست اجرا می‌کنند که بدون گواهینامه از بخش به بخش دیگر می‌رود و حرفه و یا کار خود را عرضه می‌نماید. در حقیقت یک آدم مجرد که سالم و پرکار است گاهی ممکن است بدون گواهینامه و بارنج و سختی در جایی زندگی کند؛ ولی یک کارگر متأهل و با زن و بچه که می‌خواهد بدون گواهینامه در بخش دیگری اقامت کند مطمئناً وی را از بیشتر بخشها طرد خواهند کرد، و اگر مرد مجرد بعدها ازدواج کند، او هم معمولاً طرد خواهد شد. بنابراین، کمیابی کارگر در یک بخش را نمی‌توان همیشه با مازاد کارگرانی که در بخش دیگر وجود دارد جبران کرد، در صورتی که در اسکاتلند و به‌نظر من، در سایر کشورهای که مشکلات توطن و مهاجرت وجود ندارد این امر حل شده است. در این گونه کشورها با اینکه گاهی اوقات مزد در حوالی شهرهای بزرگ، یا جاهای دیگری که تقاضای فوق‌العاده برای کار هست بالا می‌رود، و به‌تدریج که فاصله از این مراکز دورتر

می‌شود مزد کم می‌شود، تا اینکه به‌نرخ عادی مزد در روستا تنزل کند؛ مع‌هذا هیچ‌وقت مثل انگلیس مواجه به‌اختلافات ناگهانی، غیرقابل توجیه مزد در محلهای مجاور هم نمی‌شویم، زیرا در بخشها و روستاهای انگلیس گذشتن از دریاها و یا قتل شامخ و مرتفع کوهپایه‌ها برای مرد مستمند و تهیدست آسان‌تر است تا گذشتن از سرحدات مصنوعي روستاها و صومعه‌نشینها، و حال آنکه سرحدات طبیعی است که نرخ دستمزدها را در سایر کشورها تعیین می‌کند. طرد يك شخص بدون ارتکاب جرم یا خلاف از بخشی که برای سکونت خود انتخاب کرده است نقض آشکار آزادی طبیعی و عدالت است. اما، مردم عادی انگلیس که آن‌قدر نسبت به آزادی خود تعصب دارند، ولی مثل مردم عادی بیشتر کشورهای دیگر درست نمی‌دانند که در این آزادی چه چیزهایی وجود دارد، بیش از يك قرن است که از این ظلم و جوروی که معروض آن قرار گرفته‌اند بدون اینکه راه چاره‌ای بیابند رنج می‌برند. با اینکه افراد فکور و اندیشمند نیز، گاهی از قوانین سکونت به‌عنوان چیزی که موجب شکایت و آزار مردم شده، گله کرده‌اند؛ مع‌هذا هیچ‌گاه موضوع مورد شکایت و اعتراض عمومی قرار نگرفته است در صورتی که درباره حکم بازداشت، افراد که مسلماً اقدام غیر عادلانه‌ای بوده است، ولی در عوض احتمالاً موجب تعدی و فشار عمومی را فراهم نمی‌کند، اعتراض سختی کردند. به‌جرات می‌گویم، که هیچ‌آدم فقیر چهل‌ساله‌ای در انگلیس نیست، که در طول زندگی خود احساس نکرده باشد که به‌وسیله قانون ظالمانه سکونت، تحت فشار قرار نگرفته باشد.

من این فصل را با این اظهارنظر به‌پایان می‌برم که، با اینکه رسم بوده که نرخ مزد را، ابتدا با قوانینی که در تمام قلمرو پادشاهی بسط داده می‌شد، سپس با احکام امنای صلح در هر بخش بخصوصی، تعیین کنند، ولی این دو رسم فعلاً کاملاً متروک شده‌است. دکتر برن می‌گوید در اثر تجربه چهارصدساله فوق‌ظاهرآ وقت آن رسیده است که تمام کوششها را يك کاسه کنیم و آنچه را که در وضع طبیعی خود نمی‌تواند محدودیت جزئی داشته باشد تحت مقررات دقیق و روشنی درآوریم؛ زیرا اگر تمام افرادی که يك کار معین را انجام می‌دهند مجبور باشند که مزد مساوی دریافت کنند رقابتی پدید نخواهد آمد، و جایی برای ابتکار و نبوغ باقی نخواهد ماند.

اما، قوانین بخصوص پارلمان، هنوز سعی دارد که مزد حرفه‌های معین را در محلهای معین تنظیم و تعیین کند. به‌همین لحاظ قانون سال هشتم سلطنت ژرژ سوم تمام کارفرمایان خیاطی را درلندن، وشعاع ۵ میلی اطراف آن از پرداخت مزد بیشتر از دو شلینگ و هفت پنس در روز به‌کارگران خود ممنوع کرده و جرائم سنگینی برای متخلفین در نظر گرفته است.

و ضمناً کارگران خیاطی را نیز از دریافت مزد بیشتر از آنچه به‌وسیله قانون تعیین شده منع کرده است، مگر در مورد سوگواری عمومی هر وقت که قوه مقننه می‌کوشد اختلاف میان کارگر و کارفرما را از میان بردارد و آن را منظم کند، همیشه با کارفرمایان شور می‌کند. بنابراین، وقتی که مقررات به‌نفع کارگران است، همیشه مقرون به عدالت و منصفانه است، ولی وقتی به‌نفع کارفرمایان است اغلب عکس این است. بدین‌سان قانونی که

کارفرمایان را در حرف مختلف و ادار می‌کنند که مزد کارگران خود را نقدی بپردازند نه جنسی، قانون عادلانه و منصفانه‌ای است. زیرا هیچ‌گونه ناراحتی و سختی برای کارفرمایان ایجاد نمی‌کند و فقط آنها را مجبور می‌کند تا مبلغی را که ادعا می‌کنند جنسی می‌پردازند، ولی در واقع هیچ‌وقت نپرداخته‌اند، به پول بپردازند. این قانون به سود کارگران است، ولی قانون سال هشتم ژرژ سوم به نفع کارفرمایان است. وقتی کارفرمایان با هم دسته‌بندی می‌کنند که مزد کارگرانشان را کم کنند، معمولاً یک تعهد و موافقت خصوصی با هم می‌کنند که در شرایط مجازاتهای خاص، بیش از مزد معینی نپردازند. ولی اگر کارگران نیز وارد دسته‌بندی مخالف از همان نوع بشوند، که مزد معینی را در شرایط مجازات خاص قبول نکنند، قانون سخت آنان را کیفر می‌دهد؛ و اگر قانون بیطرفانه عمل کرد، اجرای آن نسبت به کارفرمایان نیز یکسان خواهد بود. ولی مصوبهٔ سال هشتم ژرژ سوم به وسیلهٔ قانون درست همان مقرراتی را اجرا می‌کند که کارفرمایان می‌کوشند گاهی از طریق دسته‌بندی به آن برسند. شکایت کارگران مبنی بر اینکه قانون مزبور کارگران استادکار توانا و بسیار سخت‌کوش را در ردیف کارگران عادی قرار داده است کاملاً منطقی و اساسی است.

همچنین، در زمان قدیم معمولاً می‌کوشیدند که سود بازرگانان و سایر معامله‌گران را به وسیلهٔ نرخ‌گذاری قیمت خواربار و سایر کالاها تعیین کنند. نرخ قانونی نان، تا آنجا که من اطلاع دارم، تنها یادگار این رسم قدیم است. هر جا که یک شرکت انحصاری وجود دارد، شاید مناسب این باشد که قیمت مایحتاج اولیه زندگی را تعیین نمایند. اما در جایی که چنین شرکت انحصاری نیست، رقابت خیلی بهتر از هر نرخ قانونی قیمت آن را تعیین می‌کند. روش تثبیت نرخ قانونی نان که به وسیلهٔ قانون سال سی و یکم سلطنت ژرژ دوم مقرر شده بود، به علت نقصی که در آن وجود داشت در اسکاتلند قابل اجرا نبود، اجرای این قانون به عهدهٔ ادارهٔ دفتر بازار بود^{۲۳} که در اسکاتلند وجود خارجی نداشت. این نقص تا زمان سال سوم سلطنت ژرژ سوم وجود داشت و در آن سال به وسیلهٔ مصوبه‌ای رفع نقص شد. نیاز به نرخ قانونی موجب هیچ‌گونه ناراحتی محسوسی نشد، و برقراری یکی از آنها، در چند محلی که اجرا شده، هیچ‌گونه محاسن محسوسی را موجب نگردید. اما، در بیشتر شهرهای اسکاتلند، یک شرکت نانوایی وجود دارد که مدعی مزایای انحصاری است، گویانکه از این مزایا دقیقاً حفظ و حراست نمی‌شود. نسبت بین نرخهای مختلف مزد و سود در مشاغل مختلف کار و سرمایه، همان‌طور که قبلاً دیدیم زیاد تحت تأثیر فقر و غنا، و یا وضع مترقی، حالت ایستایی و قهقرایی جامعه قرار نگرفته است. چنین تحولاتی در رفاه عمومی با اینکه در نسبت کلی مزد و سود اثر می‌گذارد، باید سرانجام در مشاغل مختلف اثر مساوی داشته باشد. بنابراین، نسبت بین آنها، باید همیشه یکی باشد، و این نسبت را نمی‌توان، لاقلاً برای مدت طولانی، به وسیلهٔ چنین تحولاتی به خوبی تغییر داد.